

ده مقاله در طب یونانی

شامل:

آراء بقراط و جالینوس و ارسطوی یونانی
و محمد زکریای رازی و ابن سینای بلخی

نگارش:

مرتضی مدرس گیلانی

دبیر دبیرستانهای تهران

ناشر:

کتابفروشی معراجی - تهران، ناصرخسرو، تلفن ۵۳۴۸۴۴

ده مقاله در طب یونانی

مرتضی مدرّس گی

تاریخ
علوم

۲۵

۴

۴۵

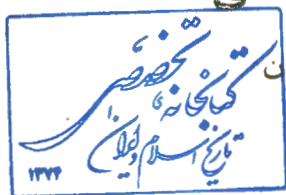
ده مقاله در طب یونانی

شامل:

آراء بقراط و جالینوس و ارسطوی یونانی
و محمد زکریای رازی و ابن سینای بلخی

نگارش:

هرتضی مدرس گیلانی



دبیر دبیرستانهای تهران

ناشر:

کتابفروشی معراجی - تهران، ناصر خسرو، تلفن ۵۳۴۸۴۴

✱ ده مقاله در طب یونانی
✱ نگارش: مرتضی مدرس گیلانی
✱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱
✱ چاپ اول - ۵۰۰۰ جلد
✱ حروفچینی آی.بی.ام. ابتکار

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

باسمه تعالی
مقدمه ناشر

پیغمبر گفته: علم علما . علم الادیان و علم الابدان
مؤسسه انتشارات معراجی افتخار دارد که کتاب ده مقاله در طب
یونانی را که یک دوره طب یونانی از دو قسم علمی و عملی آن است و تمام
امراض خارجی و داخلی را به طریق اختصار و روشن بیان کرده است و
هم چنین خواص بسیاری از خوردنی ها و آشامیدنی ها را به روشنی واضح و
آشکار مرقوم داشته شاید بتوان گفت این کتاب در متأخرین خود به این
خوبی نگاشته نشده ، نگارنده آن که جناب حجة الاسلام آقا مرتضی مدرس
گیلانی است . او از افاضل عصر حاضر است . این مؤلف خود را که ترجمه‌یی
است از آثار اطباء حاذق یونانی قدیم از قبیل بقراط و جالینوس و محمد
زکریای رازی و ابن سینا مخصوصاً متن کتاب قانون چه چغمینی را به فارسی
درآورده است مورد پسند ناشر واقع شد به چند جهت اقدام به طبع و نشر
آن گردید اولاً در روزگار ما که بسیاری به راه و رسم درمان یونانی با روش
سنتی ایرانی اقبال نشان می دهند تا این میراث گران بها از میان نرود و مردم
و اجتماع از عادات و سنن پیشینیان بهره مند گردند و دیگر آن که مشاهده می شود
بسیاری از دانایان طب جدید رغبت به دانستن آراء گذشتگان به ویژه محمد
زکریای رازی و ابن سینا می کردند و می کنند چنان که کتاب تحفه حکیم

مؤ من تنکابنی که از ذخایر داروشناسی طب کهن سال ایرانی ست پس از صد سال از طبع و نشر آن تجدید چاپ کردند و کتاب های دیگری امثال آن را تکثیر کرده تا اندازه ای مورد توجه آنان قرار گرفته و دیگر آن که مدت ها بود مایل بودم که من نیز از خوان یغمای آثار جناب مدرس چیزی را چاپ کرده باشم (برای آگاهی به آثار مدرّس به اعلام کتاب مراجعه شود) از این روی اقدام به طبع و نشر آن گردید امیدوارم که خواننده زحمات ناشر و نگارنده را فراموش نکرده قدردانی از ایشان کرده باشند .

مرد هنربین بود از عیب پاک

بی هنر ار عیب بگیرد چه باک

خواننده گرامی ، البته می داند که دانش طب دارای اصطلاحات علمی است نباید انتظار داشته باشد بی مراجعه و تعلم به صرف آن که کتاب فارسی ست همهء مطالب آن را دریابد بلکه باید به دانایان آن مراجعه کند با همهء این ها کتاب ساده ای نسبتا در فن خود است امید است خواننده در عین حال بسیار از آن استفاده کند مخصوصا قسم خواص خوراکی های آن . واللّه الموفق والمعین .

نام نیکی گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

به تاریخ فروردین ماه ۱۳۶۱ شمسی - تهران

مؤ سسه انتشارات معراجی .

به نام خدا

پیش گفتار

در این دفتر خلاصه‌یی از آنچه بر هر کسی استحضار آن از بهداشت واجب می‌شود آورده شد. در واقع گل چینی ست از کتابهای گذشتگان مانند بقراط و جالینوس و محمد زکریای رازی و ارسطو و ابن سینا و آنها را به ده مقالت ترتیب دادم.

تعریف طب

طب دانشی ست که در آن از حالات بدن از جهت درستی و نادرستی گفتگو می‌شود مقصود از درستی و تندرستی حالتی ست که افعال آن به طریق طبیعی از آن صادر گردد و نادرستی یا بیماری آن است که افعال بدن از راه طبیعی صادر نگردد.

موضوع طب

بدن انسان است که از تندرستی و عدم تندرستی آن جستجوی می‌کنند.

فائده طب

آن است که تندرستی بدن را به واسطه بازگردانند و مزاج را به حالت طبیعی خود باز آورند.

خواننده طب یونانی - در نجف اشرف کسانی که می‌خواستند طب یونانی بخوانند می‌باید قبل از خواندن طب مختصری از صرف و نحو عربی تحصیل کرده باشند زیرا عبارت فهمی بی‌دستور زیان عادتاً "ممکن نیست و اندکی منطق و اخلاق تا اقسام نبض را تشخیص دهند و مقداری اخلاق تا با بیماران بردبار و مهربان باشند و حساب را تا چهار عمل اصلی از صحیح و کسری آموزشی تا در ترکیب ادویه هوشیار باشند آنگاه نزد پزشکی که عملاً طبابت می‌کرد می‌رفتند هرگاه پزشک دانشجوی را برای اینکار می‌پسندید اولین کتابی که در واقع مدخل و الفبای طب یونانی بود شروع به درس گفتن می‌کرد و آن کتاب قانونچه محمد بن محمود چغمینی است بعد از آن شرح نفیسی یا عبارت دیگر شرح اسباب بود و بعد از اینها کتاب جواهر التشریح را در معرفت اعضای آدمی عملاً در جنازه خانه در نجف که بیرون شهر بود می‌رفتند و نیم روپیه به مسؤل وی می‌دادند وی استخوان‌های مرده‌ی را پنهانی در اختیار پزشکی نهاد و او نیز به شاگردان خود می‌نمود و کتاب تحفه حکیم مؤس تنکابنی در معرفت ادویه و ترکیبات آنها هرگاه خواننده طب یونانی جدی بود اینها را حدود سه سال فرا می‌گرفت و آنگاه دو سه سال نیز در مطب همان پزشکی که نزد وی طب خوانده بود مباشرة طریق نسخ‌نگاری و نبض‌گیری و قاره‌شناسی و براز دانی می‌آموخت و در خدمت وی سر بیماران می‌رفت کسانی که در این روزگار یعنی سال ۱۳۶۵ هجری در نجف طب^۱ قدیم یونانی تدریس می‌کردند عبارت‌اند:

از شیخ فتح‌الله استرآبادی وی در علوم دین از شاگردان امام شیخ محمد کاظم خراسانی بود علم طب را از شرح اسباب وقانون در مشهد نزد طبیب الاطباء خراسانی خوانده بود هنگامی که مسیح الاطباء از تهران به نجف آمد او را تشویق کرد که به طبابت مشغول شود و سید حسین تبریز حکیمی و میرزا علی سمنانی و میرزا محمد خلیلی تهرانی ، میرزا صادق خلیلی ، میرزا ابوالحسن شیرازی و شیخ محمد علی دمشقی ، شیخ امان‌الله مازندرانی کتابهایی که تدریس می‌شد کتاب قانونچه کتاب شرح اسباب نفیسی کرمانی و کتاب قانون ابن سینا و کتاب جواهرالتشریح کتاب تحفه حکیم مؤمن تنکابنی و افراد دیگری طبابت می‌کردند لیک تدریس نمی‌کردند مانند میرزا جمیل و سید میرزا حسن شیرازی و میرزا محمود نفیسی تهرانی و غیر هم .

نگارنده و مترجم این کتاب نه پزشک است و نه مدّعی طبابت اما در عنفوان شباب وقتی کتاب قانونچه و اندکی از شرح اسباب را نزد استاد علی بن محمد سمنانی طب یونانی را در نجف خوانده بودم بدرخواست برخی آنرا به فارسی ترجمه کردم با مختصر شرح و توضیح امید است مورد پسند افتد هر چند در نظر خواننده دانا بی‌اهمیت باشد شاید به یک بار خواندنش بیرزد .

پزشکان قدیم در مقام ارشاد دانش جویان علم طب وصیت‌ها کرده‌اند از آن جمله عروضی در چهار مقاله خود چنین گفته :

طب صنعتی ست که بدان صنعت صحت^۱ در بدن انسان نگاه دارند و چون زائل شود باز آرند و بهار آیند آن را بهدرازی موی و پاکی روی و خوش بوی و گشادگی . اما طبیب باید که رقیق الخلق حکیم النفس جید الحس باشد . و حدس حرکتی ست که نفس را باشد در آراء صائبه اعنی که سرعت انتقالی بود از معلوم به مجهول و هر پزشک که شرف نفس انسان شناسد رقیق الخلق نباشد و تا منطق نداند حکیم النفس نباشد و تا مؤید نباشد به تأیید الهی جید الحس نباشد و هر که جید الحس نباشد به معرفت علت نرسد ، زیرا

دلیل از نبض می باید گرفت و نبض حرکت انقباض و انبساط است و سکونی که میان این دو حرکت افتد و میان اطباء خلاف است .

گروهی گفته اند: حرکت انقباض را به حس شاید یافت . اما ابن سینا در کتاب قانون گفته: حرکت انقباض را در توان یافتن به دشواری در تن های کم گوشت و آن گه نبض ده جنس است و هریکی از آن متنوع به سه نوع دو طرفین آن و یکی اعتدال آن تا تأیید الاهی با آن همراه نباشد فکرت مصیب نتواند بود .

تفسره را نیز الوان و رسوب آن نگاه داشتن و از هر رنگی برحالتی دلیل گرفتن کار کوچکی نیست این همه دلائل به تأیید الاهی نیازمند باشد و این معنی ست که ما آنرا به عبارت حدس یاد کرده ایم و تا پزشک منطق نداند و جنس و نوع شناسد در میان فصل و خاصه و عرض فرق نتواند کرد و علت شناسد و چون علت شناسد در علاج مصیب نتواند بود و ما این جا مثلی بزنیم تا معلوم شود که چنین است که همی گوئیم .

مرض جنس آمد و تب و صداع و زکام و سرسام و حصه و یرقان نوع و هریکی به فصلی از یکدیگر جدا شوند و از این هر یکی باز جنس شوند مثلاً تب جنس است و حمی یوم و غب شطرالغب و ربع انواع و هریکی به فصلی ذاتی از یکدیگر جدا شوند چنان که حمی یوم جدا شود از دیگر تبها بدان که درازترین مدت آن یک شبانه روز باشد و در آن تکسر و گرانی و کاهلی و درد نباشد و تب مطبقه جدا شود از دیگر تبها بدان که چون بگیرد تا چند روز باز نشود و تب غب جدا شود از دیگر تبها بدان که روزی بیاید و دیگر و تب شطرالغب جدا شود از دیگر تبها بدان که یک روز سخت تر آید و درنگش کمتر باشد و یک روز آهسته تر آید و درنگش درازتر باشد و تب ربع جدا شود از دیگر تبها که روزی بیاید و دیگر روز نیاید و سوم نباید و چهارم بیاید و این هر یکی باز جنس شوند اینها را انواع پدید آید .

چون پزشک منطق داند و حاذق باشد و بداند که کدام تب است

و مادت آن چیست؟ مرکب است یا مفرد زود بمعالجت مشغول شود و اگر در شناختن علت درماند به خدای عزوجل باز گردد و از او یاری خواهد و اگر در علاج فروماند هم به خدای بازگردد و از او مدد خواهد که بازگشت همه بدو ست . پس پزشک باید که نیکو اعتقاد باشد و امر و نهی شرع را بزرگ دارد و از علم طب باید که کتاب فصول بقراط و کتاب مسائل حنین بن اسحاق و کتاب مرشد محمد زکریای رازی و کتاب شرح نیلی که این مجملات را شرح کرده است به دست آورد مطالعت همی کند بعد از آن که اینها را بر استادی مشفق خوانده باشد و از کتب وسط کتاب ذخیره ثابت بن خیره یا کتاب منصورى محمد زکریای رازی یا کتاب هدایه ابی بکراخوینی یا کتاب کفایه احمد بن فرج یا کتاب اغراض سید اسماعیل جرجانی با استقصاء تمام بر استادی مشفق خواند پس از کتب بسائط یکی به دست آورد چون کتاب سته عشر جالینوس یا کتاب حاوی محمد زکریا یا کتاب کامل الصناعه یا کتاب صدابابى سهل مسیحی یا کتاب قانون ابن سینا یا کتاب ذخیره خوارزم شاهی و به وقت فراغت مطالعه همی کند . و هرگاه خواهد که از این همه بی نیاز باشد به کتاب قانون کفایت کند ، رسول اکرم ص گفته : کل الصيد فی جوف الفراء همه شکارها در شکم گورخر است این همه که گفتم در کتاب قانون یافت می شود با بسیاری از زواید و هرکه را مجلد اول از کتاب قانون معلوم باشد از اصول علم طب و کلیات آن هیچ براو پوشیده نماند زیرا هرگاه بقراط و جالینوس زنده شوند روا باشد که پیش این کتاب سجده کنند . و عجیبی شنیدم که یکی در این کتاب بر ابن سینا اعتراض کرد و از آن معروضات کتابی ساخت و آن را کتاب اصلاح قانون نام نهاد .

چرا کسی را بر بزرگی اعتراض باید کرد که تصنیفی از آن او به دست گیرد که مسأله نخستین بر او مشکل باشد . چهار هزار سال بود تا حکمای اوائل جانها گداختند و روانها در باختند تا علم حکمت را به جای فرود آرند نتوانستند تا بعد از این مدت فیلسوف اعظم ارسطالپس این نقد را به ترازوی منطق بسنجید

و به محک حد و نقد کرد و به میزان قیاس پیمود تا شک و ریب از آن برخاست و بعد از او در این هزار و پانصد سال هیچ فیلسوف به کنه سخن او نرسید مگر افضل متأخرین ابن سینا . هر که بر این دو بزرگ اعتراض کند خود را از زمره اهل خرد بیرون آورده .

هرگاه پزشکی مجلد اول از کتاب قانون را آموخته باشد و سن او به چهل سالگی رسیده اهل اعتماد باشد و اگر چه این درجه حاصل کرده باید که از کتب صغار که استادان مجرب ساخته اند یکی را پیوسته با خود داشته باشد مانند : کتاب تحفة الملوك محمد بن زکریا و کتاب کفایه این مندویه اصفهانی و کتاب تدارک انواع الخطاء فی التدبیر الطبی ابن سینا و کتاب خفی علائی و کتاب یادگار سید اسماعیل جرجانی زیرا به حافظه اعتمادی نیست که در آخر مؤخر دماغ باشد که دیرتر در عمل آید این مکتوب او را معین باشد ، این شرائط که بر شمردیم باید که اندر یافته باشد که نه بس سهل کاریست جان و عمر خود را به دست هر جاهل دادن و تدبیر جان خود کنار هر غافل نهادن . از آن جمله مؤلف قابوس نامه به فرزند خود در تعلم طب چنین گفته : هرگاه علمی شریف خواهی که بدانی از علم دین گذشته هیچ علمی سودمندتر از علم طب نیست که رسول اکرم ص گفته : العلم علما ن علم الادیان و علم الابدان . اگر طبیب باشی باید که اصول علم طب بدانی نیک چه اقسام علمی و چه عملی و بدانی آن چه در تن موجود است یا طبیعی ست یا خارج از طبیعی و طبیعی سه قسم است :

قسمی از آن است که قوام و ثبات تن بدوست و قسمی توابع است و آن چیزهایی که قوام و ثبات تن بدوست و قسمی آن است که تن را از حالی به حالی بگرداند و آن چه خارج از طبیعت است یا به فعل مضرت رساند به واسطه یابی واسطه یا نفس ضرر فعل بود . و اما آن قسم که قوام و ثبات تن بدوست یا از جنس ماده است یا از جنس صورت و آن چه از جنس ماده است یا سخت دور است چون عناصر چهارگانه که آتش و هوا و آب و خاک باشد .

یا نزدیک تر از عناصر مانند مزاجها و عددش نه است: یکی معتدل و هشت تا نامعتدل چهار مفرد است و چهار مرکب یا نزدیک تر از مزاجهاست چون اخلاط و عددش چهار است چون صفراء سودا و بلغم و خون یا نزدیک تر از اخلاط است چون اعضا و عددش به یک وجه چهار است و به یک وجه دو و معنی این سخن که گفتم آن ست که ترکیب اعضا از اخلاط است و ترکیب اخلاط از مزاج است و ترکیب مزاج از عناصر و عناصر دورترین ماده است. و آن چه از جنس صور تست بر سه قسم است: قوی و افعال و ارواح قوی بر سه قسمت: نفسانی و حیوانی و طبیعی. نفسانی قیون است و حس و آن بر پنج قسم است: بصر و سمع و شمع و ذوق و لمس و قوت حرکت و عدد اقسام آن بر حسب عدد و اقسام اعضائی ست که آن را حرکتی ست بر سه قسم است تخیل و فکر و ذکر و حیوانی دو قسم است: فاعل و منفعل و طبیعی بر سه قسم است: مولده و مترتبه و غاذیه. و افعال بر عدد قوی ست: نفسانی و حیوانی و طبیعی از بهر آن که روح خادم قویست چون بر این جمله باشد عدد وی راست بر عدد قوی باشد.

و آن چه توابع است و چیزها را که قوام و ثبات تن بدست چون فربهی که تابع سردی مزاج است و چون لاغری که تابع گرمی مزاج است و چون سرخی گونه که تابع خون است و چون زردی که تابع صفرا ست و چون حرکت نبض که تابع قوت فاعله حیوانی ست و چون خشم که تابع قوت منفعله حیوانی ست و چون شجاعت که تابع اعتدال قوت حیوانی ست و چون عفت که تابع اعتدال قوت شهوانی ست و چون حکمت که تابع اعتدال نفس ناطقه است و جلد چهره عرضها و کیفها که تابع ماده باشد با تابع صورت و آن چه تن را از حالی به حالی بگرداند آنرا اسباب ضروری خوانند و آن شش قسم است: یکی هواس دوم طعام، سوم حرکت و چهارم خواب و پنجم گشادگی طبع و بستگی و سیم احداث نفسانی چون اندوه خشم و بیم و مانند این و آن را ضروری از بهر این خوانند که مردم را چاره نیست از هریک و هریک را از این جمله اندر

تأثیرات هر چه تمام تر هر یک از این جمله رجال اعتدال باشد استعمال این جمله مردم را بوجه درست و اعتدال باشد و چون برخی را از این حال اعتدال تغییر افتد یا استعمال مردم بعضی را از این جمله بوجه خطا باشد بیماری و علت پدیدار آید بر موجب افراط رفته باشد و آن چه خارج از طبیعت است بر سه قسم است :

پا سبب بیماری اعضای متشابه باشد یا سبب بیماری اعضای آلی یا سبب تغرق اتصال . اما سبب بیماری اعضای متشابه یا سبب بیماری گرم باشد و آن پنج قسم است یا سبب بیماری سرد و این بر هشت قسم است یا سبب بیماری تر یا سبب بیماری خشک و هر یک از این بر چهار قسم است بیماری اعضای آلی یا سبب بیماری باشد که در خلقت واقع باشد یا در مقدار یا در وضع یا در عدد و سبب بیماری خلقت یا سبب بیماری شکل باشد یا سبب بیماری تغییر و تجویف و آن بر هفت قسمت باشد .

یا سبب خشونت باشد و آن بر دو قسمت است یا سبب ملاست باشد و این بر دو قسمت باشد و سبب بیماری های مقدار سه نوع است و سبب بیماری تغرق اتصال بر چهار نوع است و مرض بر همه سخت است چهار مفرد گرم و سرد و تر و خشک و چهار مرکب گرم و تر گرم و خشک و سرد و خشک و بیماری اعضای الی چهار نوع است بیماری هایی که در خلقت باشد و در مقدار و در وضع و در عدد بیماری خلقت چهار قسم است .

آن چه در شکل باشد و در تفسیر و آن چه در طریق خشونت باشد و آن چه بر طریق ملاست باشد . بیماری های مقدار دو گونه است آن چه از طریق زیاد باشد و از طریق نقصان و بیماری های وضع نیز بر دو گونه است : یا عضو از جایگاه خود زایل شده یا به پیوند دیگر اعضا به فساد آورد بیماری های عدد نیز بر دو گونه است یا بر طریق زیادت باشد یا بر طریق نقصان و تغرق اتصال یا در اعضای متشابه باشد یا در اعضای آلی پا در هر دو .

عرض بر سه قسم است یا عرض هایی باشد که تعلق به افعال دارد

یا به احوال یا در استفرغات پدید آید. آن چه تعلق به افعال دارد بر سه قسم است و آن چه تعلق بر احوال دارد بر چهار قسم است و باید که بدانی طب بر دو قسم است: علم و عمل، قسم علمی این است که گفتم که از کجا طلب باید کرد، تا هریک را به شرح و بسط بدانی که از کجا باید جست. که این علم‌هایی که ما یاد کردیم جالینوس به شرح و تفصیل یاد کرده، پیش‌تر «سته عشر و بعضی بیرون سته عشر، اما علم عناصر آن قدر که طبیب را به کار آید کتاب اسطقسات طلب کن، از جمله سته عشر و علم مزاج از کتاب مزاج بخواه از سته عشر و علم اخلاط از مقالات دوم بخواه از کتاب قوی الطبیعه هم از جمله سته عشر و علم اعضای متشابهه از تشریح کوچک طلب کن هم از سته عشر و علم اعضای آلی از تشریح بزرگ بخواه، بیرون سته عشر و علم قوای طبع از کتاب قوی الطبیعه طلب کن از سته عشر و قوی حیوانی از کتاب النبض بخواه هم از جمله سته عشر و قوای نفسانی از رأی بقراط و افلاطون بخواه.

این کتابی ست از جمله نوشته‌های جالینوس بیرون سته عشر و اگر خواهی که متبحر شوی در این علم و از پایگاه طلب بگذری علم اسطقسات و علم مزاج از کتاب الکون و الفساد و از کتاب السماء و العالم بخواه و علم قوی و افعال از کتاب النفس و کتاب الحس و الممه و علم اعضا از کتاب السجوانات و أقسام الأمراض از مقالات نخستین از کتاب العلل و الاعراض بخواه، از جمله سته عشر و أسباب أعراض از مقالات سوم هم از این کتاب بخواه و أسباب أمراض از مقالات چهارم و پنجم و ششم بخواه. از این کتاب که گفتم.

فصل — چون قسم علمی یاد کردم ناچار قسمتی از قسم عملی یاد

کنم، اگرچه سخن دراز شود، از بهر آن که علم و عمل چون جسم و روح هر دو با هم است، جسم بی روح و روح بی جسم تمام نباشد و چون درمان‌خواهی کرد اندیشه کن از خورش‌های پیران و جوانان و کودکان و بیمار جز آن، که معالجت بیماران بر دو گونه است و معالج باید که هیچ گونه معالجتی ابتدا

مکند تا نخست آگاه نگردد از قوت بیمار و نوع علت و سبب علت و مزاج و سال و صنعت بیمار و طبعش، جایگاه و حال مزاج و آب و نبض و جنس و عرض ظاهر و علامت‌های نیک و علامات بد و انواع رسوب و علامات بیماران و بیماری‌ها که در باطن هست و نشانی‌های بحران که در آشفته باشد بشناسد و اجناس حُمیات یا تب‌ها معلوم گردانیده باشد، و تدبیر اُمراض حاده برچه سان باشد و بر ترکیب ادویه ماهر شده باشد، بر مذهب اصحاب قیاس و قانون معالجات که علم هر یک از کدام باید جست تا نرا معلوم شود، تا به وقت حاجت بخواهی. اما حفظ صحت از تدبیر اَصْحَا یا تن در ستان طلب باید کرد، از جمله ستت عشر و معالجت بیماران و قوانین علاج از جمله کتاب سته عشر بخواه و علامات نیک و بد از تَقْدِمَةُ المَعْرِفَةِ و از فصول بقراط و از علم النبض کبیر و از نبض صغیر و علم بول از مقالات اول بخواه از کتاب البحران، از جمله سته عشر در کتاب جالینوس که بیرون سته عشر اسند و نشانه‌های بیمار که در درون تن باشد از اعضای اکمه باید جست، هم سته عشر و علم بحران هم از کتاب البحران از سته عشر و علم ایام البحران از کتاب ایام البحران هم از سته عشر طلب باید کرد و علم حمیات از کتاب الحمیات، از جمله سته عشر و تدبیر اُمراض حاده از کتاب ماء الشعیر باید خواست، از جمله نوشته‌های بقراط و از اعضاء آلِه و حَبْلَةُ البرء و ترکیب ادویه جالینوس.

معالج باید که تجربه بسیار کند و تجربت بر مردم معروف و مشهور مکند و باید که خدمت بیمارستان‌ها کرده باشد و بیماران بسیار دیده و درمان کرده، تا علت‌های غریب بروی شکل نگردد و اعلال اجسام بروی پوشیده نماند و آن چه در کتب خوانده باشد به چشم دیده باشد و به معالجت در نماند. و باید که وصایای بقراط خوانده باشد تا در درمان بیماران شرط امانت و راستی بد های تواند آورد و پیوسته خود را در جامه را پاک دارد و خوش بوی و معطر باشد و چون به سر بیماران رود یا بیمار تازه روی و خوش دل باشد و خوش سخن بیمار را دل گرمی دهد که تقویت دادن طبیب بیمار را قوت حرارت غریزی بیفزاید.

فصل—هرگاه بیماری باشد که پنداری در خواب است چون بخوانی پاسخ دهد لیک ترانشناسد، چشم باز می‌گشاید و باز می‌خوابد علامت بد باشد و نیز هرگاه مدهوش بینی و دست در هر جای می‌زند و خود را و جای خود رانیز می‌شوراند، نیز نشانی بد باشد و هرگاه مدهوش باشد و هر وقتی نعره می‌زند و دست و انگشتان خود همی‌گیرد و می‌فشارد، هم علامت بد باشد و هرگاه سپیدی چشم بیمار سپیدتر از عادت خود باشد و سپاهی سیاه‌تر و زبان گرد دهان می‌برآرد و دم همی‌کشد، هم علامت بد باشد و هرگاه از رشک یا از غم صعب بیمار باشد یا دمه دارد، هم بد باشد و هرگاه بیمار پیوسته قی‌کند به رنگ سرخ و زرد و سیاه و سپید باشد یا از قی باز نه‌ایستد هم بیمناک باشد و هرگاه بیمار را گاهش و سرفه باشد خدوی او برگیر برکهنه پی‌وخشک کن، آن‌گاه کهنه را بشوی اگر نشان بماند هم علامت بد باشد. این جمله را که گفتم هیچ دارو ممکن، تا این علامت‌ها با بیمار باشد، زیرا معالجت سود ندارد، پس ای دانش‌جوی پزشکی اگر بر سر بیماری روی و این علامت‌ها هیچ نباشد امیدوارتر باشد.

فصل—آنگاه دست بر نبض بیمار نه، اگر بر جهد و زیر انگشت رود بدان که خون غالب است و اگر زیر انگشت باریک و نیز جهد بدان که صفر غالب است و اگر زیر انگشت سست و باریک و نرمک و دیرتر جهد سودا غالب باشد و اگر زیر انگشت دیر و درشت سست جهد رطوبت غالب باشد پس هرگاه مخالف باشد از آن‌سو که میلش پیش‌تر بینی حکمش بر آن جانب کن پس چون حال نبض که مجس باشد معلوم کردی در قاروره بنگر.

فصل—هرگاه آبی سپید بینی نه روشن باشد از غمی بیمار باشد و هرگاه سپید روشن باشد علت آن از دحام باد باشد و رطوبت و ناگوار باشد و هرگاه چون آب روشن باشد از کراهیتی بیمار باشد و هرگاه به رنگ بهرنج باشد و دردی ذره ذره باشد بیماری از شکم روشن باشد و هرگاه آب چون روغن بینی و در پس قاروره خطی بینی علت قربت عهد باشد و هرگاه به رنگ زعفران بینی

بدان که او را تب است و صفرا و خون با صفرا نیز یار باشد و گر بر سر آب زردی باشد و تک آب سیاه فام باشد علتش از گش زرد باشد دارو مکن و هرگاه بر سر آب سیاهی باشد و هم چنین باشد و هرگاه ته قاروره به زردی زند یا سبزی زود به گردد و هرگاه بیمار هذیان گوید و آب سرخ باشد یا سیاه فام گش، سیاه یا خون آمیخته باشد و لهب وی بر سر رفته هم از آن محرز باش و اگر سیاه باشد باشد و بر سر آن چون خونی ایستاده باشد بر سر آن بیمار مرو و اگر سیاه باشد و مانند سپوس چیزی باشد یا بر سر آن چون خونی ایستاده باشد آن را بدرود کن و هرگاه آب زرد باشد و آن چنان نماید چون آفتاب لامع یا زردی باشد سرخ فام علت از خون باشد، فصد فرمای که زود به شود. و اگر زرد باشد و در آن خط های سرخ به خدایش تسلیم کن و هرگاه آب زرد باشد و در آن خط های سپید بیماری دیرتر کشد و هرگاه سبزرنگ باشد علت آن از سپرز باشد و هرگاه سبز سیاه بینی پیشش مرو و هرگاه سبز و سپید بینی در آن چون گرم سرکه او را باد بواسیر باشد جماع نتواند کردن، چون آب و نبض دیدی آن گاه جنس علت جوی، چون اجناس علت ها نه یک گونه باشد.

فصل — چون چنین دانشی تا به غذا کفایت گردد به دارو و طلی مکوش و تا به نقوع و ضما و طلی کفایت گردد به حب و مطبوخ و معجون مکوش و بنگر که به دارو کردن دلیری مکنی تا به تسکین و تلطیف کار برآید در استفراغ تجاوز مکن، چون کار از حد بخواهد شد پس به دوی محض مشغول باش به تسکین کردن مشغول باش و هرگز بیمار را متهم مکن و تعهد نامه پیش ترازان کن که از آن مریض. مگوی که آن بهتر باشد، از بیمار شکم بنده پرهیز سخت مخواه که قبول نکند لیک تو دفع مضرت آن چیز که وی خورده باشد همی کن و بهترین چیزی طیب را دار و شناختن باشد و علت شناختن و در این باب سخن بسیار است، از آن چه من این علم طب را به غایت دوست می دارم، که علمی مفید است، پس بسیار از این گفتم که سخن دوستان را مردمان بسیار

وصیت سقراط: پزشک یونانی در پرورش پزشک — سقراط گفته: برای

دانشجوی طب شایسته است که از جهت مزاج گرم باشد و در طبع خود نیکو باشد و نوجوان باشد، و معتدل القامه متناسب الاعضاء و جیال القهم و الحسن الحدیث و صحیح الرائی هنگام مشورت، پاکدامن باشد، و دلاور و به سیم و زر اهمیت مدهد، مالک نفس باشد. یعنی هنگام خشم نه آنکه آنرا کلیتا ترک کند. کودن نباشد. و باید با بیمار مشارک باشد یعنی خود را همدرد او نماید و بروی مهربان باشد، نگاهدار رازهای ایشان باشد، زیرا برخی از بیماران به بیماریهایی دچار می شوند که خوش ندارند کسی بر آن بیماری آگاهی یابد. پزشک باید متحمل دشنام و ناسزای بیمار باشد. چون برخی از بیماران که بیماری سرسام و سواس و سودا دارند، هنگام معالجه دشنام و ناسزا می دهند.

پزشک باید جامه های سفید و پاکیزه و نرم پوشد، در راه رفتن شتابان نباشد، زیرا آن دلیل شتابزدگی وی باشد، و در رفتار سست نکند مباد که دلالت بر سستی نفس وی می کند. هرگاه نزد بیماری نشیند، چهار زانو نشیند، و از حال وی تجسس نکند. با آرامی و نرمی، چون نزد من که بقراط هستم این چنین ریخت و رأی و تدبیر بهتر از غیر آن است. هرگاه ابدان پاکیزه نباشد، هر روز شوخی و گند آن افزون گردد. نفس بیمار نیز چنان است در خوراکهای خود. و نیز گفته: حکیم کسی نیست که راه را بشناسد، آنگاه از بیراهه رود و جامعه نادانی پوشد. آنکه راه رستگاری خود نشود زنده نیست، دانش روان است و کردار تن آن، دانش اصل است و کردار فرع. دانش پدر است و کردار فرزند. کردار به جای دانش است. اما دانش به جای کردار نیست. کردار پرستار دانش است، و کردار غایت از دانش و دانش پیشرو است و کردار پسرو.

مردمان در حال تندرستی خوراکهای ددان و درندگان خورند از این روی بیمار گردند. ما پزشکان اینان را با خوراکهای پرندگان تندرستی

دهیم . یعنی بهایشان اندک خورانیم . ما می خوریم که زنده باشیم نه زندگی می کنیم تا بخوریم . هرگاه بی وفایی نهاد مردمان است ، اعتماد برایشان از بی چارگی ست و هرگاه روزی مقسوم باشد ، آزمندی کاری بی هوده است ، اندکی عیال یکی از دوگشایش است . و نیز از او پرسیدند زندگی نیکو چگونه است ؟ گفت : امن باتهی دستی بهتر از توانگری با بیمناکی ست و گفت : هرکه برای خود زندگی خواست ، خود را می رانید . و گفت : دانش بسیار است و زندگی کوتاه . از دانش آنرا برگزین که اندکش را به بسیاری برساند . گاهی محبت میان دو فرزانه از باب همانندی در دریافت پدید آید . اما میان دو سبک مغز از باب همانندی در سبک مغزی دوستی پدید آید ، زیرا خرد بر تربیت روان است ، از اینرو ممکن است دو تن به راهی روند . اما سبک مغزی بر تربیت روان است ، از این جهت میان دو سبک مغز اتفاق سازش نیست . و آن به پنج روش درمان پذیرد : آنچه در سر باشد با غرغره کردن و آنچه در معده باشد باقی آوردن و آنچه در بدن باشد با اسهال شکم گشودن و آنچه میان دو پوست باشد با عرق کردن و آنچه در گردن باشد و داخل عروق با ارسال خون . و گفت : صفراء خاندان زهره دان است و سلطان آن کبد است و بلغم خاندان معده است و سلطان آن در سینه است . و سوداء خاندان طحال است و سلطان آن قلب و خون خاندان قلب است و سلطان آن در سر .

و گفت : منزله لطافت قلب در ابدان مانند نواظر در اجفان است . قلب را دو آفت است و آنها : هم و غم است . لازمه هم شب زنده داریست ، زیرا در هم اندیشه است در خوف و بیم به آنچه از آن پدید آید و شب زنده داری از آن است و از غم خواب پدید آید ، زیرا اندیشه بی در آن نیست چون در چیز است که گذشته و سپری شده . و گفت : قلب از خون بسته است و غم حرارت غریزه را برانگیزد از این روی آن حرارت آن خون جامد

را از میان می برد ، چونکه عوارض مروهه تهییج حرارت می کند و مزاج تب می کند پس خون جامد منحل می گردد و ترکیب نقص می شود . چون بقراط را مرگ در رسید به شاگردان گفتی : که دانش را از من فرا گیرید ، برای کثرت خوابی که در وی بود و نرمی طبیعتش و تازگی پوست بدنش از این جهت عمر وی دراز شده بود .

کتاب قانونچه

این کتاب یکی از آثار محمود بن محمد چغمینی خوارزمی ازدانایان سدهٔ قرن هشتم هجریست وی در ریاضیات و طب استاد بود. این کتاب درواقع فهرستی بسیار مختصر از کتاب قانون ابن سیناست و قانون ابن سینا شامل پنج کتاب است که هر کدام از آن‌ها به چندین فن و تعلیم و جمله و فصل تقسیم شده است بدین صورت:

کتاب الاول فی الأمور الکلیه من علم الطب یشتمل علی أربعة فنون:

الفن الاول یشتمل علی ستة تعالیم .

التعلیم الاول فی حد الطب و موضوعاته .

التعلیم الثانی فصل واحد و هو فی الأركان .

التعلیم الثالث فی المزاجات و هو ثلاثه فصول .

التعلیم الرابع فی الأخلاط و هو فصلان .

التعلیم الخامس فی الأعضاء و هو فصل واحد و خمسۃ جمل

التعلیم السادس فی الأرواح و الأفعال و القوی و هو جمله و فصول .

الفن الثانی فی ذکر الأمراض و الأسباب و الأعراض الکلیه، هو تعالیم ثلاثه:

- التعليم الاول في الامراض شمانيه فصول .
- التعليم الثاني في الأسباب و هو جملتان .
- التعليم الثالث في الأعراض أحد عشر فصلا و جملتان .
- الفن الثالث في حفظ الصحة و هو يشتمل على فصل واحد و خمسۀ تعاليم .
- الفصل في سبب الصحة و المرض و ضرورة الموت .
- التعليم الاول في التربية و هو أربعة فصول .
- التعليم الثاني في تدبير المشترك للبالغين و هو سبعة عشر فصلا .
- التعليم الثالث في تدبير المشايخ و هو سنته فصول .
- التعليم الرابع في تدبير البدن في من مزاجه غير حاصل و هو خمسۀ فصول
- التعليم الخامس في الانتقالات و هو فصل و جملة .
- الفن الرابع في بيان وجوه المعالجات بحسب الأمراض الكليه و هو اثنان و ثلاثون فصلا .
- الكتاب الثاني في الأدوية المفردة الموضوعه على حروف المعجم و ذلك يشتمل على جملتين :
- الجملة الاولى في القوانين الطبيعه و هي يشتمل على سته مقالات .
- الجملة الثانيه في بيان الأدوية المفردة و هي تشتمل على عدة الواح و على قاعدة .
- الكتاب الثالث في الأمراض الجزييه الواقعة بأعضاء الانسان من الرأس الى القدم .
- ظاهرها و باطنها يشتمل على اثني وعشرين فنا .
- الفن الاول في أحوال الرأس و الدماغ و هو خمسۀ مقالة .
- الفن الثالث في تشريح العين و أحوالها و أمراضها و هو أربع مقالة .
- الفن الرابع في أحوال الأذن يشتمل على مقالة واحدة .
- الفن الخامس في أحوال الأنف و هو مقالتان .
- الفن السادس في أحوال القم و اللسان و هو مقالة واحدة .

- الفن السابع في أحوال الأسنان يشتمل على مقالة.
- الفن الثامن في أحوال اللثة والشفيتين وهو مقالة واحدة.
- الفن التاسع في أحوال الحلق وهو مقالة واحدة.
- الفن العاشر في أحوال الرئة والصدر ويشتمل على خمس مقالات.
- الفن الحادي عشر في أحوال القلب وهو مقالتان.
- الفن الثاني هو في أحوال الثدي وأحوالها وهو مقالة واحدة.
- الفن الثالث عشر في المرى والمعدة وأمراضها يشتمل على خمسة مقالة.
- الفن الرابع عشر في الكبد وأحوالها يشتمل على خمسة مقالة.
- الفن الخامس عشر في أحوال المراهة والطحال وهو مقالتان.
- الفن السادس عشر في أحوال المعاد والمقعدة وهو خمس مقالات.
- الفن السابع عشر في علل المقعدة وهي مقالة واحدة.
- الفن الثامن عشر في أحوال الكلية وهو مقالتان.
- الفن التاسع عشر في أحوال المثانة والبول يشتمل على مقالتين.
- الفن العشرون في أحوال أعضاء التناسل من الذكران دون النسوان وهو مقالتان.
- الفن الثاني والعشرون وهو آخر الفنون من هذا الكتاب في أمراض ظاهره، وطفية الأعضاء يشتمل على مقالتين.
- الكتاب السرايع في الأمراض الجزوية التي إذا وقعت لم تختص بعضو وفي أزيه يشتمل على سبعة فنون.
- الفن الأول كلام كلي في الحيات يشتمل على مقالتين.
- الفن الثاني في تقدمه المعرفة وأحكام البحران وهو مقالتان.
- الفن الثالث كلام متبع في الاودام والبشور يشتمل على ثلاث مقالات.
- الفن الرابع في تفرق الاتصال سوا مايتعلق بالكسر والجبر يشتمل على أربعة مقالات.
- الفن الخامس في الجبر يشتمل على ثلاث مقالات.

الفن السادس كلام مجمل في السموم يشتمل على خمس مقالات .
 الفن السابع كلام مجمل في الزينة ، يشتمل على اربعة مقالات .
 الكتاب الخامس في الادوية المركبة و هو قرا باذین . يشتمل على مقالات
 عديده و جملتين .
 مقاله العلميه في الحاجه الى الادويه المركبه .
 الجمله الاولى في المركبات المرتبه في القرا باذینات ، تشتمل على اثني عشر مقاله
 الجمله الثانيه من الاقربا ذین في الادوية المجربه في مرض مرض .

کتاب قانون مشهورترین کتاب های طب شرقی ست و به زبان های
 لاتین و عبری و انگلیسی و فرانسه و آلمانی ترجمه و به آن شروح بسیاری
 نوشته اند از آن ها :

۱- شرح علی رضوان متوفی در ۴۶۰ هـ ۲- شرح امام فخرالدین رازی
 متوفی ۶۰۶ هـ ۳- و شرح نجم الدین أحمد بن ابی بکر محمد نخجوانی
 متوفی ۶۵۹ هـ ۴- و شرح علاء الدین علی بن ابی الحزم نفیسی قرشی
 معروف بامابن النفیس متوفی در ۶۸۷ هـ ۵- شرح قطب الدین شیرازی متوفی
 در ۷۱۰ هـ ۶- شرح اکمل الدین نخجوانی ۷- شرح محمد بن محمود آملی
 متوفی در ۷۵۳ هـ ۸- شرح سعدالدین محمد فارسی ۹- شرح فخرالدین
 محمد بن محمد خجندی ۱۰- شرح جمال الدین مطهر حلّی معروف به علامه
 حلّی ۱۱- شرح رفیع الدین عبدالعزیز بن عبدالجلیل گیلی ۱۲- شرح
 یعقوب بن اسحاق طبیب ساوی در مصر ۱۳- شرح ابی الفرج یعقوب بن اسحاق
 طبیب مسیحی معروف بابن القف ۱۴- شرح هبّ الله یهودی بصری ۱۵-
 شرح محمد بن عبداللّه آق سراپی در قرن هشتم ۱۶- شرح حکیم علی گیلانی
 ۱۷- شرح سعیدالدین کازرونی متوفی در ۷۴۵ هـ ۱۸- شرح ابی الفضائل
 افضل الدین محمد بن نامور خرنجی متوفی در ۶۴۶ هـ ۱۹- شرح علی بن
 عبدالرحمان زین العرب مصری ۲۰- شرح زین الدین رازی ۲۱- شرح قطب

الدین ابراهیم مصری ۲۲- شرح کلیات قانون از ابراهیم بن محمد سلمی
 قطب مصری متوفی در ۶۱۸ هـ ۲۳- شرح کلیات قانون از حکیم شفایی
 اصفهانی ابن حکیم عبدالشافی خان متوفی حدود ۱۲۱۲ هـ ۲۴- شرح
 طب القانون از هبّالدین حمینی متوفی در ۵۹۴ هـ ۲۵- حاشیه بر قانون
 از ضیاءالدین شجائی مؤلف ۷۳۳ هـ ۲۶- علی بن نفیس قرشی مختصری
 از این کتاب بنام موجز قانون ترتیب داده که سدید الدین کازرونی و ابو
 المبارک محمد متوفی حدود ۹۲۵ هـ و حکیم برهان الدین نفیسی بن عوض
 بن حکیم کرمانی متوفی در ۸۴۱ هـ شروحي به آن نوشته‌اند ۲۷- حکیم
 اعاجب بن معالج خان ۲۸- حکیم شریف خان متوفی در ۱۲۳۱ هـ ۲۹-
 محمد عبدالحی به نام حل النفیس ۳۰- شمس الدین یا جمال الدین محمد
 بن آق سرایی متوفی در ۷۷۹ هـ به نام حل الموجز ۳۱- ابو عبد الله فضل
 بن ابی نصر بن عبد الله متوفی در ۹۱۳ هـ ۳۲- محمود بن احمد الشاطی
 متوفی در ۸۱۰ هـ ۳۳- محمد لاهیجی ۳۴- علی قادری ۳۵- معتمد الملک
 محمد هاشم بن محمد هادی حکیم سید علوی خان به نام التحفته العلویة
 وایضاح العلیه ۳۶- هبة الله ۳۷- ارشاد خان حکیم شفایی به نام فوائد
 الشفاء ۳۸- محمود بن عمر چثمینی متوفی در ۷۴۵ هـ آن را به نام قانون
 چه مختصر کرده است ۳۹- فاضل بغدادی در حدود ۷۱۰ هـ ۴۰- حسین
 بن محمد استرآبادی متوفی در ۸۳۱ هـ ۴۱- محمد بن محمد طبیب سلطان
 بایزید بسطامی از ۸۸۶ تا ۹۱۸ هـ ۴۲- حسن صلیبی ۴۳- محمد بن محمود
 شیرازی ۴۴- مدین بن عبدالرحمان قصونی ۴۵- عبدالفتاح بن سید اسرائیل
 حسینی لاهوری ۴۶- عبدالمجید ۴۷- احمد الدین لهوری به نام ترویج
 الارواح ۴۸- علی بن داوود پنجابی ۴۹- عبد البسیط بن خلیل حنفی
 متوفی در ۹۲۰ هـ ۵۰- شفایی بن ولی خان ۵۱- ملایحی فتاحی نیشابوری
 متوفی در ۸۳۲ هـ ۵۲- عبدالفتاح بن عبید الله قزوینی بنام المفرح فی علم-
 الطب حدود ۱۱۰۶ هـ شروحي بر قانونچه نوشته‌اند ۵۳- شرح محمد بن یوسف

ایلاقی از شاگردان ابن سینا متوفی در ۴۶۰ هـ نیز کلیات قانون را به نام
الفصول الایلاقیه تلخیص کرده ۵۴- محمد بن علی نیشابوری ۵۵- محمد
بن محمود آملی ۵۶- سدیدالدین محمد سمنانی ۵۷- تاج الدین محمود
رازی در حدود ۷۳۰ نجم الدین محمد لبودی در قرن سیزدهم ۵۹- نداء
بن عمران به نام منافع الناس ۶۰- هبة الله بن جمیع متوفی در ۵۹۶ هـ
به نام التشریح المکنون فی تنقیح القانون .

مقاله یکم در امور طبیعی

مقصود از امور طبیعی کارهایی است که به طبیعت بازمی‌گردد و آن پنج چیز است - ۱ - ارکان که در اصطلاح ایشان همان آتش و باد و خاک و آب است - ۲ - اخلاط که جسم رطب سیال است - ۳ - اعضاء که متولد از مزاج است - ۴ - قوی که کیفیات نیرویست - ۵ - افعالی که از قوی صادر می‌شود و نیز مقصود از طبیعت نیرویی که نگاهداری بدن انسان و غیره بدانست .

فصلی در ارکان و امزجه است - ارکان در اصطلاح پزشکان یونانی
اجسام بسیط و ساده‌یی است که اجزای اولیه تن انسان و غیره را تشکیل می‌دهد که آن اجسام قابل قسمت به مختلف‌الصور نگردد و آن مختلف‌الصور : آتش است که طبیعت آن حار یا بس است (یعنی گرم و خشک است) و هوا که حار رطب است (یعنی گرم تراست) و زمین که بار دو یا بس است (سرد و خشک است) و آب که بار در طب است (یعنی سرد و تراست) هرگاه اجسام ارکان اجزای آنها خرد گردد و با یکدیگر تماس کند و برخی از آنها در برخی دیگر اثر نهد به قوای متضاده خود و هریکی از آنها سورت وحدت چگونگی دیگر را

بشکند و فعل و انفعالی میان آنها به مرتبه‌یی برسد که برای آن مرکب ممتزج چگونگی پدید گردد که در کیفیت متشابه در اجزاء خود باشند چنین نتیجه‌یی را در آن اجسام مزاج گویند .

این مزاج به حسب قسمت عقلی منقسم به مزاجی می شود که حقیقتاً " معتدل است (یعنی میانه است) و این هنگامی خواهد بود که مقادیر از کیفیات متضاده در ممتزج که جسم مزاج باشد به طریق تساوی قسمت شده باشد و این گونه مزاج را در اصطلاح پزشکان یونانی هرگاه یافت گردد معتدل حقیقی گویند . یا این ممتزج معتدلی ست که خارج از اعتدال حقیقی ست اما قسم اول که معتدل حقیقی باشد عادتاً " ممکن نیست که یافت گردد بلکه آنچه از امزجه یافت می شود همان خارج از اعتدال حقیقی ست و این منقسم می شود به آنچه که اطباء آنرا معتدل بالفرض گویند . و آن مزاجی ست که برای نوع مزاجی أصلح امزجه برای آن نوع باشد . و دیگری خارج از اعتدال باشد . معتدل به معنی اعتدال فرض هشت قسم تصور می شود :

یکم - مزاج معتدل نوعی به قیاس به آنچه خارج از آن است و آن مزاجی ست که برای انسان حاصل می شود بالنسبه به سائر موجودات .

دوم - معتدل نوعی ، غرض از نوع آنکه مزاجی برای هر بدنی از ابدان انسان حاصل بود آن ألیق وأصلح بدوست ، از جهت آنکه او انسان است از مزاج هر نوعی از انواع موجودات که فرض شده باشد .

سوم - معتدل صنفی به قیاس به آنچه آن خارج از صنف آن است و آن مزاجی ست که برای ساکنان زمینی از زمینها حاصل می شود .

چهارم - معتدل صنفی به قیاس به آنچه داخل صنف خود است و آن مزاجی ست . برای أعدل شخصی از اشخاص آن صنف معین که حاصل می شود .

پنجم - معتدل شخصی بالنسبه به آنچه آن خارج از آن و آن مزاجی است که برای شخصی معین حاصل به قیاس به مزاج آن موجود تندرستی باشد .

آید. مثلاً مزاجی که برای استخوان ست، این مزاج شایسته تر است بدواز امزجه، سائر اعضا که مخالف برای آن ست، یعنی مزاجی که استخوان دارد از امزجه دیگر اعضا وی مناسب تر است.

ششم — معتدل شخصی به قیاس به حالات وی در نفس خود و آن بهترین مزاج برای آن ست.

هفتم — معتدل عضوی به قیاس به غیر خود و آن مزاجی ست که واجب می شود برای هر عضوی از اعضای نوع مزاجی باشد مخالف با غیر خود. هشتم — معتدل عضوی بالنسبه به حالات آن فی نفسه و آن مزاجی که هرگاه برای عضوی حاصل شود آن عضو بهترین مزاج خواهد بود. اما مزاج خارج اعتدال به حسب اصطلاح هشت قسم می شود: زیرا آن مزاج یا گرم تر است از آنچه سزاوار بدوست یا سردتر است از آن یا مرطوب تر است یا باس تر است از آن یا گرم تر و مرطوب تر از آن است که با گرم تر و یا بس تر از آن ست یا ابرد و اربط از آن ست یا ابرد و آبیس از آن است.

فصلی در اخلاط است — خلط جسم رطب سیالی ست که خوراک به سوی آن روان و بالذات استحاله می شود و شایستگی آن دارد که بالطبع منبسط گردد یعنی هرگاه معارض نداشته باشد رسوبی تمام اعضا سهل النفوذ است و انواع آن چهار گونه است.

یکم — خون است و آن حار رطب است.

دوم — صفرا است و آن حار یابس است.

سوم — بلغم است و آن بار در رطب است.

چهارم — سوداء است و آن بار دیابس است و هریک از اینها بخش

به طبیعی و غیرطبیعی می شود.

خون طبیعی سرخ رنگ است و بوی گندی ندارد زیرا هرگاه بوی گند دهد دلالت بر چیرگی حرارت غریبه بر مزاج است و نداشتن بوی برای استیلای برودت به آن است از این روی گفته نمی شود برای آن بویی نیست و این خون

بالنسبه به دیگر اخلاط شیرین است یعنی از جهت طعم این خون عمده در خوراک بدن است و باقی اخلاط در حکم معینات را دارند و مرکب غریزی است و بشره را زیبایی دهد و مزاجش مناسب بازندگی ست در هر دو کیفیت طبیعی و غیرطبیعی و روح از آن متولد می شود . و غیرطبیعی از آن به تمام معنی مخالف خون طبیعی ست . و صفرای طبیعی همان کف خون طبیعی ست که به تازی رگوه گویند و رنگش سرخ روشن است و سبک . و اقسام آن چهار است . یکم - مرهء صفراء که صفرای ست که رطوبت رقیق آبی با آن مخلوط است .

دوم - مرهء مخیه یعنی مانند زرده تخم مرغ است و آن صفرای ست که رطوبت غلیظی با آن مخلوط است .

سوم - صفرای کراشی یعنی تیره یی گون و آن صفرای ست که از صفرا محترق و مرهء صفرا مرکب شده است . و جای تولید آن در معده است .
چهارم - صفرای زنگاری و آن قوی ترین اصناف صفراست و طبیعت آن نزدیک از سموم است ، برای شدت احتراق آن از این جهت شدیدة الحده است و جای چنین صفرای در کبد است .

و بلغم طبیعی آن است که صلاحیت خون شدن را داشته باشد .

و بلغم غیر طبیعی پنج قسم است :

اول - بلغم شیرین و آن بلغمی ست که اندکی از خلط حار شیرین با آن آمیخته و این هنگامی ست که خون طبیعی با آن خلط شده باشد .
دوم - بلغم شور و آن بلغمی ست که مرهء محترقه با آن آمیخته شده و این قوی ترین اصناف بلغم است در حالی که بلغم بار در طب است و این برخلاف آمده .

سوم - بلغم ترش و آن بلغمی ست که حرارت اندکی در آن عمل کرده باشد اما به حد پختگی و تعفن نرسیده باشد .

چهارم - بلغم عنف که دهان را به هم درمی کشد و آن بلغمی ست

که بر آن جوهر خاکی چیره شده باشد و این کثیف‌ترین انواع بلغم است .
پنجم - مسخ یعنی تفه که به فارسی بی‌مزه گویند و غالب بر این بلغم
جوهر آبی ست و این سردترین انواع بلغم است .
و سودای طبیعی ، همان دُرد خون طبیعی ست و سودای غیرطبیعی ،
خلطی ست محترق .

اما چگونگی تولد اخلاط و پدیداری آنها ، هرگاه خوراک که شایستگی
آن دارد که جزئی از بدن انسان گردد ، چون به معده وارد می‌شود در آنجا
به جوهری مانند آب کشک غلیظی که آنرا کیلوس نامند استحاله گردد و صافی
آن به کبد جذب شود پس از طریق عروق که ماسارقیا نامیده می‌شود در کبد
پخته گردد و این عمل پختگی را کیموس می‌گویند ، از این پختگی چیزی مانند
کف پدید آید و چیزی دیگر مانند دُرد و ته نشین و گاهی با این دوشی محترق
پیدا شود ، هرگاه پختگی به حد افراط رسیده باشد و چیزی دیگر که فح ست
یعنی خلط نارسیده‌یی که در پختگی آن کوتاهی شده . آن کف خلط صفرای
طبیعی ست و آن ته نشین همان خلط سودایی طبیعی ست و آن چیز محترق
لطیفش صفرای غیرطبیعی ست و کثیفش سودای غیرطبیعی و آن فح بلغم است ،
و محلی از این جمله که پخته شده همان خون است . پس سبب فاعلی خون همان
رُرت معتدل است و سبب مادی آن همان معتدل خوراکیها و آشامیدنیهای
فاضله است و سبب صوری آن همان پختی فاضل است و سبب غائی آن تغذیه
بدن است . و گرم شدن و ترطیب آن ست .

صفراء سبب فاعلی آن یا طبیعی ست که از حرارت معتدل حاصل شود ، یا
محترقه یعنی غیرطبیعی که از حرارت مفرط پدید آید و سبب مادی آن خوراکیها
و آشامیدنیهای لطیف حار شیرین چرب است و غذاهای تند مانند فلفل
و اما طبیعی از آن چنان ست که از پختگی فاضل فراهم شده باشد و اما غیرطبیعی
از آن به سبب بسیار پختگی ست که به حد افراط رسیده باشد و سبب غائی آن
تغذیه اعضایی ست که واجب می‌شود در آن غذاها اندازه‌یی از ماده صفرا باشد

و تلطیف خون با نفوذش در مجاری تنگ سهل گردد و امعاء را بگذرد تا درک احتیاج به دورکردن فضلّه گردد.

سبب فاعلی بلغم اندکی حرارت است و سبب مادی آن شیء غلیظ رطب لزج باردیست از نوع خوراکیها و سبب صوری آن قصور پختگی ست و سبب غائی آن برای آنست که خوراک آماده برای تغذیه بدن و ترطیب و تندرستی آن گردد. و سبب فاعلی سوداء یا طبیعی ست که حرارت معتدله باشد. یا غیرطبیعی که حرارت قوی ست که از حد اعتدال تجاوز کرده باشد. و سبب مادی آن غلیظ اندک رطوبت از اغذیه است؛ و سبب صوری آن ثقلی هست که راسب است به اندازه‌یی که نه روان می شود و نه از هم گشوده می شود و سبب غائی آن تغذیه اعضایی ست که واجب می شود، درخوراک اندازه‌یی از سوداء پدید آید تا درخورنده شهوت خوراک را پیدا سازد تا از طحال سوی دهانه معده بریزد.

فصلی در اعضا است - اندامها چه مرکب باشد و چه بسیط اجسامی

است که از اول مزاج اخلاط متولد شده است چنانکه در اخلاط اجسام متولد شده‌یی از اول مزاج ارکان است و اینها بخش به رئیس و غیررئیس می شود. و آنچه اعضای رئیس نیست منقسم می شود به خادم رئیس و غیر خادم و آنچه خادم رئیس نیست قسمت به مروه و سه و غیر مروه و سه می شود.

اما اعضای رئیس آنهایی ست که مبادی برای قوی ست و مسحتاج الیها در بقاء و زندگی با نوع است. اما به حسب بقاء شخص سه چیز است قلب که مولد روح حامل برای قوت حیوانی و عبارت دیگر آن مبدء قوت حیوانی ست و دفاع که مبدء قوت حس و حرکت است و کبد مبدء قوت تغذیه است.

اما - به حسب بقای نوع با این سه چهارمی ست و آن انثیان یا تخمدان است و اما خادم رئیس مانند اعصاب برای دماغ که آن غیر از عضل

ووتر و غشاء است و دیگرش رئین برای قلب است و آورده برای کبد و اوعیه منی برای انثیین باشد. و اما اعضاء مروء و سه عبارت است از اعضایی که قوی به سوی آنها از اعضاء رئیسه مانند کلیه و معده و طحال و ریه روان می شود.

و اما اعضایی که نه خادم است نه رئیسه نه مروء و سه آنهاست ست که اختصاص به قوای غریزه دارد و از اعضاء رئیسه قوای دیگر به سوی آنها روان نمی گردد مانند عظام و غضاريف خلاصه کلام اعضاء بخش به مفرده مرکب می شود. مفرد آنهاست ست که هر جزء بی محسوس از آنها گرفته شود با کل مشارکت در نام و حد داشته باشد مانند گوشت و پی و استخوان زیرا برخی از استخوان نیز استخوان است و به تعریف استخوان — تعریف می شود، و اعضاء مرکب آنهاست ست که در تعریف چنین نباشد و اعضاء آلیه نیز نامیده می شود.

فصلی در قوی ست — و آنها سه گونه است؛ طبیعی که در کبد است و حیوانی که در قلب است و نفسانی که در دماغ است. مقصود از قوه در عرف عام کیفیتی ست که جانور و آدمی بدان به کارهای دشوار توانمی شوند و مقابل آن ناتوانی ست و گاهی قوه گویند و از آن قدرتی خواهند که مبداء آن قوت است و خداوند قوت هرگاه خواست کاری به جای آورد و هرگاه نخواست به جای تیاورد و گاهی در عرف خواص از قوه امکان استعدادی خواهند چنانکه نطفه گویند و از آن انسان بالقوه خواهند.

قوای طبیعی دو گونه است؛ خادمه و مخدومه، مخدومه باز منقسم می شود عبارتست از قوه غاذیه و قوه نامیه و آن چه در غذا برای بقای نوع متصرف می شود عبارتست از قوه مولده و قوه مصوره. غاذیه قویست که خوراک را به مشابیه مغذی مستحیل می کند تا به جای بدل مایتحلل بماند و قوه نامیه

نیرویست که در اقطار سگانه جسم به تناسب طبیعی می افزاید تا جسم به حد کمال نمو خود برسد. و قوه مولده دوگونه است؛ نوعی از آن منی حاصل می شود و نوع دیگر قوایی را که در منی ست فصل می کند و به حسب هر عضوی به همان شکل عضودرمی آورد، این قوهایی را که چنین عملی از آن سر می زند قوه مغیره اول نامند و قوه مصوره نیرویست که از آن ترسیم اعضا صادر می شود و این را قوه مغیره ثانیه گفته اند.

و اما قوای خادمه: عبارتست از قوه جاذبه و قوه ماسکه و قوه هاضمه و قوه دافعه برای ثقل. قوه جاذبه برای آنست که منافع را می ستاند، و قوه ماسکه نگاهداری می کند تا قوای محتاج بدانها در آن تصرف کنند چندانکه خواستند و قوه هاضمه وظیفه اش آنست که خوراک را در آن تغییر دهد به چیزهایی که مصالح بدن به آن منوط است، از رقیق ساختن آنچه درشت شده و درشت ساختن آنچه باریک شده و قوه دافعه برای دفع آنچه ملائم با بدن نیست از آن دور سازد.

قوای حیوانی چیزهایی که قلب را منبسط می سازد و شرائین را منقبض می گرداند تا روح حیوانی به نسیم آسایش یابد و ایخره دخانیه را از قلب بیرون نماید به این قوای حیوانی حرکات خوف و خشم پدید آید. و قوای نفسانی بدو قسم منقسم می شود، مدرکه محرکه. مدرکه بخش می شود به آنچه در ظاهر است و به آنچه در باطن موجود است. اما آنچه در ظاهر است مانند: سمع و بصر و شامه، ذوق، لمس است و اما آنچه در باطن است مانند: حس مشترک و خیال و متصرفه و وهمه و حافظه است. اما حس مشترک قوهایی ست که همه صور محسوسه در آن پدید آید و محل آن اول بطن مقدم از دماغ ست. و اما قوه خیال قوهایی ست که آنچه را حس مشترک از صور محسوسه پس از غیبت دریافته نگاه می دارد و محل آن آخر بطن اول از دماغ

است . و اما متصرفه قوه‌بی‌ست که در صور محسوسه و معانی جزئیه به ترکیب و تفصیل تصرف می‌کند مانند آنکه تخیل‌کنندگان دوسری را یا انسان بی‌سری را و محل آن در بطن اوسط از دماغ است . و اما قوه^۱ واهمه قوه‌بی‌ست که معانی جزئیه متعلق به محسوسات از موافقت و مخالفت و عداوت و صداقت را درمی‌یابد و محل آن آخر بطن اوسط از دماغ است . اما قوه^۲ حافظه قوه‌بی‌ست که معانی مدرکه به وهم را دریافته نگاهداری می‌کند و محل آن بطن اخیر دماغ است .

و اما قوای محرکه به دو بخش منقسم می‌شود قوه^۳ باعثه و قوه^۴ فاعله
 قوه^۵ باعثه قوه‌بی‌ست که جانور را به حرکت به سوی منافع می‌راند یا به گمان نافع بودن یا گریختن از گزند یا به گمان گزند . اما قوه^۶ فاعله قوه‌بی‌ست که عضله را برای قوه^۷ باعثه به کار می‌برد .

فصلی در باقی امور طبیعی ست - و آنها افعالی ست که
 از قوه و ارواح و اسنان و الوان و سحنه و فرق میان نر و ماده صادر می‌شود . اما افعال به مفرد و مرکب منقسم می‌شود . مفرد چیز است که به قوت واحدی تمام گردد مانند جذب و امساک^۸ دافع و اما مرکب چیز است که به دو قوه یا بیشتر تمام گردد . مانند : نفوذ خوراک ، زیرا تمام نگردد مگر بقوت جاذبه و دافعه . و اما ارواح پس آنها اجسام لطیفی ست که از بخارات اخلاط محموده و لطائف آنها حاصل می‌شود و بخش به طبیعی و حیوانی می‌گردد . طبیعی ارواحی ست که از کبد در عروق غیر ضواری به سوی تمام اقطار بدن نفوذ می‌کند . و باز این ارواح به نفسانی بخش می‌شود و آنها ارواحی ست که از دماغ در عصب به همه جای اعضاء نفوذ می‌کند . و اما اسنان پس آنها چهار است : سن و نمو و آن هنگامی ست که بالیدن در آن ادامه و پیوستگی دارد و منتهای آن نزدیک به سی سالگی و حرارت و رطوبت

در سن چیره گردد و سن وقوف است و آن هنگامی است که مستکمل برای بالیدن است بی آنکه نقصی در بالیدن آشکار گردد و منتهای آن سی و پنج سالگی است و در این سن و سال حرارت و یبوست به مزاج غالب گردد و سن کهولت است و آن زمانی است که انحطاط مزاج در آن پدید آید یا بقاء قوت و نقصان در آن آشکار گردد. اما قوت ناتوان نگردد و این قریب شصت سالگی است و در این سن و سال بروودت یبوست به مزاج چیره گردد. و سن انحطاط با پدیداری سستی نیروی بدنی از شصت سالگی است تا چندان که زندگی کند و در این سن بروودت و رطوبت غریب کهن چیره گردد. و اما الوان: رنگ سفید از بلغم است و سرخ از خون و زرد از صفراء و سیاه از سوداء. اما سحنه مقصود از آن چگونگی حال بدن است در فربهی و لاغری هرگاه فربهی از پی باشد آن از بروودت و رطوبت است و هرگاه لحمی یعنی گوشتی باشد از حرارت و رطوبت است و اما لاغری هرگاه با گندم گونی باشد آن از حرارت و یبوست است و هرگاه با سفیدی باشد از بروودت و یبوست است و اما فرق میان تر و ماده: مزاج نر گرم تر است و خشک تر و ماده سردتر است و سردتر و مرطوب تر.

مقاله دوم در تشریح است

فصلی در استخوانها- استخوان عضوی ست که در صلابت به حدی رسد که دو تا نگردد و آنها دویست و چهل و هشت عدد است . اما جمجمه : از هفت استخوان ترکیب شده است ، چهار از آنها مانند دیوارها برای سراسر است ، و یکی مانند قاعده است و از باقی قحف (یعنی مجموع کاسه سر) تألیف می گردد ، و برخی از آنها مشعوب به برخی از درزهاست : که به آنها شوه و ن گفته می شود ، و این استخوانها را قبائل سر نامند و اما لحي به فتح لام و سکون ها محل برآمدن ریش از انسان و غیره است ، استخوان زیرین مرکب از چهارده استخوان است و زیرین از دو استخوان و براین دو سی و دو دندان است .

و اما دودست هریکی از آن دو مرکب از کتف و عضد و ساعد است که مؤلف از دو استخوان مثلاً صق بهم می باشد که زندین اعلی و اسفل نامیده می شود و رسخ که از زند تا کف است ، از هشت استخوان ترکیب شده ، و کف از چهار استخوان مؤلف است و پنج انگشتان از پانزده استخوان فراهم شده و گردن از هشت استخوان ترکیب شده که آنها فقار گردن است . و ترقوه یا چنبره کردن از دو استخوان فراهم شده . و سینه مرکب از هشت استخوان است که استخوانهای قص است (یعنی سینه) و پشت یا ظهر مرکب از هفده فقره و بیست چهار دنده است و عجز یا انتهای پشت مرکب از سه فقره است

که دواستخوان دنبالش که دواستخوان عانه (یعنی رستگاه موی زهار) نامیده می شود. عصص مرکب از سه فقره است و هریک از دو پای مرکب از فخذ و کبه و ساق و قدم است. و فخذ مرکب از استخوان واحدیست که بزرگترین استخوان بدن است. که در رک وارد می شود. و أسفل پیوسته به رکبه است و ساق مرکب از دواستخوان مثلاً صق بهم است که قصبه صغری و کبری نامیده می شود. و قدم یا گام: مرکب از کعب و عقب و زورقی و نردیست و چهار استخوان برای رسغ است و پنج استخوان برای شانه هاست و پنج انگشت پای مرکب از چهارده استخوان که هریکی از آنها مرکب از دواستخوان است. که سلامیان نامیده می شود.

این جمله استخوانهای بدن انسان است و فائده آنها تشدید بنیه جسد و نگاهداری آنست.

فصلی در اعضای مفرده - غضروف یا کثکثی: جسم نرمی ست از

نوع استخوان و محکم تر از سائر اعضای ست این برای اتصال استخوان برای اعضای لینه است. و اعصاب اجسامی سفید نرم است برای انعطاف و استحکام است، از جهت انفعال، این برای حس و حرکت برای اعضا پدید آمده و این اعصاب بر دو گونه است: آنچه از دماغ می روید و آن هفت است که بدانها حس حواس خمس (یعنی حواس پنجگانه) و حس برخی از اعضا به ایشان - خواهد بود. و آنچه از نخاع می روید و آن سی و یک زوج است و فردی که برای آن زوجی نیست و بدانها حس اعضایی که غیر گردن و حرکت آن باشد. و او تار اجسامی ست که در پیرامون گوشت می روید و مانند به عصب است، و با اعضای متحرک ملاقات می کند، و گاهی آنها را جذب می کند به انجذاب خود و گاهی سست گردد به سعی آنها. و رباط اجسامی ست مانند به عصب از استخوانی به استخوانی می رسد و میان دو طرف استخوان مفاصل و میان اعضای دیگر را وصل می کند. و عضلات اجسامی ست گوشتی برای

جسد و ترکیب آنها از گوشت محض است و از عصب و اوتار و رباطات و غشاء است و منفعت آنها برای تحرک اعضاء به معاونت و اوتار است و آنکه استخوانها را پوشانده و حرارت غریزی را در جسد نگاهداری کند . و اما عروق ضواری که شرائین نامیده می شود ، اجسام عصبی مضاعف است (یعنی روپوشی) که از قلب روید و مجوف است و برای آنها حس و حرکتی فی نفسها نیست و در تجویف آنها روح بسیارست و خون اندک . فائده این اجسام آنست که این اعضاء قوت حیوانی را که از قلب تحمل می کند سودمند است . و عروق غیرضواری که آورده نامیده می شود آنها اجسام عصبی ست غیر مضاعف که از کبد روییده و میان تهی ست و برای آنها حس و حرکتی نیست و در آنها خون بسیارست و روح اندک و منفعت آنها از این جهت است که اعضاء را از خونی که از کبد عمل می کند سیراب می سازد . و گوشت از بهترین خون تولید می شود ، حرارت و یبوست آن را می بندد و اعضاء را گرم می سازد و آفت را دور می گرداند و پیه جسم سفیدی ست و به غایت نرم ست از مائیت خون و چربی تولید می گردد سردی آن را می بندد و فائده اش آن است که عضوی که مجاور آن ست تازه نگاه می دارد . غشاء یا پرده جسم عصبی رقیقی ست عدیم الحركه و با اندک حس و فائده اش آن ست که اعضاء را نگاهداری می کند . پوست جسم عصبی ست که دارای حس بسیارست و منفعت آن پوشانیدن اندامهاست . و موی بخشی از آن برای زیور جسد است و آن موی سراسر است و برخی از آن بعضی از مردمان را زینت است مانند ریش و پاره بی از آن هم منفعت است و هم زینت مانند مژگان چشمان و موی دوبروی و برخی از مویها فقط برای منفعت است مانند سائر موی جسد که بدن انسان را از فضول نگاهداری کند و ناخن جوهر عصبی ست و منفعت آن خاریدن انگشتان و یاری آنها به فرو گرفتن اجسام خرد و نگاهداری آنهاست .

فصلی در تشریح برخی از اعضای مرکب از دماغ و دو چشم و دو
 گوش و زبان . دماغ یا مخ جوهریست متخلخل سفید فام است که مرکب از
 مغز و شریانات و آورده و غشای مسمی به ام الدماغ و غشای منحنی که با
 قحف (کاسه سر) ملاقات می‌کند و ریخت دماغ مانند مثلی است قولی است
 که مخروطی است که قاعده‌اش از جانب مقدم سراسر است و زاویه‌اش که محیط
 بدان دو ساق است از جانب مؤخر می‌باشد ، و حس و حرکت بدان خواهد
 بود . اما حس بواسطه عصبی سخت است . و اما دو چشم : هریکی از آن
 دو مرکب از هفت طبقه است و سه رطوبت دارد طبقه نخستینش ملتحمه است
 و آن را رنگی نیست اما رنگ آن به واسطه رنگ طبقه‌یی است که زیر آن است
 سوم - عنبیه است و آن سیاه است و گاهی کبود رنگ و شهلا
 خواهد بود ، و این بعد از قرنیه و بعد از طبقه عنبیه رطوبت بیضه است و
 آن رطوبت صافی است مانند سفیدی تخم مرغ . و طبقه چهارم را نام عنکبوتی است
 و آن مانند تنش عنکبوت است و آن بعد از رطوبت بیضی است و بعد از این
 طبقه رطوبت جلدیست و آن رطوبتی است صافی و تابناک مانند تگرگ ، طبقه
 پنجم شبکیه است و آن مانند شبکه است و این طبقه بعد از رطوبت زجاجیات است
 طبقه ششم طبقه مشیمه است و آن مانند مشیمه است (یعنی بچه‌دان یا
 زهدان مادر) و این بعد از طبقه شبکیه است ، و طبقه هفتم - صلبیه است
 و آن بعد از مشیمه است و ملاقات با استخوان چشم می‌کند . و اما گوش :
 جسمی است مرکب از گوشت محض و غضروف و این غضروف برای گوش مانند
 (شراع کشتی است که در آن هوا پی ست که حرکت می‌کند از قوت صوت
 برا درک مسموعات) و از عصب حساس و منفعت آن پذیرفتن آواز است و
 جمع آن تا در صماخ درآید . و اما زبان جسم مرکبی است از گوشت و عروق
 و شریانات و عصب حساس و غشاء متصل به غشاء مری فائده‌اش گردانیدن
 خوراک است و یاری بر فروبردن آن و گفتار .

فصلی در رئه و قلب - رئه جسمی ست مرکب از گوشت به رنگ گلی و آن غضاریف نای رئه است و شراییین روییده از قلب و فی نفسه آنرا حسی نیست. و غشاء آنرا اندک حسی ست و فائده اش نگاهداری از حرارت غریزیست که در قلب است. و قلب جسم هیأت صنوبری قاعده آن در وسط سینه است و سرش مائل بسوی چپ است و آن سرخ رمانی ست که مرکب از گوشت و لیف است (مقصود از لیف پرده نازک است) و غشاء سختی و آن منبع حرارت غریزیست و آن زاد و شکم است، یکی در طرف راست و آن مملو از خون بسیار است و روح اندک و آنرا مجاریست که در آنها از قلب به رئه جریان می یابد، این خون غذاء در آن است و از رئه به قلب هواء است هوایی که برای استنشاق و ترویج و دور کردن بخارات است. و دوم به سوی چپ است و آن مملو از روح بسیار است و آن رویه نگاه شراییین است.

فصلی در تشریح حجاب سینه و معده و امعاء - حجاب سینه جسم مرکبی ست از گوشت و عصب حساس متحرک و منفعت آن انبساط سینه و انقباض آن است و معده جسم مستدیر ریخت است، مرکب از گوشت و عصب و عروق و شراییین و منقسم به اجزای سگانه می شود: مری و دهان معده و قعر آن، مری از اقصای دهان آغاز می شود تا مقطع عظام قص و اما دهان آن از مقطع عظام قص است و آن از گوشت عاریست، و در قعر آن گوشت است و موضع آن بالای ناف است و فائده اش هضم طعام است و امعاء اجسام عصبی مضاعف است که حس مرکب دارد از عصب و پی و عروق و شراییین و آن شش است: بواب، صائم، دقاق، اعور، قولون، مستقیم متصل به دبیر است فائده اش دفع ثقل طعام است.

فصلی در کبد و مراره و طحال - کبد جسمی ست مرکب از گوشت

و عروق و شرائین و غشایی که آنرا پوشاند فی نفسه دارای حس نیست. و اما پرده آنرا حس بسیار است و رنگش مانند خون بسته است و آن رویه نگاه عروق غیرضواری ست که آورده نامیده می شود و جایش در سوی راست و پشتهایش مثلاً صق به دنده های پشت است و درونش مثلاً صق به معده و اعلای آن از حجاب سینه آغاز می شود و اسفلش منتهی به خصره (یعنی تهی گاه می شود) و فائده اش تولید برای خوراک و مراره یا زهردان جسمی ست مرکب از گوشت و عروق و شرائین متخلخل تیره رنگ است مانند به کبد است و آن فی نفسه حسی ندارد. و غشاء آن حس بسیار است و جایش در جانب چپ است. میان دنده های پشت و معده و آن طرف معده سوداء است و منفعت آن جذب مره سوداء از کبد است. و هرگاه طحال از جذب مره سوداء سست گردد، در بدن بیماریهای سوداوی: سرطان و داء الفیل و ذوالی و قوباء و بهق سیاه و برص سیاه و مالخولیا و جذام حاصل می شود.

فصلی در تشریح باقی اعضای مرکب از کلیه و مثانه و انثیان و قضیب

و رحم - هریک از دو کلیه مرکب از گوشت سخت و اندکی سرخی ست و پی بسیار و عروق و شریانات و فی نفسها برای این دوحسی نیست. و غشای این دورا حس بسیار است، و موضع آنها میان عانه دبر است و فائده اش جمع کردن پول و اخراج آن ست. و انثیان ماده تخم هریکی از این دو مرکب از گوشت سفید غددی چرب و از عروق و شریانات بسیار است و فائده اش پخته گردانیدن منی ست، و قضیب: جسم مرکبی ست از گوشت اندک و عصب و شریانات و عروق بسیار و آنرا حس بسیار است و فائده اش بسیار است و رحم: جسم عصبی ست و جایش میان مثانه و امعای مستقیم و ناف است و آنرا گردنی ست که منتهی به فرج زن می شود در اصل آن انثیان است و فائده اش، پذیرفتن آبستنی است.

یادداشت - در کتاب خصال صدوق از ربیع حاجب منصور عباسی

روایت شده که گفت: روزی نزد خلیفه عباسی پزشک هندی کتاب می خواند و امام جعفر بن محمد نیز آنجا نشسته بود و از پزشک چیزهایی پرسید پزشک اظهار ناتوانی در پاسخ آنها کرد آنگاه امام جعفر بن محمد جواب های آنها را به پزشک گفت و آنها از این قرار است هرچند صحت این مناظره معلوم نیست اما یادآوری آنها در اینجا بی فایده نیست.

امام جعفر بن محمد به پزشک گفت: از تو سؤال می کنم تو پاسخ ده گفت: بپرس. امام گفت: چرا در جمجمه سر چند قطعه قطعه است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا موی سر بالای آن است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا پیشانی موی ندارد؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا ابروی بالای دیده است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا دو چشم مانند بادام است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا بینی میان آنهاست؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا سوراخ بینی در زیر آن است؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا لب و سبیل بالای دهان است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا ریش دارید؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا دندان پیشین تیز است و دندان آسیا پهن است و دندان بادام شکن بلندست؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا کف دست ها موی ندارد؟ گفت: ندانم. پرسید چرا ناخن و موی جان ندارد؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا دل مانند دانه صنوبر است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا شش دوپاره است و در جای خود حرکت کند؟ گفت: ندانم. پرسید: چرا دل خمیده است؟ گفت: ندانم. پرسید چرا کلیه چون دانه لوبیاست؟ گفت: ندانم. پرسید چرا دوزانو به طرف پشت خم و تا نمی گردد؟ گفت: ندانم. پرسید چرا گامهای پامیان تهی است؟ گفت: ندانم. امام به او گفت: من علت آنها را می دانم. طبیب گفت: بیان کن. امام گفت: جمجمه چون میان تهی است از چند پارچه آفریده شده، هرگاه پاره پاره نبود ویران می شد چون از چند پاره فراهم شده از اینرو دیرتر

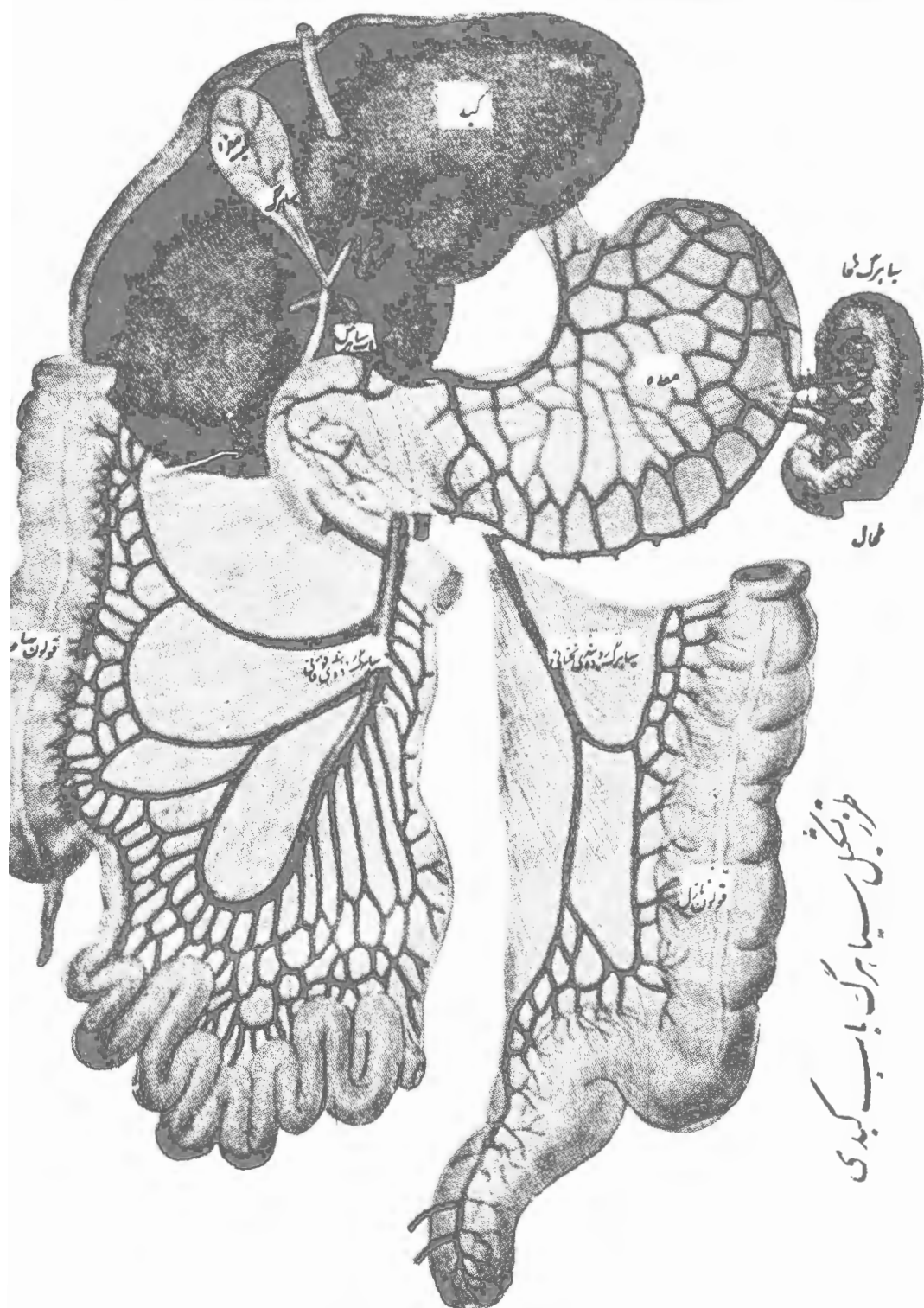
می‌شکند. و موی بر فراز آن‌ست چون از ریشه آن روغن به مغز میرسد و از سر موهایی که سوراخ است بخارات بیرون می‌رود و سرما و گرمای به مغز وارد می‌شود رفع گردد. پیشانی موی ندارد برای آنکه روشنی به چشم برساند، خط‌های آن برای آن‌ست که عرق و رطوبتی که از سر ریزد نگاه‌دارد و دیده را نگاه داشته به اندازه‌یی که انسان بتواند آنرا پاک کند مانند رودخانه‌ها که روی زمین آب‌ها را نگاه‌داری می‌کنند.

و ابروی را بالای دودیده‌نهاد تا روشنی را به اندازه‌بدان‌ها برسانند. ای پزشک نمی‌بینی لکه نور زیادی بروی افتد دست خود را بالای دیدگان خود سپرمی‌کند تا اندازه‌یی روشنی به دیده‌اش برسد و از زیادی آن پیشگیری کند. بینی را میان دو چشم نهاد تا روشنایی را برابر میان آنها پراکنده کند، چشم را چون بادام ساخت تا میل دواء در آن برود و بیرون آید. هرگاه دیده چهار گوش یا گرد بود میل در آن وارد نمی‌شد و دواء را به‌همه آن نمی‌رسانید و درد آن درمان نمی‌شد. سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز را فرو ریزد و بوی از آن بالا رود و هرگاه در بالای آن بود نه فضوله از آن فرود می‌آمد و نه بوی را درمی‌یافت. سبیل و لب را بالای دهان آفرید تا فضول آن از مغز فرود آید و نگاه دارد و خوراک و آشامیدنی با آن آلوده نگردد و آدمی بتواند آنها را از خویشتن دور گرداند.

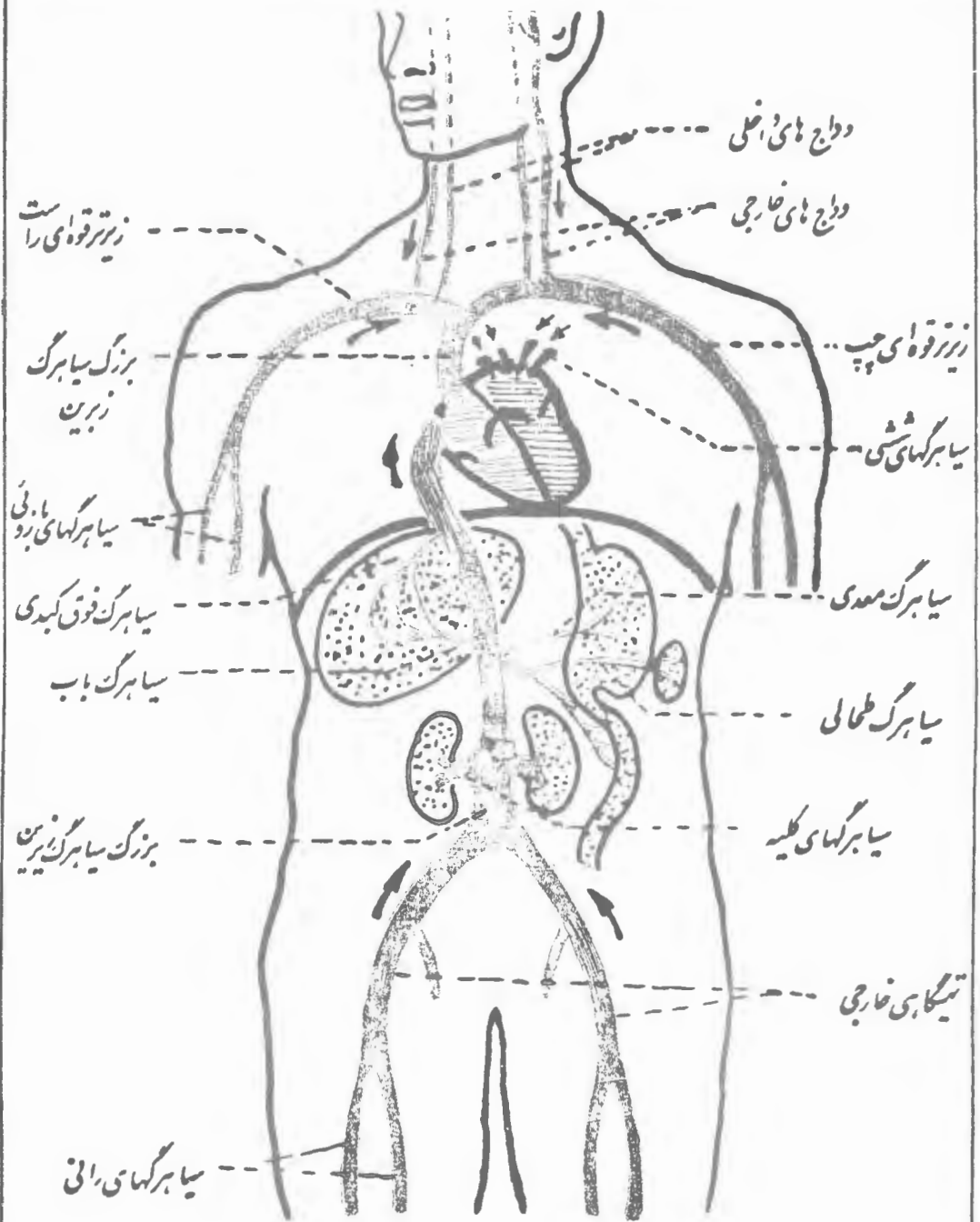
برای مردان ریش آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد وزن از یکدیگر جدا شوند. دندان‌های پیشین را آفرید تا خاییدن و گزیدن و جویدن آسان گردد. و دندان‌های کرسی را پهن آفرید برای خرد کردن و خاییدن دندان نیش را بلند آفرید تا دندان کرسی را استوار کند چون ستونی که در بنای به‌کار می‌رود دو کفرا بی‌موی آفرید تا سودن بدانها واقع گردد. هرگاه موی داشت آدمی آنچه را دست می‌کشید در نمی‌یافت. و موی و ناخن را بی‌جان آفرید چون بلندی آنها بدنما و بریدن آنها نیکوست هرگاه جان داشتند بریدن آنها با درد توأم بوده دل را مانند تخم صنوبر

ساخت چون وارونه است . سر آنرا ترکیبی . 'خت تا در رئه‌ها درآید و از بادزدن آن رئه خنک شود ، تا مغز آن از گرمی خود نسوزد . رئه را دوباره ساخت تا دل در درون آن درآید و از جنبش آنها خنک گردد کبد را خمیده آفرید تا شکم را سنگین کند و همه آن به دور شکم بیفتند و آن را فشار دهد تا بخارهای آن بیرون رود . کلیه را مانند دانه لوبیا ساخت زیرا منی قطره قطره در آن می‌ریزد و از آن بیرون می‌رود . هرگاه چهارگوش یا گرد ساخته می‌شد قطره اولین می‌ماند تا قطره دومین در آن می‌ریخت و آدمی از انزال منی لذت نمی‌برد . چون منی از محل خود که به فقرات پشت است به کلیه ریخته شود چون کرم بسته و بازمی‌شود و اندک‌اندک چون گلوله‌یی از کمان پرت‌کنند آن را به مثانه می‌رساند . تا شدن زانو را پشت سر قرار داد تا انسان به جهت پیش روی خود راه می‌رود و به این علت حرکات میانه‌است و اگر چنین نبود در راه رفتن می‌افتاد . و پای را از سمت زیر و دوسوی میان باریک ساخت برای آنکه هرگاه همه پای به زمین می‌ماند مانند آسیا سنگ گران می‌شد چون بر سر گردی خود باشد کودکی آنرا می‌گرداند و هرگاه بر روی بر زمین افتد مرد بزرگ به سختی می‌تواند آنرا مرتب کند .

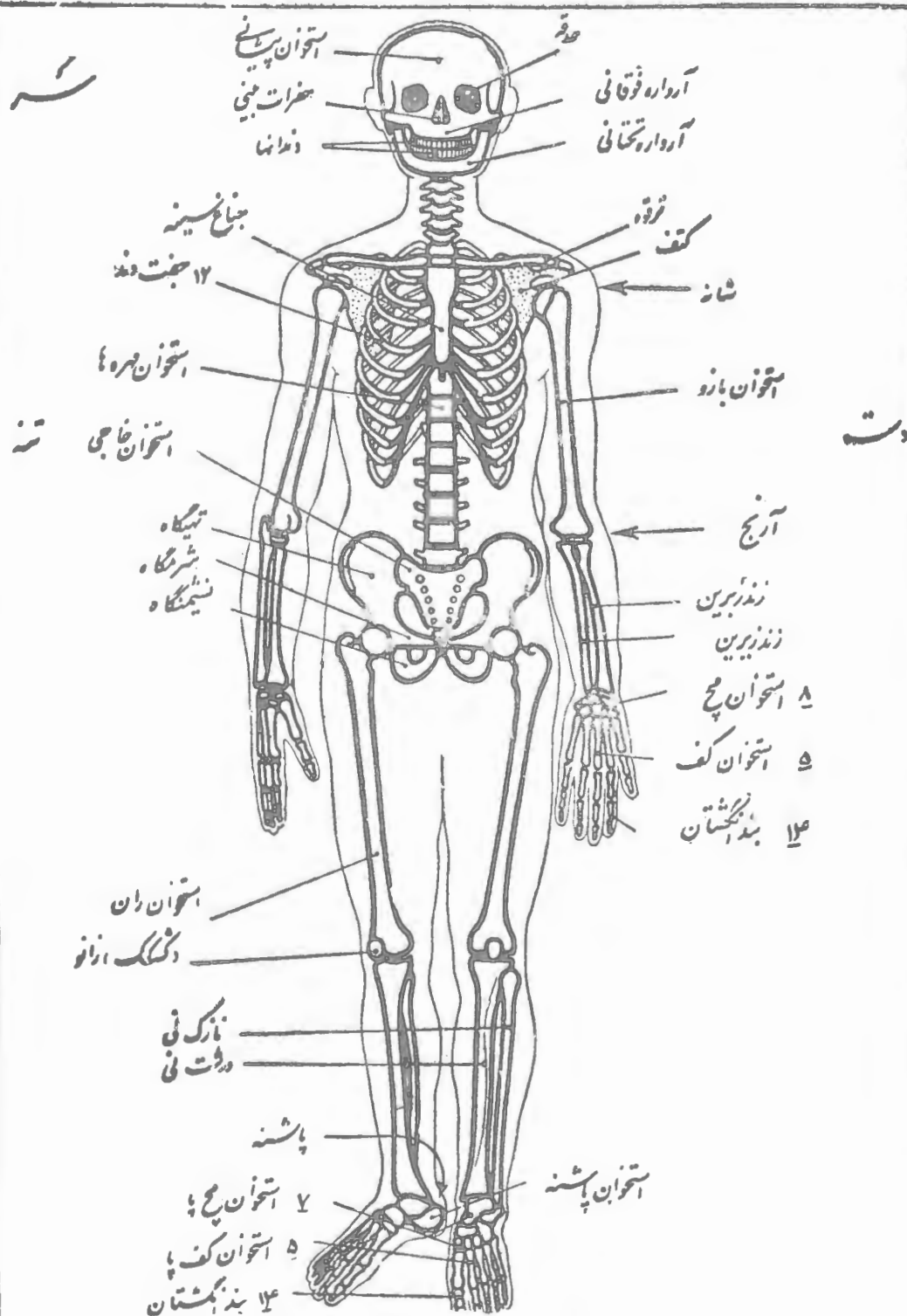
پزشک هندی گفت : اینها را از آموخته‌یی؟ گفت : از پدرانم و ایشان از پیامبر و از فرخ‌سروش و از پروردگار که او مصالح همه اجسام را داند . ظاهر است .



طریق سیمایرگ با بکندی



(سیاهرگهای عمده بدن)



دفع صفرا، بطور متناوب صورت می‌گیرد و آن هنگامی است که غذا وارد اثنی عشر می‌شود. هر وقت که مقداری غذا باثنی عشر می‌رسد، باعث می‌گردد که صفرا از راه مجرای کولدوک (*Cholédoque*) بروده بریزد. در غیر اینموقع، اسفنکتر که در انتهای مجرای کولدوک وجود دارد مانع خروج صفرا است.

صفرا گرچه بهضم مواد غذائی کمک می‌کند، ولی دیاستاز دربرندارد و شامل آب و املاک کانی و آلی و ماده زرد رنگی بنام بیلی روبین است.

دستگاههای حرکت

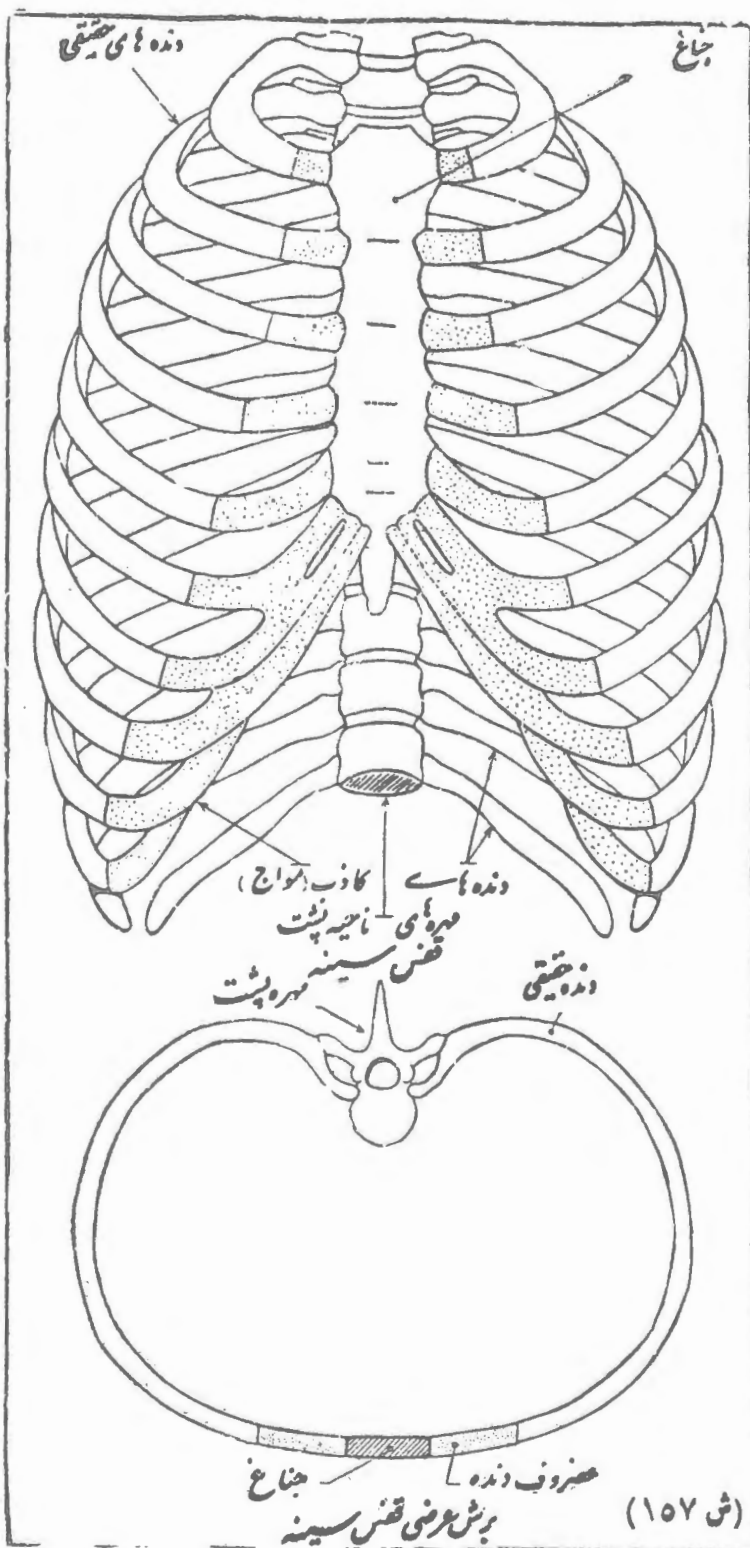
ماهیچهها، اعضای اصلی حرکت را تشکیل می‌دهند. استخوان بندی بدن تکیه گاهی برای انقباض ماهیچهها است. انقباض ماهیچهها سبب دور و نزدیک شدن استخوانها می‌گردند و موجبات حرکت اعضای بدنرا فراهم می‌سازند.

استخوان بندی

اسکلت بدن انسان از اجتماع و اتحاد قطعات سخت سفید رنگی بنام استخوان تشکیل یافته است که مجموعاً شامل ۱۰۸ قطعه کوچک و بزرگ می‌شود. استخوان بندی انسان نسبت بسطح قائمی که از وسط بدن عبور می‌کند وضع قرینه دارد.

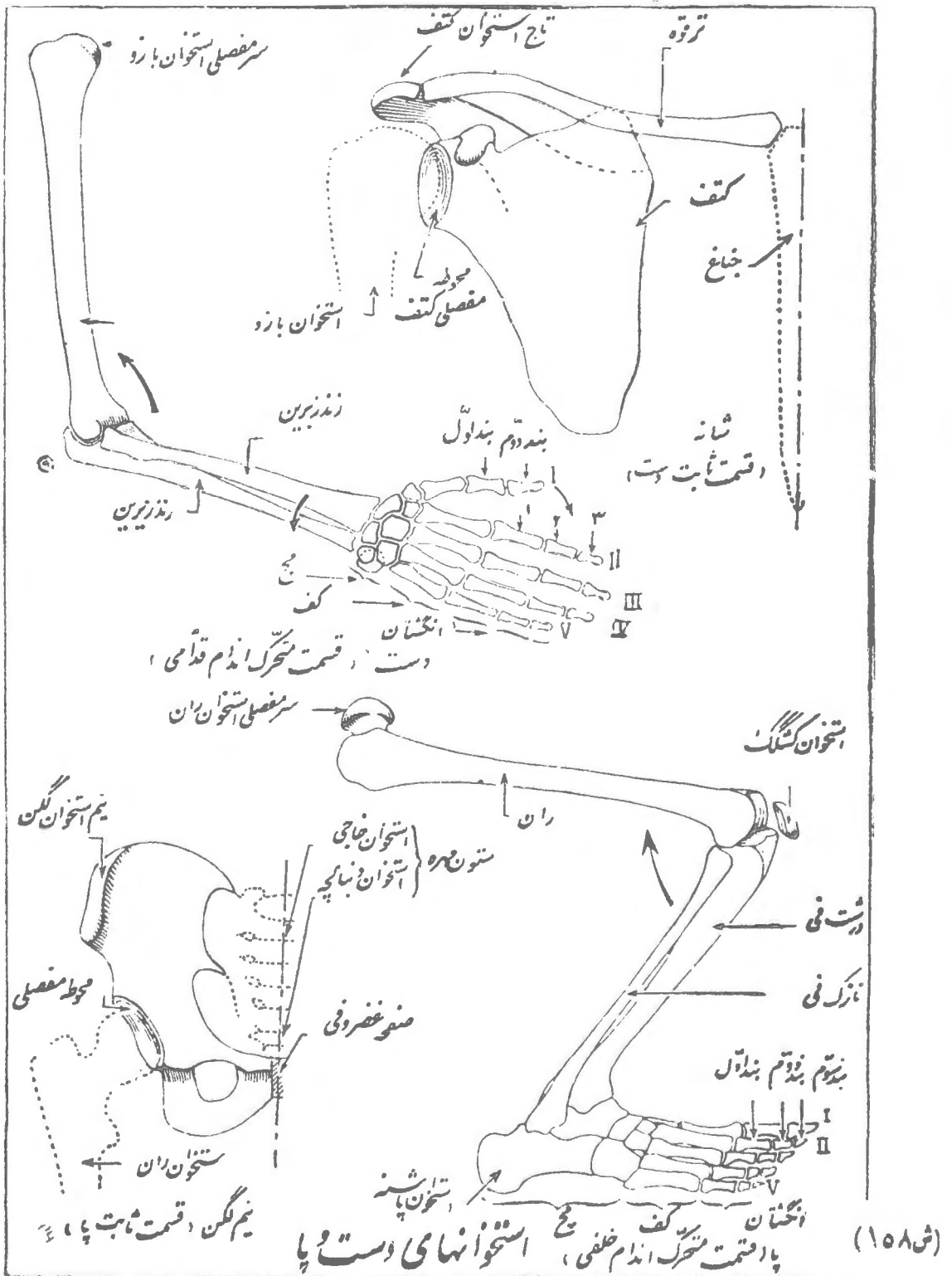
شکل و ساختمان همماستخوانهای بدن یکجور نیست. بلکه در آنها سه قسم استخوان تشخیص داده می‌شود (ش ۱۵۱).

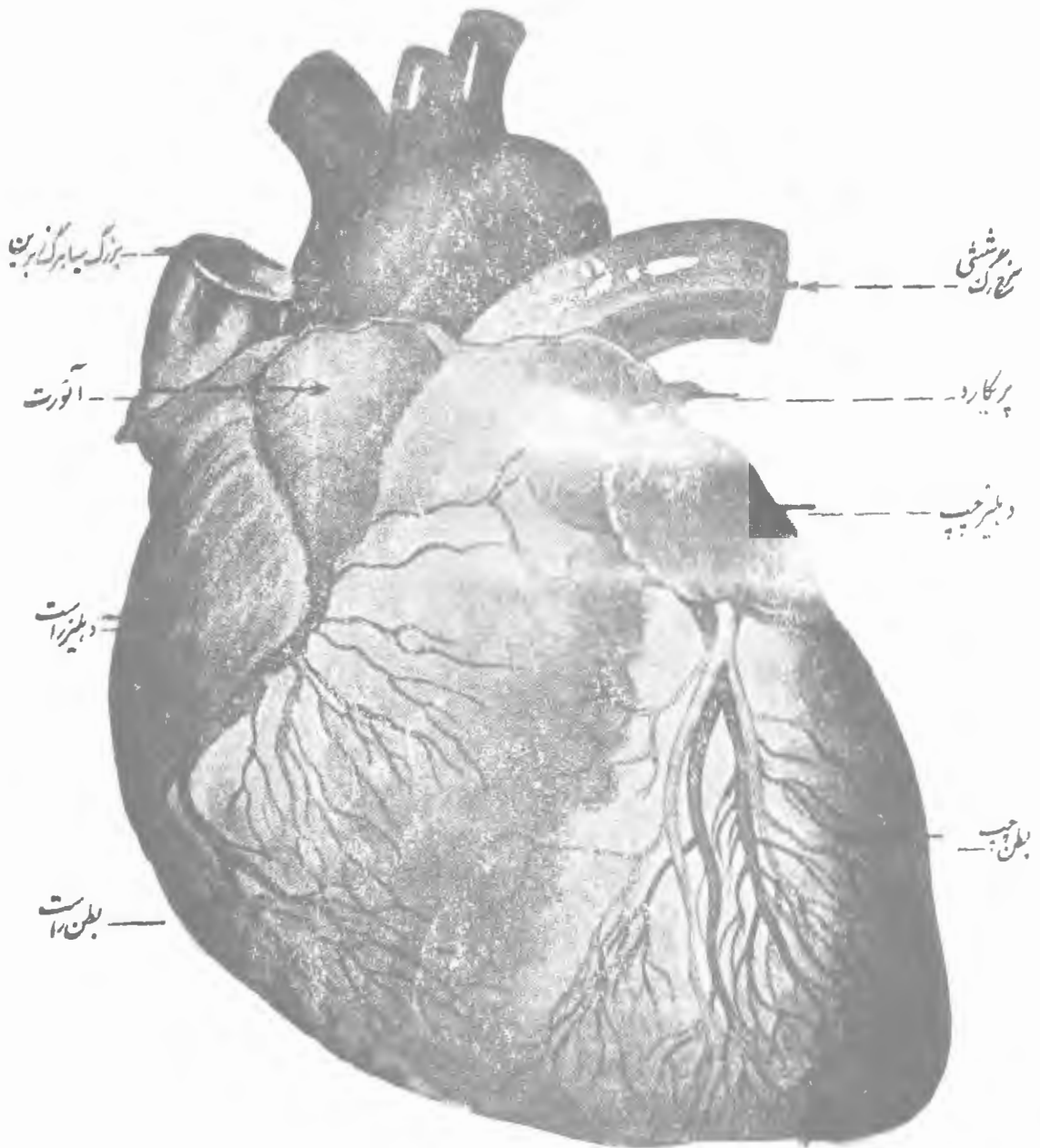
اول استخوانهای دراز، مانند استخوان بازو و ران که هریک دوسر برجسته بنام اپی فیز و یک بدنه استوانهای بنام دیافیز دارد. سطح خارج استخوانهای دراز را پرده مخصر صی از بافت پیوندی بنام ضریع می‌پوشاند که می‌توان آنرا بکمک چاقواز روی استخوان جدا کرد. جنس اپی فیزها از

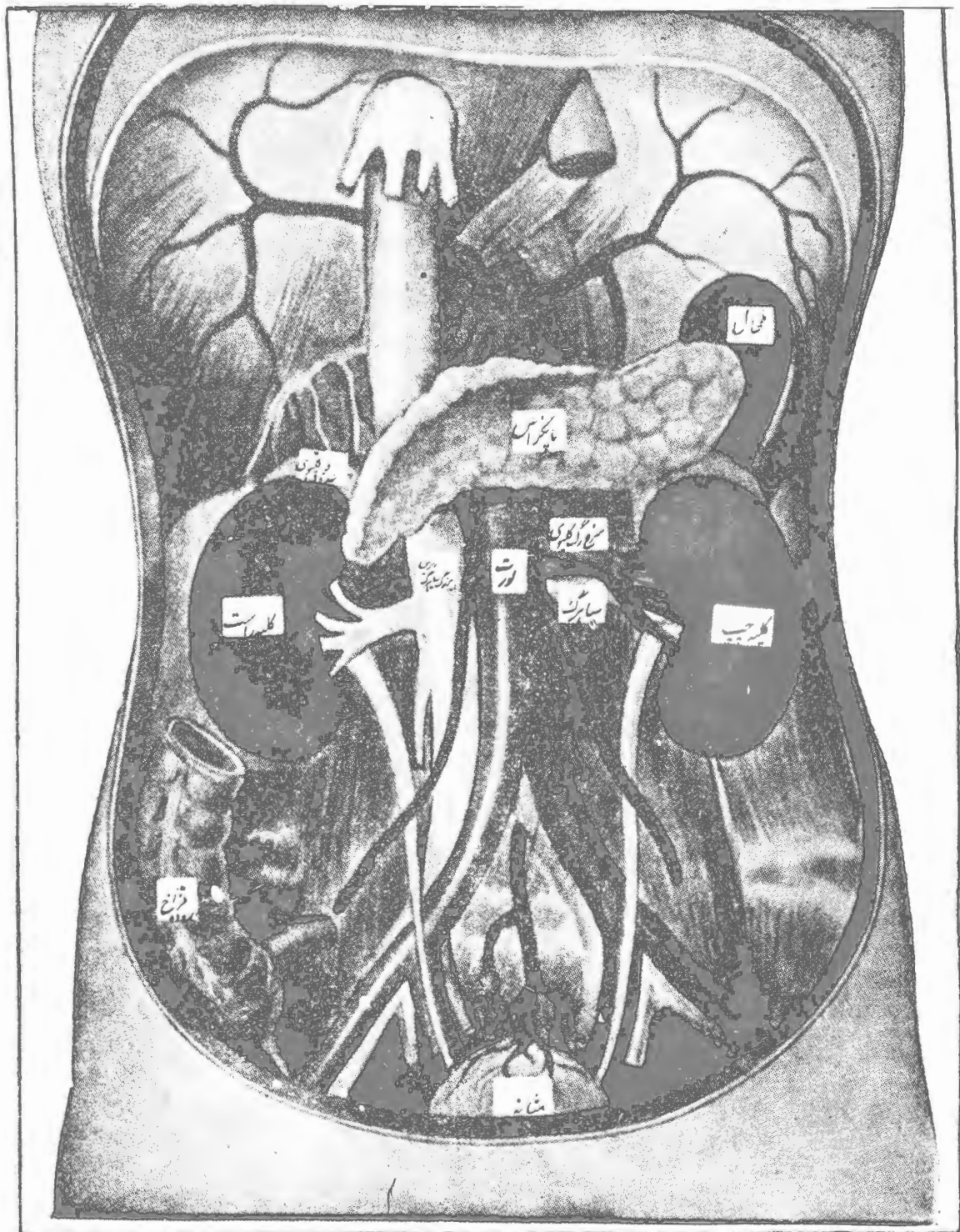


بافت استخوانی متراکم است. در وسط استخوان دراز، حفره دوم بخش آزاد. بخش رابط دستها را با تنه، شانه یا کمر دست گویند و بخش رابط پاها با تنه، لگن یا کمر بند پا، نام دارد (ش ۱۵۸).

۱- استخوانهای دست، شامل استخوانهای شانه، بازو، ساعد میچ و انگشتان است. شانه، از دو استخوان تشکیل شده یکی ترقوه که از یکطرف بجناغ و از طرف دیگر به استخوان کتف مربوط است. دیگری کتف که استخوان پهن مثلث شکل است و در پشت شانه قرار دارد. کتف بایک زائده خود بترقوه مفصل می شود و زائده دیگری بنام غربی در طرف جلو دارد.





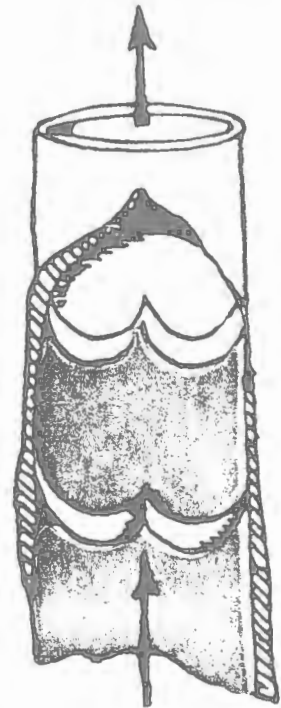


نمایش دستگاه دفع ادرار در بدن

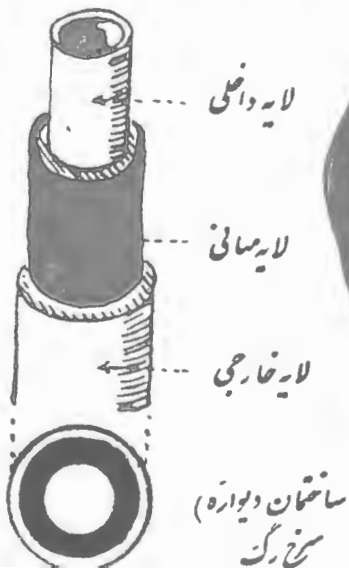


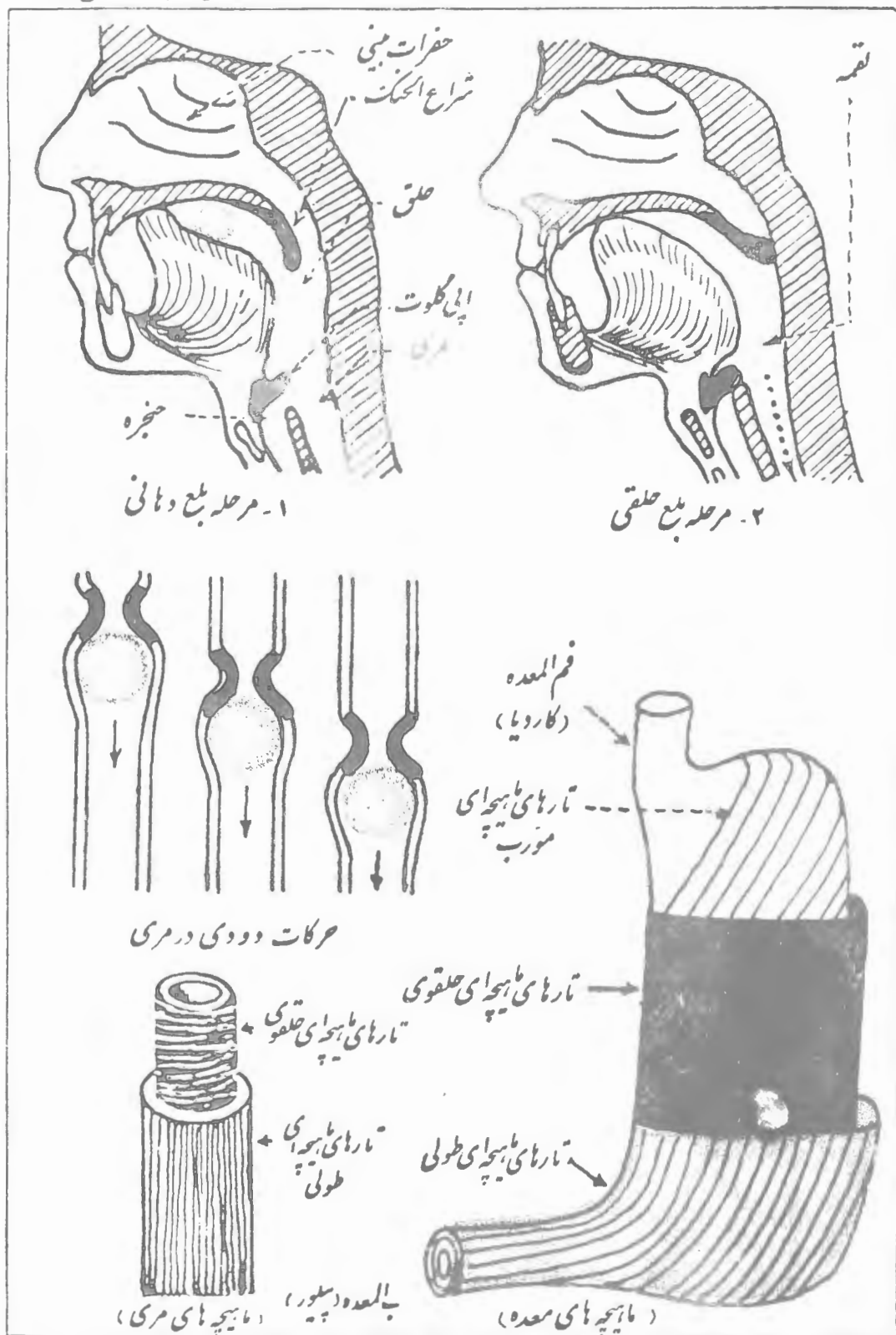
گردش کوچک خون

گردش بزرگ خون



(دریکه های لانه کبوتری در سیاهرگ)





=====

مقاله سوم

در احوال انسان و اسباب و علامات داله بر آنها .

=====

فصلی در تندرستی و بیماری - تندرستی: چگونگی ست در بدن

که با وجود آن، افعال بر مزاج مجرای طبیعی کار کند: و بیماری چگونگی هست در بدن که بیرون از مجرای طبیعی ست که به واسطه آن افعال زیان آوری بی واسطه پدید آید. بیماری کار سه گونه است: تغیر و نقصان، بطلان، بیماری به مفرد و مرکب بخش می شود. بیماری مفرد سه گونه است: سوء مزاج، بیماری ترکیب و تفرق اتصال. سوء مزاج به مادی و ساده منقسم می شود. بیماری مادی آنست که به سبب خلطی حاصل شده که برای آن چگونگی ست: پس بدن به آن کیفیت درآید مانند حرارت چیره که سبب آن وجود صفراء ست.

و بیماری ساده: آنست که چنین نباشد مانند: سردی مثلوج و حرارت مدقوق.

و بیماری ترکیب به بیماری خلقت و بیماری مقدار و بیماری عدد و بیماری وضع منقسم می شود. بیماری خلقت یا آفرینش یا بیماری شکل است یعنی ریخت مانند کژی راست و راستی کژ، یا بیماری مجاری و اوعیه است. مثلاً چیزی که باید تنگ باشد فراخ گردد یا فراخ باشد تنگ شود یا گشاده باشد

بسته گردد یا بیماری صفائح است مانند آنکه چیزی نرم گردد درشت شده یا باید درشت گردد نرم شده، یا بیماری مقدار است مانند آنکه عضوی بزرگتر از شایستگی خود یا به عکس، با بیماری عددی ست مانند آنکه: از شمار طبیعی بیشتر باشد چون انگشت زائد یا بیرون از طبیعت باشد مانند: ثولول که به فارسی (توتولی) گویند یا کاستی باشد از جهت وضع طبیعی مانند کمی انگشتی یا دستی یا بیرون از طبیعت ست مانند کوتاهی انگشت یا دست. یا بیماری وضع است مانند: فساد وضع چون نزدیکی عضو یا دوری آن از دیگری نه چنانکه باید. و اما تفرق اتصال گاهی در اعضای مفرد دست مانند: شکستن استخوان و گاهی در اعضای آلی مانند قطع انگشت. و اما بیماری مرکب بیماریهایی ست که از جمله امراض دیگری حاصل شده باشد مانند: اورام و ثبور که پدیداری آنها از سوء مزاج مادیت و تفرق اتصال و زیاده از مقدار. هر بیماری که منتهی به تندرستی گردد آنرا چهار زمان است: آغاز و آن هنگامی ست که بیماری در آن آشکار شده و زیاده در آن دیده نمی شود. و تزاید و آن هنگامی ست که اشتداد و زیاده از آن دیده می شود، یعنی هر زمان بعد از زمانی. و هنگام انتهاء آن وقتی ست که بیماری در آن به حالت واحده می ماند. و هنگام انحطاط و آن زمانی ست که بیماری در آن روی به کاستی نهاده است.

فصلی در اسباب ضروری مغیر به احوال انسان و نگاهداری آن و

در آن شش قسم است: - قسم یکم - هوای محیط به ابدان مردمان و نیاز به سوی آن برای آسایش قلب و تعدیل روحی ست که در آن است. حال هوا به سبب اختلاف فصول و نواحی و بادهای و سجاورت کوهها و دریاها و بیابانها و خاک مختلف می شود. اما فصول سال: بهار معتدل ست و در این زمان خون در بدن متولد می شود، زیرا بهار طبیعتش حار رطب ست و تابستان جاریا بس است. و در تابستان صفراء در آن تولید می شود. و پائیز باردیا

بس است و در این زمان سوداء تولید می شود . و زمستان بار در طب است و در آن زمان بلغم تولید می شود .

اما نواحی و بادها - جنوب و ناحیه آن طبیعتاً گرم می شود و مرطوب می سازد ، و شمال و ناحیه آن سرد می شود و خشک می گرداند باد صبا و باد دبور ناحیه این دو نزدیک به اعتدال است . و اما مجاورت کوهها و دریاها ، هرگاه کوه در ناحیه جنوبی باشد هوای آن شهرستان سردتر خواهد بود و هرگاه در ناحیه شمال باشد گرم تر خواهد بود و هرگاه دریا در ناحیه جنوب باشد ، هوای آن شهرستان گرم تر خواهد بود . و هرگاه در ناحیه شمال باشد گرم تر خواهد بود و هرگاه دریا ، در ناحیه جنوب باشد ، هوای آن شهرستان گرم تر خواهد بود ، و هرگاه در ناحیه شمال باشد آنجا سردتر خواهد بود . و اما خاک : هرگاه سنگی و شنی باشد ، خشک تر خواهد بود و زمین گلی مرطوب تر .

قسم دوم در مأكول و مشروب - هرچه جز آب از چیزهایی که بر بدن وارد می شود ، میان مأكول و مشروب فعل و انفعال روان می گردد که منقسم به هفت بخش می شود : خوراک مطلق ، دوائ معتدل ، خوراک دوائی ، دوائ خوراکی ، دوائ مطلق ، دوائ سمی ، سم مطلق . غذای مطلق : خوراکی است که در بدن تغییر یابد و بدن را بگرداند بلکه مانند بدن گردد . داروی مطلق : داروییست که در بدن تغییر یابد و بدن را تغییر ندهد و بدن بدو مانند نگردد . خوراک دارویی غذایی است که در بدن تغییر کند . و بدن را تغییر دهد اما آخرین کار آن چنانست که در بدن تغییر دهد و مانند آن گردد مانند کاه و آب جو و سیب که از اینها خلطی حاصل می شود که بدل مایتحلل خواهد بود .

و اما دارویی که خوراکست : آن چیز است که اولاً بدن را تغییر دهد سپس مانند بدن گردد مانند زنجبیل دار چین . و اما داروی مطلق : آنست که در بدن تغییر کند و دگرگون سازد آن را بی آنکه مانند بدن گردد

و آخرین کار آن تباهی بدن است. و اما زهر مطلق:
آنست که از بدن تغییر نکند و بدن را فاسد سازد. مانند:
سقمونیا و پیه حنظل و فرقیون و افیون. و اما آنکه از بدن اصلاً تغییر نیابد
مانند زهر هلاهل که به راحه قاتل^{کش} یا از حرارت غریزه تغییر می یابد مانند
بیشتر از زهرها.

درجات دار. و هائاً تأثیر چهار است. زیرا کیفیتی که از داروها در
بدن پیدامی شود یا به حد زیان در فعل می رسد یا به حد زیان نمی رسد، بنا
بر قسم اول یعنی حد زیان یا به مرتبه هلاک می رساند. یا نه به هلاک نمی رساند
نخستین درجه آن است که فعل متعادل به کیفیتی باشد که محسوس نیست
مانند آنکه خورنده آن گرم گردد یا سرد شود از جهت گرمی یا سرد شود
اما بدان حس نکند مگر آنکه مکرر گرداند یا بسیار به کار برد دومین درجه:
آنکه فعل اقوی از آنچه گفته شده اما به مرتبه گزند به افعال رساند به حدی
که آشکار گردد مگر آنکه خورنده اش آن دارو را تکرار کند یا بسیار به کار برده.
سومین درجه - فعل آن دارو بالذات موجب ضرر آشکار باشد، اما به مرتبه
هلاک نرسد. چهارمین درجه آنکه به مرتبه - هلاک برساند این خاصیت
ادویه سمی بود.

و اما غذا به لطیف و کثیف بخش می شود. لطیف خوراکی ست که از آن
خون رقیق تولید گردد و کثیف غذایی ست که از آن خون غلیظ پدید گردد
و هریکی از این دو به کثیر الغذاء و قلیل الغذاء منقسم گردد:
کثیر الغذاء: خوراکی ست که بیش ترش استحاله به خون گردد و
قلیل الغذاء: خوراکی ست که کمترش خون شود. باز هریک از
این دو به حس کیموس و بدی کیموس قسمت می شود.

نیکو کیموس: آن است که از آن خون صالح برای بدن تولید گردد.
بد کیموس: آنکه خون نیکو برای بدن تولید نکند. مثال لطیف بسیار غذای
نیکو کیموس: زردی تخم مرغ و شراب و آب گوشت. مثال لطیف اندک غذای

نیکوکیموس. سیب و انار و مثال کثیف کثیرالغذای بد کیموس: گوشت گاو و اسب و مرغابی. و مثال کثیف قلیل‌الغذای بد کیموس: قدید (یا سوخته‌نان) و بادنجان و پنیر. و مثال لطیف کثیرالغذای بد کیموس روغن و گوشت نواص. و مثال لطیف قلیل‌الغذاء و نیکوکیموس: کاهو و سیب و مثال لطیف قلیل‌الغذاء بد کیموس: ترب خردل و بسیاری از سبزیها و مثال کثیف‌الغذای نیکوکیموس: تخم پخته و گوشت یکساله از میش.

و اما آب غذاء برای بدن نگردد، برای بساطت آن. بلکه بدرقه خوراک بهترین آبها چشمه‌هایی ست که خاکش گلی گوارا باشد و مجرای آنها به سوی مشرق باشد و چشمه‌اش دور باشد و سیل‌گاهش از زیر به زیر باشد. و برای آفتاب سرباز باشد و افضل آبها بارانی ست که در گودال سنگی فراهم شده، و باد شمال و صبا به آن وزیده باشد و آفتاب به آن تابیده و به جز این دو نوع آب آبهای دیگری نیکو نیست.

قسم سوم در خواب و بیداری — خواب بیرون بدن را سرد می‌سازد و درون را گرم و بدن را مرطوب می‌گرداند. اگر کوتاه باشد خشک می‌سازد و اگر خواب دراز باشد، بیداری ضد آن ست.

قسم چهارم در حرکت و سکون — حرکت بدن را گرم می‌سازد و سکون یا آرامش سرد و حرکت جماع بدن را خشک می‌کند و حرارت غریزی را می‌کاهد پس بالعرض بدن را سرد می‌کند.

قسم پنجم در استهراغ و احتباس — احتباس یا نگاهداری، برای شدت نگاهداری یاستی هاضمه یا دافعه یا تنگی مجاری یاسنه‌ها در آن ست و غلط ماده یا بسیاری آن بالزوجت آن یا فقدان احساس به حاجت یا انصراف طبیعت به جهت دیگرست و چون غذائی یافت نمی‌شود که همه آن استحاله

شود ، ناگزیر چیزی به عنوان فضله از آن می ماند و ناچار آن از بدن باید بیرون رود و این استفراغ بالعرض است نتیجه استفراغ ضد آنچه گفته شد خواهد بود .

قسم ششم در احداث نفسانی - نوعی از آنچه حرارت را به خارج از بدن حرکت دهد یا دفعتا" است مانند :

خشم یا اندک اندک است مانند لذت و نوعی از آن حرارت به درون بدن حرکت دهد یا به عنوان دفعه است مانند : خوف و بیم یا اندک اندک است مانند : اندوه و نوعی حرارت را گاهی به درون حرکت دهد و زمانی به بیرون از بدن مانند : خشم هرگاه با بیم باشد .

فصلی در اسباب ممرضه - اسباب بیماری بر سه گونه بخش می شود :

بادی ، سابق ، و اصل ، زیرا سبب یا بدنی ست ، نخستین را بادی گویند و دومین یا میان آن در میان بیماری واسطه بی هست یا نیست . دومین را سابق نامند و دیگری را اصل بادی همان ست که نه خلیط : باشد و نه مزاجی و نه ترکیب : بلکه امری از امور خارج از بدن است مانند : هوای گرم یا از امور نفسانی ست مانند : خشم سابق : آن ست که اسباب بدنی میان آن و میان بیماری واسطه باشد و اصل یا واسطه : آن است که اسبابی که میان آن و میان بیماری ست واسطه نباشد مثال بادی افسزونی آنچه تولید خون : مثال سابق : امتلا و کوشتی ست و اصله : عفونتی که لازمه ^{مثال} حصی یعنی تب است . از این اسباب یا سوء مزاج حاصل می شود یا مرض ترکیب یا تفرق اتصال اما اسباب سوء مزاج حار پنج است : حرکت متجاوز از اعتدال یا نفسانی ست مانند : خشم یا بدنی ست مانند : مبالغه در ریاضت چنانکه جالینوس گفته . و ملاقات حرارت بالفعل و ملاقات حرارت بالقوه و تکاشف مسام بدن و سدها و عفونت . و اسباب بیماری باردیا سرد هشت چیز است : ملاقات

برودت بالفعل و ملاقات برودت بالقوه و قلت اکل .

در غایت و افراط در آن و تگاتف مفرط و حرکت مفرط و سکون مفرط و سکون مفرط و شدت انفتاح مسام در بدن و موی و اسباب بیماری یا بس ، یا خشک چهار چیز است : ملاقات یا بس بالفعل یا یا بس بالقوه مانند : خوردن بادنجان و قلت اکل با حرکت بالفعل و مرطب بالقوه و کثرت اکل و سکون مفرط .

و اسباب بیماری ترکیب یا فساد شکل است ، منحصر در سه چیز است یا آن اسباب قبل از ولادت بوده یا اسباب در حال ولادت بوده یا اسباب بعد از ولادت . و اما آنچه قبل از ولادت بوده یا از جهت قوت است یا از جهت ماده است . هرگاه ، از جهت قوه باشد یا آن از جهت قصور قوه است یا غیر آن این جهت در فساد مشکل گویند : یا قصور قوت مصوره است یا قصور قوه متغیره یا چیزهایی که هنگام خروج واقع می شود اگر خروج طبیعی نباشد یا چیزهایی که هنگام بودن کودک در قنداقه خود است یا چیزهایی که در خارج واقع می شود مانند افتادن باری یا مبادرت به حرکت قبل از محکم شدن اعضاء است .

و اما اتساع مجاری یعنی فواخی راهها یا از ضعف قوه ماسکه است یا از حرکت قویه از اسباب دافعه ، زیرا از دفع شدن به قوت طبعا مجرای فراع می شود یا از داروهای سست کننده یا سست کننده است .

و اما اسباب ضیق مجاری ضد آنچه در اتساع گفته شد . و اسباب سده یا واقع شدن چیزی از آن در مجاریست به سبب کثرت ماده یا برای غلظت آن است یا برای لزوجت آن یا برای روییدن چیزی مانند تولول یا برای بسته شدن منفذ است به سبب اندمال قرحه یا انطباق مجری یعنی روی هم افتادن آن ، و این یا برای مجاورت ورم ضاعطیست یعنی ورم فشار دهنده یا برای قبض

سردی شدید یا برای شدت خشگی یا شدت قوه ماسکه است .
 اما اسباب خشونت گاهی از داخل خواهد بود مانند : ماده حاده
 که آنرا قیروطی نامند و گاهی از خارج خواهد بود مانند : دخان و غبار . و
 اما اسباب ملاسه گاهی برای خلط لزجی ست از داخل بدن و گاهی از خارج
 است مانند : موم آب شده یا روغن . و اما اسباب زیاده مقدار و عدد برای
 بسیاری ماده خوب یا بد خواهد بود یا برای شدت قوه جاذبه است و اما
 اسباب نقصان عدد برای نقصان ماده یا خطا قوت مصوره است . و اما اسباب
 تباهی وضع یا از جهت مقاربت عضو آخریست یا برای مباعدت آن ، آنرا و
 این یا از جهت ماده مشنجه است یا از جهت ماده مرخیه یعنی سست یا
 اثر قرحه است یا برای خشگی خلط خورنده بی یا برای حالت سنگ پیدا کردن
 آن ست یا برای حرکت مفرط است . و اما اسباب تفرق اتصال یا داخل ست
 مانند خلط خورنده بی ست یا محرق است یا لزج یا گزنده یا رنج افزاست یا
 امثلاً عدد مانند تیر کشیدن برخی از اعضا ست یا از خارج است مانند :
 قطع به شمشیر و کشیدن به ریسمان و احتراق به آتش و امثال اینها .

فصلی در نشانه های دلالت کننده بر احوال تن آدمی از جهت مزاج

و آن چهار گونه است : نوعی از آن ملمس است ، هرگاه پزشک از لمس آن
 به گرمی در بلاد معتدله الهواء منفعل گردد دلالت بر برودت می کند و اگر
 نبض را نرم یافت دلالت بر رطوبت می کند . و هرگاه نبض دلالت بر تصلب
 کند دال است بر یبوست مزاج و هرگاه پزشک هنگام مباشرت نبض از آن منفعل
 نگردد دلالت بر اعتدال می کند . و از جمله چیزهایی که دلالت به احوال
 بدن می کند : گوشت و پیپه و فربهی ست . هرگاه گوشت سرخ بسیار باشد دلالت
 بر حرارت می کند و رطوبت به نرمی دلالت می کند و هرگاه گوشت اندک باشد .
 پیپه بسیار نباشد دلالت به یبوست و حرارت می کند اما پیپه و فربهی هردو
 دلالت بر برودت و رطوبت می کند و در آنجا دلیل دال به سستی ست . و

اما قلت فربهی و پپه دلالت بر حرارت می‌کند و بسیاری گوشت با بسیاری پپه دلالت با افراط و رطوبت دارد .

و از آن جمله است . احوال موی سرعت روییدن موی دلالت بر خشکی می‌کند چون لازمه بسیاری ابخره دخانیه چنین است . و هرگاه در سرعت افراط کند دلالت بر حرارت و خشکی دارد و بسیاری آن دلالت و قلت آن بر رطوبت و غلظت آن دلالت بر کثرت دخانیت می‌کند و رقت آن دلالت بر قلت آن و شکنجی و جعودت موی دلالت بر حرارت و خشکی می‌کند و سیاهی آن دلالت بر حرارت می‌گونی موی دلالت بر سردی کند . و سرخی و زردی که میل به سفیدی کند هر دو دلالت بر حرارت و سرخی آن بر نزدیکی به اعتدال است و سفیدی آن . دلالت بر برودت و رطوبت کند : یا بر سردی و خشکی و از آنهاست رنگ بدن .

سفیدی آن دلالت بر اندکی حرارت کند و تیرگی آن بر کثرت حرارت و زردی و شقرت آن دلالت بر افراط حرارت می‌کند و سیاهی آن دلالت بر حرارت است و رنگ بادنجانی دلالت بر سردی و خشکی و رنگ گژی دلالت بر سردی و قلقلی دلالت بر برودت و یبوست .

فصلی در علامات داله بر احوال بدن از جهت اخلاط — علامت

چیرگی خون به مزاج سنگینی سرد خمیازه و دهان دره کردن است و چرت زدن و کدورت حواس و بلادیت و شیرینی دهان و سرخی رنگ و زبان و آشکار شدن دملها و ثبور و سیلان خون از جاهای سهل انصداع و علامت چیرگی بلغم به مزاجی سفیدی رنگ و ترهل و نرمی نبض و سردی آن و بسیاری آب دهان و قلت تشنگی ست ، مگر آنکه با آن صفراء آمیخته گردد و سستی هضم و چشاء ترش و کثرت خواب برای زیادی رطوبت و بسته شدن سالک روح نفسانی و بلادیت است . و نشانی چیرگی صفراء به مزاج : زردی رنگ است و چشم و تلخی دهان و درشتی زبان و خشکی دهان و منخرین و شدت تشنگی

و سستی شهوت خوراک و عثیان و قشریه دانست . و نشانی چیرگی سوداء
به مزاج : خشکی بدن و تیرگی آن و سیاهی خون و غلظت آن و بسیاری فکر
و گزیدگی دهان معده و شهوت کاذبه و بول تیره و سرخی غلیظ و رنگ بدن
سیاه و زیادی خون است .

مقاله چهارم در نبض و تفسیر

فصلی در بسائط نبض — نبض حرکتی ست از اوعیه روح که مؤلف

از انقباض و انبساط است . مقصود از انقباض از محیط به مرکز رفتن است و از انبساط از مرکز به محیط آمدن و این حرکت برای تعدیل روح به واسطه نسیم و اخراج فضلات دخانیه و هرنبض مرکب از دو حرکت است و دو سکون ، زیرا هرنبض مرکب از انبساط و انقباض و ناگزیر از تحلیل سکونی میان هردو حرکتی متضادی ست بنابر رأی ارسطو و پیروان وی اما بنابر رأی افلاطون و پیروان وی که گفته اند : وصول متحرک نهایت مسافت است و وصول آن آنی نیست . پس هرگاه میان در آن زمان نباشد ، جسم در آن حرکت نکند و از این تعاقب آنین لازم آید که موجب ترکیب از اجزای لایتجزی است و این محال است و اجناس که از آنها حال نبض به دست آید ده است :

جنس یکم — که از مقدار انبساط گرفته شده از جهت طول و عرض و عمق است . بسائط آن نه است : زیرا آنچه در هر قطری از اقطار سگانه حس می شود یا مائل به افراط و تفریط است یا متوسط میان این دو . پس از ضرب سه در سه حاصل نه صورت خواهد بود . یکم نبض طویل است و آن نبضی ست که اجزای آن در طول احساس می شود و بیشتر از نبض معتدل

است ، و سبب آن بسیاری حرارت است .

دوم — کوتاه پا قصیر و آن نبضی ست که مقابل طویل است ، و سبب آن قلت حرارت است .

سوم — معتدل است که میان طویل و قصیر است و دلالت بر اعتدال حرارت و برودت دارد .

چهارم — عریض است و آن نبضی ست که از عرض انگشتان شروع کند و بیشتر از آنچه معتدل می گیرد و این دلالت برافزودی رطوبت می کند .

پنجم — ضیق است و آن نبضی ست که مقابل عریض گرفته شده و دلالت بر قلت رطوبت می کند .

ششم — معتدل میان این دو است که دلالت بر اعتدال حال بدن در رطوبت و بیبوست می کند .

هفتم — شاهق است و آن دلالت بر نبضی ست که اجزای آن در ارتفاع بیشتر احساس می شود و از معتدل و این دلالت برزیادی حرارت می کند .

هشتم — منهض است و آن نبضی ست که مقابل شاهق ست و دلالت بر قلت حرارت می کند .

نهم — معتدل میان این دو است که دلالت بر اعتدال می کند . این اقسام بسائط نبض ست . و اما مرکبات پنجاه و چهار گونه است . زیرا این ترکیب یا ثنائی ست یا ثلاثی و ازهریکی از این دو بیست و هفت گونه حاصل می شود پس مجموع بسائط و مرکبات شصت و سه قسم است . و اقسام باقی برای توانی پیداسازی هرگاه اینها را حفظ کردی .

جنس دوم — که از چگونگی : فرع انگشتان گرفته شده و این منقسم به قوی و ضعیف و معتدل میان آنهاست . قوی نبض ست که گوشت سرانگشتان را قویا می کوبد و برای این مثال گفته اند مانند : نبض گردان و لرزان است . و این به قسمی ست که به عمق می رسد گویا در گوشت آن داخل است و این دلالت به شدت قوای حیوانی می کند . و ضعیف و مخالف آن ست و دلالت

بر سستی قوت حیوانی می‌کند. و معتدل میانه در این دو نوع است ودلالت بر میانه بودن قوت حیوانی می‌کند.

جنس سوم — که از زمان حرکت گرفته شده و منقسم به سریع و بطئی و معتدل میان آنها می‌شود. سریع: نبضیست که حرکت در مدت کوتاهی تمام می‌شود ودلالت بر نیازمندی قلب است به هوای سرد. و بطئی یا سست مخالف این نوع است و دلالت می‌کند به نیازمندی قلب به هوای سرد و نبض معتدل در این باب میانه در این دو نوع است و دلالت به توسط حاجت به هوای سرد دارد.

جنس چهارم — که از قوام آلت که شریان باشد گرفته شده و منقسم به سخت و نرم و معتدل میان این دو است سخت یا صلب همان است که فرو نمی‌رود هرگاه سر انگشتان در آن فرو رود و این گونه نبض دلالت بر خشکی بدن و نرم بالین نبض است که مخالف سختی باشد و این دلالت بر رطوبت آن می‌کند.

و نبض معتدل در این باب آن است که میان این دو باشد ودلالت بر توسط حال بدن در بیبوست و رطوبت می‌کند.

جنس پنجم — که از زمان سکون گرفته شده. و منقسم به متواتر و متفاوت و معتدل میان این دو گرفته. نبض متواتر جان است که زمان محسوس میان دو حرکت و دو کوبیدن کوتاه باشد. و این دلالت بر ضعف قوت حیوانی می‌کند. و متفاوت نبض است که دلالت بر خلاف سابق کند ودلالت بر شدت نیروی حیوانی می‌کند. و معتدل همان متوسط میان آن دو است و دلالت به توسط حال نیروی حیوانی می‌کند.

جنس ششم — از مقدار آنچه در تجویف عروق گرفته شده و منقسم به ممتلی و خالی و معتدل میان آنها می‌گردد. ممتلی بر کثرت خون و روح می‌کند. و فرق میان روحی و دموی آن است که امتلاء روحی شریان در آن آخف است و انتفاخ نبض نیکو می‌شود مانند انتفاخ زق پر از رطوبت و سبب

أسباب امتلاء هفتگانه است: از استعمال اغذیه و اشربهء مرطوبه و استکنار آب تنی و دوانع تحلل و ضعف هاضمه — یا دافعه یا شدت ماسکه یا تنگی مجاری، و خالی نبض است که مخالف ممثلی باشد و دلالت بر قلت خون و روح می کند، و معتدل بر اعتدال میان این دو است.

جنس هفتم — از چگونگی جرم عروق گرفته شده و منقسم به حار و بارد معتدل میان این دو گردد چرا رطب و یابس را اعتبار نکردند؟ برای آنکه این دو راجع به حال قوام آلت در صلابت و نرمی و نبض حار دلالت آنچه در تجویف آنست از خون و روح می کند، و یارد دلالت برودت بر خون و روح است و معتدل میان این دو دلالت بر اعتدال حال آن دو گرمی و سردیست.

جنس هشتم — از وزن حرکت گرفته شده، و مقصود از آن عبارتست از مقائسه طرفی به طرف دیگر برای شناختن میان این دو از نسبت چیست؟ ما نحن فیه نیز چنین است. (اما پزشکان در اعتبار نسبت اختلاف کرده اند) برخی نسبت زمان حرکت به زمان حرکت اعتبار کرده اند، چنانکه چغمینی گفته برخی نسبت زمان سکون را به زمان سکون اعتبار کرده اند و بعضی نسبت حرکت و سکون را به زمان حرکت و سکون اعتبار کرده اند، اما ابن سینا زمان حرکت را به زمان سکون مقایسه کرده زیرا آن جزء آنست که تداخل (بابی در بابیست و این نکته پیست) خلاصه وزن حرکت همان زمان — سکونی است که مساوی به زمان حرکت باشد و این دلالت به اعتدال حال در انقباض و انبساط می کند.

جنس نهم — از استواء و اختلاف در آن گرفته شده استوای آنست و دلالت بر ضد آنچه گفته شد می کند.

جنس دهم — از انتظام و غیر انتظام نبض است، و منقسم از مختلف منتظم و مختلف غیر منتظم گرفته شده، مختلف منتظم همان است که حافظ حرکت خود باشد به نسبت واحدهی و این دلالت بر تشابه حال بدن می کند

و غیرمنتظم برخلاف آن است و این غیرمنتظم دلالت بر ضد سابق می‌کند و این قسم دهم به نظر تحقیق تحت قسم نهم خواهد بود .

فصلی در انواع مرکب از نبض است - نوعی از آن عظیم است و

آن زائد از جهت طول و عرض و بلندی خواهد بود و سبب آن شدت نیازمندی - وحدت شهوت است ، و صغیر مقابل آن ست ؛ و معتدل میان این دو متوسط میان این امور سگانه است و نوعی غلیظ است و آن از جهت عرض بلندی زائد است ، و دقیق ؛ مقابل آن است و معتدل میان این دو همان متوسط میان این دو امر است و این انواع ششگانه دلالت می‌کند بر آنچه در آن بسائط آنها دلالت دارد و از آنها غزالی ست و آن نبضی ست که انگشتان را می‌کوبد بعداً " دوباره به سرعت می‌کوبد به قسمی که احساس رجوع و سکون برای آن نمی‌شود و این دلالت بر شدت نیازمندی به آسایش دارد .

این نوع نبض را مانند آهواز آن جهت گفتند چون وضع و رفع و سکون نبض از شدت سرعت دانسته نمی‌شود .

و نبض موجی ست و آن در عظم اجزاء و صغر و بلندیها و عرضهای آنها با امتلاء مختلف است . گویا موجهایی ست که برخی به برخی می‌پیچد این دلالت بر رطوبت می‌کند و این گویا بعضی در بیماری استقساء و ذات الرئه و فالج و سکتہ پدید می‌آید . و دیگری دو دیست (یعنی گرمی) و صورت موجی ست در بلندی اما مانند موجی عریض و ممتلی نیست ، بلکه تموج آن ست سست است و این گونه نبض دلالت بر سقوط نیرو می‌کند ، اما نه به تمام آن و دیگر ، ممتلی ست (یعنی مانند مورچه است) این گونه نبض در غایت فردی و تواتر است و این هنگام سقوط قوت پدید و نزدیک به مرگ . منشاریست (یعنی مانند اره) چون (برخی از اجزای عرق بلند می‌شود و برخی پست . از این روی از روی تشبیه به دانه‌های اره کرده‌اند) و آن نبض سختی ست و در کوبیدن و بلندی آن اختلاف است ، چندانکه کوبیدنش در برخی انگشتان

در حال نزول از برخی احساس می شود و در برخی در حال کوبیدن برای بعضی فرود می آید و این گونه نبض دلالت بر ورم گرمی عظیم دارد چنانکه در ذات الجنب . و دیگر نبض ذب الفار (یعنی مانند دم موش است) و آن نبضی ست که در اختلاف از نقصانی به زیادهایی و از زیادهایی به نقصان متدرج است از این جهت دلالت دارد که قوت به سستی نهاده یعنی باز گردد و دیگر ذوالفترت است و آن : نبضی ست که ساکن می شود جایی که انتظار حرکت باشد . و دیگر واقع در وسط است و آن نبضی ست که حرکت می کند در جایی که انتظار سکون باشد و دیگر ممثلی ست و آن نبضی ست که در نقصان روی به زیاده می گزارد بعداً " باز می گردد یعنی (پی در پی) تا به حد اول باز گردد و مانند ذنب الفار است ، و دیگر نبض مرتعش است و آن : نبضی ست که از آن حالت لرزه احساس می شود ، و دیگر نبض ملتویست ، و آن : نبضی ست که از آن احساس می شود . که عرق یعنی رگ مانند ریسمان - پیچیده و این انواعی ست که دلالت بر بدن رحال بدن می کند .

فصلی در الوان بول ها - و این بول ها را وقتی مورد استدلال

فراز می دهند که آدمی چیزی نخورده باشد یعنی چیزی که رنگ داشته باشد و طبقات آن پنج گونه است : زردی و سرخی ، سبزی ، سیاهی ، سفیدی ، بول زرد مراتب آن شش گونه است : گاهی سبب آن بدی هضم است ، نارنجی و سبب آن نیکی حال هضم است : اشقر و سبب آن زیادی حرارت است ، نارنجی و آتشی زعفرانی که هریکی از اینها دلالت بر زیادت حرارت بالنسبه به مرتبه ایست که قبل آن بوده است . بول سرخ بیمار گونه است : یکم - أصهب با اشقر که به فارسی می گون گویند ، در واقع سفید است که میل به سرخی کند و این دلالت کند که خون اندکی چیره است و دیگر بول گلی رنگ و بول سرخ سیور و بول سرخ تیره ، هریکی از اینها دلالت بر چیرگی خون بالنسبه به مرتبه ای که قبل آن بود می کند .

و بول سبز و آن پنج‌گونه است: فستقی که به فارسی پسته بی‌گویند و آن رنگ زردیست که آمیخته با سیاهی اندکیست این‌چنین بولی دلالت بر برودت می‌کند و آسمان‌گون و آن: سیاهیست با سفیدی که مائل به کبود روشن است مانند رنگ آسمان، و بول نیلچی یعنی به رنگ نیلی و هریک از این دو دلالت بر زیاده برودت بالنسبه به مرتبه‌یی که قبل آن است می‌کند. و بول کراشی یا تیره‌گون که دلالت بر احتراق شدید کند و بول زنگاریست که دلالت بر احتراق اشد دارد. و بول سیاه و آن چهارگونه است: (سیاه سالک) یعنی سیاهی که زعفرانی رنگ است، و این دلالت بر سیاهی کند که از صفراء گرفته شده. (بول اُسود) که از تیرگی گرفته شده و دلالت بر سیاهی دارد که از خون گرفته شده و (سیاهی) که از سبزی گرفته شده و سواد آن از کثرت جمود آن است و چنین بولی دلالت بر سوداء صرف می‌کند و (سیاهی) که به سفیدی زند که دلالت بر سوداء بلغمی کند.

و بول سفید دلالت بر برودت و عدم نفج یا عدم اندفاع ماده سفید می‌کند، یعنی به سوی مثانه در مجاری بول.

فصلی در قوام بول و بوی آن — اما از جهت قوام منقسم به رقیق

و غلیظ و معتدل میان آنها می‌شود. رقت بول برای عدم نفج آن یا سده یا ضعیف کدیه یا کثرت آشامیدن آب است. یا سردی با خشگی یا انصراف ماده از سالک آبی یا اندفاع رطوبت رقیقه است، یعنی به سوی بحرانی آبی به نوعی که طبیعت از نفج آن ناتوان گردد، و رقت بول در حال تندرستی دلالت به عدم نفج یا انصراف آب است و در حال بیماری دال بر سده است، و آنچه جاری مجرای آن باشد. و غلظت بول دلالت به بسیاری اخلاط یا برای عدم نیک می‌کند.

و اما بول از جهت بوی منقسم به اندک بوی و ترش بوی و شیرین بوی و گند بوی می‌شود. و اما از جهت اندک بوی برای سده، ماده با

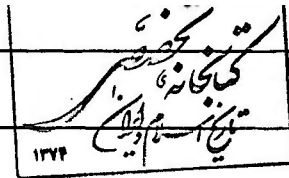
حرارت غریزیست و اما ترش‌بویی آن حرارت غریبه در اخلاط بارده الجواهر است. و مقصود از حرارت غریبه حرارتی ست که از جهت طبیعت مألوف نیست. و اما شربنی بوی آن برای چیرگی خون است و گندی بول برای زخم یا عفونتی ست که در مجرای آن پدید آمده است.

فصلی در صفای بول و تیرگی و اندکی و بسیاری و کف کردن آن—

اما تیرگی آن علتش اختلاط اجزاء ارضی ست با بویی که مائیت بدان آمیخته شده و اما صفاء و روشنی بول سبب آن مخالفت تیرگی ست از این تیرگی و صفاء حال معتدل میان این دو است می‌آید. و اما اندکی بول دلالت بر سستی نیروی دافعه می‌کند این اندکی یا به سبب ظاهری ست چنانکه از بسیاری رنج یا به سبب پوشیده‌یی ست چنانکه از بسیاری مزاج. و اما بسیاری بول دلالت بر آب شدن یا استفراغ فضول زائد در بدن دارد. و اما معتدل بودن بول میان این دو دلالت بر روان شدن اسباب بر مجرای طبیعی است و اما کف کردن بول و کثافت و طول ماندن آن هر دو دلالت بر لزوجت و بسیاری آن دلالت بر باد می‌کند.

فصلی در رسوب بول — که به فارسی ته‌نشین گویند، هر جوهری که

از جهت قوام غلیظ تر از اجزاء مائیه باشد، از آن جدا می‌شود، و اگرچه آویخته یا کنار زده باشد و در پیرامون بول باشد. و این منقسم به طبیعی و غیرطبیعی می‌شود. اما طبیعی سفید راسب متصل الاجزاء املس متخلخل لطیف است که هرگاه حرکت کند سریعا "پهن می‌شود و در فرود آمدن سریع نیست و بهتر آن است که مخالف سفید باشد و آن سرخ است، سپس زرد، و اما غیرطبیعی منقسم به خراطی و دشیشی و لحمی و وسمی و ویدی و مخاطی و شمیری و رملی و رمادی و علقی و دموی می‌شود. و موی یا خراطی است که مانند پوست، نوعی از صفائح سفید است و این دلالت بر پاک کردن



و صاف کردن و صاف شدن مثانه کند و نوعی از آن صفائح گوشت، سرخی ست که دلالت بر پاک کردن هردو کلیه کند. و نوعی از آن تیره رنگ است که دلالت بر پاک کردن اعضای اصلی کند و نوعی از آن دارای اجزای صفار سرخ است که گرسینه نامند که نوعی دانه است به اندازه عدس و پهلودار و قریب به استداره باشد و رنگش میان تیره و زردیست چنین بولی دلالت بر احتراق در اجزای کبد و کلیه می کند و نوعی از آن اجزای صفار است که سرخی ندارد و این را نخاله بی گویند، زیرا نخاله زهری و درشتی هر چیز را گویند، و این نوع بول دلالت بر جرب مثانه یعنی زخم آن می کند. و اما دشیشی به معنی پوست سوپق است که در طب گفته اند مانند زرنیخ سرخ است و آنرا سوپقی نیز گفته اند، و این دلالت بر احتراق خون یا آب شدن اعضا یا زخم کند و اما گوشتی، سبب آن علت کرسی بود و اماد سمی که چربی باشد دلالت بر آب شدن اعضا می کند، و اما مدی دلالت بر انفجار قرحه می کند و اما مخاطی دلالت بر انفجار خلط درشت می کند. و اما شعری یعنی مویی سبب آن بستن رطوبت مستعلیه در مجاریست، مخصوصاً در کلیه و علت آن حرارت ملتهب در بدن است و شعری یعنی مویی که تولید می کند، چنانکه سنگ گاهی تولید می شود، لیک ماده مویی لطیف تر است و رنگش تابع برای رنگ ماده آن است. پس هرگاه آمیخته با خون باشد سرخ خواهد بود و اگر نه سفید. و اما خمیری که مانند به پاره های خمیر چسبیده است و این دلالت بر ضعف معده و امعاء و سوء هضم می کند. و اما رملی دلالت می کند بر سنگ بسته شده یا در انعقاد یا انحلال. و فرق میان اینها آن است که علامت انحلال چنانست که رفت بول به غلظت منتهی می شود. و دال بر انعقاد از غلظت به رقت باز می گردد و نخستین زاخت در عقب است و دومین چنین نیست و آنکه دانسته می شود در کلیه از سرخی آن استدلال می شود و در مثانه بودن به سفیدی بول. و اما خاکستری دلالت بر بلغم یا ماده بی می کند که از طول ماندن در آنجا چنین شده و تغییر رنگ کرده و اما علقی و دموی هرگاه شدید

الممازجه باشد - دلالت بر ضعف کبد می‌کند و اگر کمتر از آن باشد دلالت بر جراحات در مجرای بول می‌کند پس هرگاه متمیز باشد بیشتر آن از مثانه یا قضیب است و رسوب به حسب مکان به غمام و متعلق و راسب منقسم ، غمام که همان طافی ست ، سبب آن قلت نفخ و تصعد باد است ، و متعلق همان واقف در میانه است ، یعنی میان بول و سبب آن قلت در امر مذکور است یعنی قلت نفخ و قلت صعود باد در اسب : دلالت بر رسوب طبیعی بر نفخ می‌کند - و در غیر طبیعی دلالت بر سوء حال بدن .

مقاله پنجم

در تدبیر تندرستان و درمان بیماران بر وجه کلی

فصلی در تدبیر خوردنی و آشامیدنی که حفظ الصحه نامیده می شود.

تعدیل اندازه آن واجب است، مقصود آن است که در خوراک تبذیر و اسراف روا ندارد، زیرا تبذیر موجب عجز طبیعت از انضاج می شود، در نتیجه غذا هضم نمی گردد بسا که سبب تخمه می شود و این مادر همه بیماریهاست و علامت تبذیر تمدد شراسیف و چشاء می شود. خلاصه مطلب پس از خوراک معتدل آرامش یابد و جائز نیست جمع کردن میان خوراکهای گوناگون در یک خوردن مگر آنکه خوراک چرب باشد یا برعکس، بهتر آن است که انسان بر خوراک واحدی مداومت کند، زیرا با اشتها و شهوت خوراکها را گوناگون کند یعنی هر زمانی چیزی خورد، و هرگاه در خود اشتهای خوراک دید در خوردن کوتاهی کند، زیرا با اشتها شهوت خوراک کوتاهی در خوردن کردن، سبب ریختن مواد رویه در معده می شود، و باید هنگام خوردن در اعدل اوقات روز باشد، هرگاه فصل زمستان باشد در نیمروز خورد و هرگاه در تابستان باشد اگر در دو طرف روز خورد بهتر باشد. و اما آشامیدن باید در هنگام تشنگی باشد خواه به خوراک باشد و خواه به آب.

فصلی در ریاضت یعنی ورزش و مالش — ورزش حرکت آزادی ست

که احتیاج به تنفس عظیم دارد ، ورزش بیماریهای حادی را دور می سازد و طراوت و حرارت — غریزی نگاهداری می کند و مفاصل را سخت می سازد و عضلات بدن را می گشاید و مسام آن را باز می گرداند ، این ورزش منقسم می شود به آنچه تن را فرا می گیرد و آنچه برخی از اعضاء را ، اما ورزش همگانی ، نوعی از آن کشتی گیر است ، و پای کوبی و آرام رفتن . و اما ورزشهای مخصوص : مانند قرائت بلند ، زیرا اینکار سبب تنقیه سر از فضول گردد و آنرا آماده برای خوراک گرداند . دیگر سنگ برداشتن و کمانهای سخت را زه کردن و گوی و چوگان بازی فرمودن ، این کار دستها و گردن و سینه و کتفین و پشت را پاک می سازد و دیگر به شتاب رفتن است که الیتین و تخذستین و سافین و قدمین را پاک می کند ، هنگام ورزش زمان پاکی بدن از فضول خلیط و براز و بول پس از هضم خوراک . و اما مالش بخش به سخت و نرم با کف و خرقة نرم بدن را مالش دهند تا خون را در جاهای مقصود حبس کند .

فصلی در استحمام — نیکوترین گرمابه آنست که ساختمانش کهن

باشد و فضای فراخ و هوایش نیکو و آتش گوارا و تون تاب خانه و آتش — افروزی در زیر پاتیل گرمابه بود و به اندازه مزاج کسی که خواسته در آن گرمابه رود باشد ، نباید گرمابه باشد به افراط گرم باشد زیرا اجزای بدن را به افراط تحلیل می برد و سست می سازد و نه فاطر باشد ، زیرا چنین گرمابهیی ایجاد عرق نکند بلکه معتدل باشد تا بدن در آن ترشح کند و در زمان معتدلی استفاده حرارت و لطیف کند .

گرمابه از جهت هوایش گرم کننده است و به سبب آتش مرطب است و دومین گرم است و مرطب و سومین گرم است و مخفف از اینروی شایسته است در هر خانهیی از گرمابه ماکل به هوایش را به کار برند و براین قائده نباید در گرمابه آن آب سرد به کار رود و در سردخانه آن نباید آب گرم شدید

استعمال کرد زیرا این سبب افشعرا و سبب سکنه خواهد شد اگر تأثیر در قلب کند و ایجاد بیماری استسقاء و سل کند اگر نفوذ در کبد کند و موجب بیماری دق گردد اگر در سردخانه آب گرم استحمام درناشتا سبب خشکی بدن گردد و بر سیری مفرط تن را فربه کند و خوراک را به ظاهر بدن جذب کند، اما بهتر آن است که در حالت ناشتا باشد و نه در حالت سیری مفرط باید در گرمابه از خوردن و آشامیدن دوری کرد، زیرا خوردن و آشامیدن موجب سرعت نفوذ به اقصای اعضاء قبل از هضم می شود به سبب فراخی مجاری و بسیاری جلوس در گرمابه علت انصباب فضول سوی اعضای ضعیفه کند و استرخای جسد آرد و گزند به اعصاب رساند و حرارت غریزه را تحلیل برد و در سقط شهوت خوراک نماید، بلکه می توان گفت فی نفسه مطلقاً "موجب همه اینها خواهد شد.

فصلی در تدبیر خواب و بیداری — نیکوترین خواب آن است که پس از سرآزیر شدن خوراک از دهان معده باشد و واجب است معتدل باشد، زیرا افراط مضر است، تا نیروی طبیعت از خود ممکن گردد و جوهر روح را افزون گرداند. خفتن در حال گرسنگی بد است زیرا سقوط القوی کند و موجب لاغری بدن است و در روز موجب بیماریها گردد چون رطوبت و نوازل یعنی نزله و زکام رنگ را تباه سازد و خفتن در حال استلقاء یعنی به پشت خوابیدن، فضول را بدن به غیر مجاری خود کشاند و ایجاد بیماریهای مانند: کابوس و سکنه.

فصلی در تدبیر به حسب فصول سال — در اصطلاح پزشکان، در ازل بهار باید فصد کرد زیرا در این وقت هنگام هیجان خون است و مبادرت به اسهال، باید از هر چه انسان را گرم کند یا مرطوب سازد خودداری کرد تا موازنه طبیعت را با فصل بهار نگاه داشته باشد، زیرا بهار با اعتدال

خود مائل به حرارت است و حرارت آن حرارت بدن را برمی انگیزد پس مناسب برای این فصل به کاربردن مطفیات برای حرارت است و مسکنات برای مواد مانند: ربوب قابض و نوشیدنیهای ترش چون رب غوره و انار و سکنجبین و ترطیب موجب بسیاری مواد گردد پس ناگزیر باید از آن دوری کرد. و در فصل تابستان از خوراک و آشامیدنی باید کاست و هم چنین از ورزش و باید ملازم سایه و زیر سقف شد و آرامی اختیار کرد و به کاربردن آنچه مطفیات است و مبادرت کردن به قی طبیعت پاک گردد و در فصل پاییز از مجففات و جماع و آب بسیار آشامیدن و خفتن در مکان سرد و خواب در هنگام نیمروز دوری گزینند و نیز از سردی روزها و شبها و خوردن میوه خودداری گردد، در اوائل فصل پاییز استفراغ به کار برد و در آن چیزهایی خورد که اندکی مرطب و کخن باشد و در فصل زمستان باید از فصد و قی کردن احتراز جست. و اما اسهال طبیعت هنگام احساس نیاز روا باشد در این فصل خوردن خوراک بسیار روا باشد.

فصلی در تدبیر آبستان و شیر دهندگان و کودکان — زنان آبستن

باید از فصد و حجامت و اسهال و قی خودداری کنند اگر هنگام ضرورت و نیاز و همچنین از ترس سخت و آوازه‌های بیمناک و بوییدن بدیهای خوراکیها دفعه، زیرا هرگاه این بویها را بشتود و از آنها نخورد ممکن است قوای وی سست گردد و جنین را بیفکند و به کار بردن گل قند و سکنجبین ملتزم شود تا معده پاک گردد و شهوت خوردن گل از وی برود و شیر دهنده صلاح وی در این است که شویش با وی جماع کند و بی کاری و آسایش و سکون را کنار گزارد چون اینها شیر وی را تباه سازد، و تدبیر کودک آن است که تعدیل اخلاق وی کنند و باید کاری کرد که خشمناک نگردد و بیمناک نشود و اندوه بدو راه نیابد و به شب زنده داری نیفتد تا نشاط وی افزون گردد.

فصلی در تدبیر کودکان و جوانان و میان سالان — مزاج اصلی کودکان

حار رطب است اینان به چیزهای خشک درمان شود. و مزاج جوانان حار یابس است، از این روی شایسته^{ست} که خوراک ایشان و همهء تدبیر اینان^۴ سرد و مرطوب درمان گردد، و مزاج میان سالان سرد و خشک است؛ از این جهت واجب است که خوراک ایشان و همهء تدابیر اینان با حرارت و رطوبت درمان گردد. و مزاج پیران و کهن سالان مختلف و گوناگون است، زیرا رطوبت غریزی در ایشان به نگهداری حرارت غریزی وفا نمی کند، و هرگاه — حرارت غریزی که مد پریدن است سست گردد، نیروی هاضمه سست شود پس ناگزیر بدل مایتحلل حاصل نمی شود پس رطوبت اصلی نیز کاسته گردد از اینرو برودت و یبوست بر مزاج چیره گردد. این کهن سالان اندامهای اصلی ایشان مانند قلب و کبد سرد و خشک است و رطوبت بلغمی در تجاویف اعضای ایشان مجتمع است، از این جهت برای پزشک شایسته است به اعراض ظاهری نگرد (یعنی علامات ظاهری در بیمار) پس هرگاه آن اعراض و علامات سرد و خشک بود واجب می شود که خوراک ایشان و جمیع تدابیر درمانی آنان با حرارت و خشکی عمل گردد.

فصلی در درمان بیماران — و این یا به کاربردن داروها حاصل می شود

یا به علاج است. استعمال داروها گاهی از داخل است نتیجه استفراغ یا حبس کردن آن است (یعنی موادی که به طریق اسهال به کار می رود مانند: استعمال سقمونیا) یا از خارج است که از بدن گاهد مانند: داروی تند. یا در آن افزایش مانند روییدن گاه برای گوشت یا منع می کند آنچه را از آن بیرون آید یا مزاج را تغییر دهد و آن با تقطیر و مالیدن حاصل می شود. مثلاً با آبی که داروها در آن جوشیده شده است: آنها در تجاویف اعضا می رسانند. و اما علاج با دست مانند جبه کردن ربط و داغ نهادن در علاج و درمان با داروها مراعات ده چیز لازم است: ۱- نوع بیماری و سبب آن

۲- قوت بیمار . ۳- و سستی و ناتوانی او . ۴- و مزاج حادث . ۵- مزاج طبیعی . ۶- و سن و سال بیمار . ۷- و عادت وی . ۸- و شهرستانی یا جایی که در آن زندگی می کند . ۹- و فصل سال . ۱۰- و چگونگی هوا . و مداوای بیماریهای همهگانی بر پنج طریق معالجه می شود .

یکم - چگونگی دارو که آنرا از چگونگی بیماری استخراج کنند اما اندازه دارو پس استخراج آن یا از چگونگی بیمار است هرگاه بیماری کثیر- الحاره باشد مداوای آن باز بسته به سردی بسیار است و اما از مزاج بدن مانند : محروری که حرارت بدو رسیده پس مزاج وی را تبرید می کنند و این کار شایسته است که اندک اندک عمل شود یا نه ضد آن .

دوم - آنچه ملائم وقت و هوا و شهرستان است پس هرگاه وقت گرم باشد و هوای گرم و شهرستان گرم ، درمان به طریق تبرید در آن بیشتر باشد و به ضد (یعنی هرگاه بیمار گرم باشد برای شدت حرارت مجتمعه از این چیزها و به ضد یعنی هرگاه وقت سرما باشد و هوای سرد و شهرستان سرد ناگزیر درمان به طریق گرمی حاصل می شود ، اگر بیماری از وی باشد برای شدت تأثیر برودت .

سوم - هنگام به کار بردن آن ، یا از زمان به حسب مبدء برآمدند یا به حسب منتهی و اما از قوت بیمار هرگاه نیرومند باشد استفراغ را تأخیر نیفکنند و هرگاه ناتوان باشد تأخیر افکنند تا قوت به خوراکها باز گردد ، چونکه تأخیر موجب چیرگی بیماری بر طبیعت می شود و ناتوانی نیروی و تدارک آن دشوار خواهد بود .

چهارم - آنچه ملائم وقت باشد چنانکه در زمستان هنگام نیمروز استفراغ کند و در تابستان هنگام سحر .

پنجم - از جهت به کار بردن از نفس عضو بیمار گرفته شود مانند : سحج و خراش روده ها (یعنی از هرکه خون و بلغم عمل شود) در روده های علیا به مشروب درمان کنند و در روده های سفلی به حقنه درمان سازند ، زیرا

رسانیدن دارو به این طریق آسان تر است و مشروب به کار برند ممکن است دارو باز گردد، یعنی از راه قی کردن چونکه - روده های سفلا به ورود دارو و متضرر گردد، پس ناچار طبیعت آنرا به سوی جهت مخالف برای آن دفع سازد و هم چنین است هرگاه حقنه به کار برند در قسم اول. و اما اختیار مناسب بر آن از قوت بیمار و از ناتوانی آن و اما درمان عضو خاصه (یعنی استخراج سمیت دارو از طبیعت عضو به چهار طریق است.

یکم - آنچه از مزاج آن گرفته شود، زیرا اجزاء مختلفه در مزاج هریکی از آنها به مزاج خود باز گردد.

دوم - آنچه خلقت آن گرفته شده اگر آن سخیف باشد یعنی متخلخل باشد چون رئه هرگاه مزاج طبیعی آن منحرف گردد که داروهای قوی به کار نبرند و هرگاه عضو بیمار میانه باشد مانند: کبد در این صورت داروی میانه به کار برند و هرگاه عضو بیمار ملتزم باشد مانند کلیه در این صورت داروهای قوی به کار برند.

سوم - آنچه از قوت عضو گرفته شده، پس هرگاه عضو رئیسه باشد یا سود آن برای بدن اعم باشد مانند: معده و رئه و حجاب سینه یا آن عضو لطیف باشد در آن چیزی به کار نبرند که نیروی آنرا از هم گشاده گرداند مانند: دیده و دهان و معده.

چهارم - آنچه از وضع آن گرفته شده در این سودمند شود یا در تقدیر قوت دارو به حسب قرب عضو و بعدش مثلاً مری تغییر مزاجش سهل است به دارو، برای سرعت وصول آن به مری اما رئه چنین نیست.

و اما در مشارکت عضو به آنچه از اعضاء بدان پیوسته گردد، پس استفراغ می شود مادهایی که در آن حاصل شده، از آن عضو چنانکه هرگاه ماده در جانب مضع از کبد حاصل شده باشد با مسهل به استفراغ می آورند به سوی روده ها و هرگاه در جانب محدب کبد باشد آنرا با دارو و به سوی کلیتین استفراغ می کنند.

هرگاه ماده ریزش باشد از جایی به جایی جذب می‌کند و از آن ماده ریزد اگرچه دور باشد و اما اگر در عضوی پس اگر بدان قریب العهد باشد از جایی به جای نزدیک جذب کند چنانکه ماده رحم را به وضع محجمه (یعنی مانند شاخ حجامت) بر دو ساق و اگر بعید العهد باشد پس از نفس عضو سهل گردد.

فصلی در فصد و حجامت — فصد کردن درمان قویست، برای

مردان دموی و آنانکه بسیار خورند و نوشند رگهایی که فصد کردن آنها معتاد است: رگهای مرفق است، زیرا هرگاه علت در بالای بدن باشد مانند: سر گشودن قیفال أسرع در سوداء ست و هرگاه در أسفل بدن باشد فصد با سلیق در تندرستی و درمان أسرع است. و اما رگ اکحل منافع آن شامل همه خاصیتهایی که میان قیفال و باسلیق باشد و اما حجامت یا خون گرفتن نتیجه و کارش بالنسبه به فصد ضعیف است و این جذب خون از آنچه مجاور عضوی که حجامت می‌شود می‌گیرد و به قولی حجامت حجامت ساقین است.

فصلی در قی واسهال و حقنه — با داروها به کار می‌رود و استعمال

آن مخاطره است، زیرا دشواری قی در بیشتر یا برای میل ماده به اسفل است یا تشنج معده یا برای دقت گردن است یا برای فربهی مفرط یا برای تنگی سینه یا برای عدم اعتبار و هرگاه داروهای قی کننده به کاربرد در این هنگام مخصوصاً "انسان نیرومند از آن داروها مواد حرکت کنند بساکه به کار برنده این داروها زیان ببند و گاهی قی — آوردن با خوراک خواهد بود، از اینرو معده پاک می‌شود و پیرامون آن را از اعضاء خشک می‌کند.

و اما اسهال در به کار بردن آن شرط است ملینات را پیش افکند و پس از آن آرام آرام شود بعد از چیزهایی را بوی کند وی را از غشای نگاه دارد و مانند: به و نعناع و سیب و هرگاه در اسهال افراط کرده باشد

چیزهایی بخورد که آنرا بند آورد و هرگاه دارو خورد و اسهال نیاورد بهتر آن است که طبیعت را به حرکت نیاورد اگرچه به سبب اسهال نیامدن بیماری ترسناکی پدید نیاید و اگر ایجاد بیماری کند شایسته تر آن است که مبادرت به عمل حقنه کند . و اما حقنه خاصیتش آنست که آنچه در شکم و روده‌ها هست از اخلاط پاک سازد .

=====

مقاله ششم در بیماری‌های سر

=====

فصلی در صداع - و آن بیمارییست که در اعضای سر پدید آید و دردی

است که در یکی از دو طرف آن پدید آید. و درد شقیقه و دُوار است. و علل این بیماری‌ها یا از امور حاره است یا بارده. ابن سینا گفته: هر سوء مزاجی سبب آن مختلف نیست بلکه حار با لذات و بارد با لذات این دو دو کیفیت کامل است. اما حار منقسم به دموی و صفراوی می‌شود و اما دموی و علامات آنها: سرخی روی و چشم و حرارت ملمس و امتلای عروق و عظم نبض و حلاوت دهان است و درمان آن فصد و حجامت است و به کار بردن چیزهای سرد مانند: شراب عناب و اجاص و تمر هندی با شکر سفید و گلاب و خوراک زردی تخم مرغ نیم‌رشته است. و اما بیماری صفراوی نشانه‌های آن زردی رنگ و تلخی دهان و شدت درد التهاب سر و صورت و وحدت نبض و زردی بول است. و درمان آن اسهال طبیعت است و این پس از نضج است و گشایش مجاری و نرمی طبیعت و این شرط در همه مسهلات و مستقرات معتبر است) به تمر هندی و اجاص و آلبوخاری و عناب و سپستان و ترنجبین و خیارچنبر و تبرید سر به آب برگ بید و صندل و گلاب و کافور و بوییدن بنفشه و خوراک: آب جو و آب سرد. این بیماری صفراوی بخش به سوداوی

و بلغمی می‌شود. علامتهای سوداوی: تیرگی رنگ‌است و فرورفتگی درچشم و سستی نبض و سبزی بول و ترشی دهان و این ترشی علتش خلط سرد و قلت حرارت‌است، و درمانش: اسهال طبیعت‌است به هلیله سیاه و اف تیمون و غاریقون. و خوراک: زیربای فروج و پالوده‌یی که از روغن و شکر گرفته‌باشد. و اما بلغمی — علامتهای آن زیادی خواب‌است و سنگینی سر و شوری دهان و سفیدی رنگ و سفیدی بول و سستی نبض و عرض آن. درمان این به اسهال طبیعت‌است به حب صبر و حب شبیار و غرغره به ایارج و سعوط به روغن کنجد که در آن برگ مرزنجوش جوشانیده باشند و بوییدن مشک و خوراک شوربای گنجشک‌است.

فصلی در سرمسام — و آن ورم گرمی ست در سطح باطن سر و بخش

به دموی و صفاوی می‌شود. اما علامت دموی آن: سرخی صورت‌است و درشتی نبض و سرخی بول و اختلاط عقل و درمانش: به فصد قیفال‌است: قبل از استحکام و استخراج خون از عروق پیشانی بعد از استحکام و نرم ساختن طبیعت به آب اجاص و عناب و ترنجبین و سپستان و اصل سوس و بنفشه و خوراک: آب جو با آب انار ترش و آب انار شیرین سپس مزورهٔ ماش و عدس پوست‌کنده و روغن بادام.

و اما صفاوی آن، علامتش زردی‌گونه و سیاهی زبان و تندی نبض و سرخی بول و تب سخت و تشنگی و اختلاط عقل و بیداری شب و هذیان و درمانش: آب جو مطبوخ با اجاص ترش و هرگاه به‌بودی حاصل گردد، نان با آب انار ترش و آب غوره و بعد از آن مزورهٔ اسفناج.

فصلی در مالیخولیا — و این منقسم می‌شود به نوعی که از خلط

حار‌است و نوعی که از خلط بارد‌است، اما آنکه از خلط حار‌است، علامتش سرخی بول‌است و تندی نبض و بی‌خوابی در شب. و درمانش: ریختن روغن

بنفشه به سر است و کدو و خشخاش با شیر دختر و آب جوشیده هلیله سیاه نوشد و اف تیمون و عاریقون و سقمونیا و خوراکش: مروزه ماش باروغن بادام ست و اما آنچه از خلط بارد باشد، علامت آن: رطوبت منخرین است و سیلان آب دهان و سبزی بول و سستی نبض و درمانش: به سردی آب بابونه بریزند و مالیدن روغن آن و روغن بادام و شیر گوساله و جوشیده هلیله سیاه نوشد و اف تیمون و عاریقون به طریق ترکیب با خیار چنبر و روغن کنجد با شوربا فراریج یا جوجه است.

فصلی در صرع — در لغت به معنی سقوط است: در اصطلاح تبی

است که تسمیه ملزوم به اسم لازم و گاهی این بیماری را صبیانی نیز گفته اند برای عارض شدن کودکان را بیماری کاهنان نیز گفته اند، زیرا در مردمان مصر و بسا کسانی که گزارش از غیب دهند مانند کاهنان این صرع و رمی است غیر تام در سالک دماغ و مجاری اعصاب آن حادث می شود و روح نفسانی را از نفوذ باز می دارد و منقسم به بلغمی و سوداوی می شود صرع بلغمی علامتش: سفیدی رنگ و فریبهی ست و درمانش: تنقیه بدن با قوق و اصطخیقون است و شایسته است که دربینی وی فارانپا کوبیده بدمند. و خوراک: گوشت پرنده بیابانی ست. و اما صرع سوداوی علامتش: لاغری و سیاهی رنگ است. و درمانش طبیح اف تیمون و عاریقون و ایارج روفس و ایارج ارگا غائیس است و خوراک وی شوربای فراریج است.

فصلی در سکت — و آن از کار ماندن اعضای بدن از حس و حرکت

است، به واسطه بسته شدن قوی در بطون دماغ و مجاری روح حساس و محرک علتش: از بلغمی ست که بدان بطون دماغ پر می شود، پس روح نفسانی را از نفوذ بازمی دارد. و علامتش: سستی جسد و از کار افتادن حواس پنجگانه از کار است و در خواب خورخور شدید کردن است. و درمانش: فصد قیفال

یا حقنهء لین است سپس حقنهء حاره تا ماده از سرفرودآید و در بینی وی کندر می‌دمند و خریق سفید و سنبل و مشک و فلفل و شونیز تازه .

فصلی در فالج و لقوه و رعشه و تشنج — این بیماریها از استرخای

اعصاب یا سستی آنها و از رطوبت بلغمی یا سوء مزاج سرد پدید می‌آید . و درمانش: استفراغ مواد به ایارج قیقرا یا به ایارج لوغاریا و تریاق قاروق و معجون بلاذری ست و خوراک: شوربای گنجشک و شراب کهنه می‌باشد .

فصلی در زکام — و آن سیلان رطوبت از بطن دماغ مقدم به سوی

منخرین است و بعضی از اطباء این را به نام نزله اختصاص داده‌اند که به حلق فرود می‌آید و اگر از راه‌دهان فرودآید زکام گفته‌اند هرگاه با آن صداع یا التهاب سرو سرخی روی باشد . درمانش: فصد قیققال است و نوشیدن شراب بنفشه با روغن بادام واسفناج و کزبره و اگر با آن دلائل گرمی نباشد و خلطی که سرازیر می‌شود بلغم رسیدهء زرد یا سفید باشد ، آنرا رها کنند تا بیاید بعداً" به‌خودی‌خود بند می‌آید و اگر بلغمی که فرود آید سفید و رقیق باشد ، که دلالت بر غیر معتدل القوام بودن آن‌ست ، که نضج نیافته پس در گرم نگاهداشتن سرکوشش باید کرد ناگزیر سر را با دستمال باید بست و گلها را بویید .

فصلی در درد چشم — هرگاه درد چشم با سرخی چشم و صورت

و امتلاء و عروق باشد . درمانش فصد قیققال است و حجامت و حجامت نقره (یعنی گودی بالای گردن و اسهال طبیعت به جوشیدهء هلیلهء زرد و فواکه مرکب از خیارچنبر ترنجبین شیر خشت و شکر ، و سرد داشتن دو چشم در آغاز مبتلا به آنها آب سرد زند و آب گلاب سرد و خوراک: مزوراتی که از عدس و ماش و روغن بادام گرفته‌شده باشد و خوردن نان با آب غوره یا آب

انار ترش و اگر با درد چشم سرخی چشم و صورت نباشد، و در شبها پلک چشم بهم می‌چسبد برخی با برخی دیگر درمانش: به کار بردن حب شیار و ایارج قیقر است یا هرروزه به گرمابه رفتن و خوراک زیرباجی که با روغن گل ساخته شده باشد.

فصلی در ضعف بینایی و سیلان اشک — سبب آن یا مزاج عام در

بدن است از خشکی غالب با رطوبت غالب غلیظ یا مزاجی یا بخاری که از بدن مرتفع می‌شود مخصوصاً از معدها سبب خاصیست، در دماغ تنها از امراض دماغی، اما ضعف بصر درمانش: تلطیف خوراک است و تقویت دماغ به بوی خوش موافق طبع و نوشیدن باده کهن و ترک روزه داشتن و جماع کردن و اما روان شدن سرشگ تلطیف خوراک و سرمه کشیدن با هلیله کابلی نرم و توتیای نرم است.

فصلی در درد گوش — و این یا از ورم و خون است یا از بادها و

سدهای مختلف هرگاه از خون باشد نشانیش: سرخی رنگ و ضربان دردهای گوش است و درمانش: فصد قیفال و اسهال طبیعت به هلیله زرد و خیارچنبر و شکر است، و در گوش روغن بادام پخته شده با گلاب و روغن کنجد تقطیر می‌کنند. و خوراک مزورات از آب غوره است. یا آب انار ترش و از ماش و عدس. و اگر از احتباس سدها و بادها باشد، نشانیش: دوپیست یعنی مانند آواز زنبور و طنین یعنی آواز مگس در گوش است. درمانش: تنقیه به حب شبیار و قی کردن و غرغره به ایارج قیقرا و تقطیر در گوش به روغن کنجد و به آبی که در آن برگ مرزنجوش و نرجس و باد بونج و شوید جوشیده شده باشد. و خوراک: شورباهایی که از توابل گرفته شده باشد مقصود از توابل: زیره، دارچین، کزبره و افرمون است.

فصلی در بیماریهای بینی - هرگاه درد بینی با نشانه‌های خون

باشد، درمانش: قصد قیفال است، سپس اسهال طبیعت به جوشیده فواکه و هلیله زرد و غاریقون و خیارچنبر و شکر و خوراک: مزوره و عدس مقشر. و هرگاه درد بینی فوق نباشد. درمانش: اسهال طبیعت است به حسب ابارج و غرغره با سرکه و خردل و استنشاق بوی مشک خیسیده در شراب نیکو رائحه. و خوراک: زیر باج است، اگر غلبه برای بلغم و سوداء باشد.

دیگر خون دماغ است، که نوعی از آن بحرانی است که جائز نیست قطع کردن آن مگر افراط خون و بیم سقوط نیروی و نوعی از آن از غلبه خون است. درمانش: قصد قیفال است و شراب غوره و ریاس با گلاب و مالیدن بر کبد صندل و گلاب سرد شده با یخ و بر سر گلاب سرد شده با یخ بر سر ریزند و سقوط کردن به آب لسان الحمل که به فارسی بار هنگ گویند و کافور و خوراک: مزوره عدس است.

فصلی در درد دندان ولته - هرگاه این درد دُموی و صفراوی باشد

که نشانی آسایش یافتن با آب سرد است و ورم گرم در لثه با سرخی و ضربان آن. درمانش: قصد قیفال است و اسهال طبیعت به جوشیده هلیله زرد و خیارچنبر و هرگاه درد آن از بلغم یا سوداء باشد، درمانش: سقی ابارج قیقر است و حب قوقایا و مضمضه کردن به سرکه‌یی که حنظل جوشانیده باشند و خردل و عاقرقرح و لطیف کردن خوراک.

فصلی در بیماری خناق و ورم لهات - که سبب امتناع نفس با

فرو بردن خوراک یا دشواری هردو باشد و لهات باشد علامتش: درد سخت در گلوی ست و تنگی نفس و تب تند. درمانش: اخراج خون از بدن است اما اندک، اندک، در دفعات کثیره تا قوت از بیمار ساقط نگردد. سپس حقه به جوشیده فواکه است و برگ گل خطمی و خیارچنبر و شکر سرخ تا ماده

و به اسفل بدن کشاند ، سپس نرم ساختن طبیعت پس باز شدن گلوی به آب
 عناب مرکب از خیارچنبر و ترنجبین و فایند (که شکر/آمیخته با آرد جوست)
 و توشیدن آب عنب الثعلب و خیارچنبر و غرغره کردن به آن کزبره و عنب
 الثعلب و خیارچنبر یا آنچه جوشیده شده به لعاب تخم قطونا یعنی اسفرزه
 و تخم خبری سفید و رب توت شامی به گلاب و آب کزبره هرگاه از ماده
 صفراوی و دموی باشد به تخم خطمی سفید . و خوراک : آب جو با عدس
 مقشر است و خشخاش و آب هندوانه نوشد . و هرگاه این درد بلغمی باشد
 نشانیش کثرت سیلان لعاب است و اندکی درد . درمانش غرغره آب انگبین
 است که در آن خردل ریخته باشند . و حقنه قوی و اسهال طبیعت : بعد
 از گشایش گلو به جوشیده هلیله زرد و سیاه و مویز و خیارچنبر و فایند .
 و هرگاه زالوی چسبیده باشد ، و دیده شود و آنرا با کلیتین
 نازکی یا با انگشت به نوعی که زالو در گلو از هم پاره نگردد بیرون می افکنند
 و هرگاه دیده نمی شود به بیمار سرکه بسیار تندی می خورانند تا سرازیر شده
 برای تندی آن زالوی تلف نگردد .

=====

مقاله هفتم در بیماری‌های اعضاء از سینه تا زیر ناف

=====

فصلی در بیماریهای سرفه - یا سعال و آن حرکت رئه است برای

دفع گزند از آن ، سبب آن یا از رطوبت است یا یبوست ، هرگاه از رطوبت باشد علامتش: آنست که با آن تشنگی نیست و بلغم با آن زیاد است و اینگونه سرفه بیشتر کهنسالان و مرطوبان را عارض می شود و درمانش و خوردن مربای بنفشه که با روغن حب صنوبر ساخته شده بخورد یا با روغن پسته و گلوی وی را با روغن سوسن بیالایند و خوراک: آب جو یا مربای بنفشه و شکر سفید است . و هرگاه از یبوست باشد ، نشانش: تشنگی ست و لذت بردن به نسیم سرد . و درمانش: جوشانیده بنفشه و نیلوفر و پرسیا و شان است ، یا خیارچنبر و فایند . و روغن بادام . و خوراک: آب جو که با خشخاش سفید و شکر سفید باشند بخورد و سینه اش را با موم مصفی و روغن بنفشه بیالایند .

فصلی در ذات الرئه - و آن ورمی ست حار که در رئه پدید می شود ،

به سبب پری آن از خون و علامتش تب تند است (پدید آمدن تب برای آن است که نزدیک قلب است و آن معدن ارواح و قویست و سبب تندی تب آن است که این تب یا مطبقه است که ماده اش خون متعفن است یا محرقة است

که ماده اش صفرای متعفن (در عروق است) دیگر از علامتهای ذات الرئه: تنگی نفس است به قسمی که گویا خناق گرفته و در دوگونه سرخی پدید آید، گویا با خون رنگ کرده اند. درمانش: فصد رگ با سلیق است و بیرون آوردن بسیار تا این تب خاموش شود، بیمار این مرض باید آب کشک بخورد که با لعاب بزرقطوما و روغن بادام ساخته شده و خوراک مزوره اسفناج است با روغن بادام و توابل سردمانند: خبازی و طوغیه و شکر و برسینه وی صندل و گل کافور که با گلاب سرد ساخته شده بمالند.

فصلی در سل و ذات الجنب — سل زخمی ست که در رئه و سینه

پدید می آید و برخی از پزشکان گفته اند: این زخم هرگاه در رئه باشد سل نامیده می شود و برای نزدیکی این بیماری از قلب ناگزیر ابخره رویه و حرارت غریزیه موجب تب دقیقی می شود. و درمانش: شیردختر است و قرص کافور و کوشش درامساک طبیعت می شود خوراک: مرغ بریان و خرچنگ است. ایجاب می کند که به بیمار سل هرروزه آب جو دهند. و ذات الجنب ورم حاریست که در حجاب یا در عضله یی که در حجاب است پدید آید و تابع آن تنگی نفس و تب و سرفه و درد ناخن در جنب و زیر دنده هاست و درمانش: فصد یا سلیق و اخراج خون بسیار و اسهال طبیعت به آب اجاص شیرین و عناب و بنفشه است. و خوراک: آب جو و خشخاش است.

فصلی در ریو یا تنگی نفس — که هنگام راه رفتن و حرکات ازیری بای

رئه از رطوبات لزجه بلغمی حاصل می شود، که نزد پزشکان به نام عروق خشنه نامیده می شود. درمانش: اسهال طبیعت: به جوشانیده زوها که از زوفا ایارج قیقر است و قی کردن بعد از خوردن خردل و انگبین و ترب و سکنجبین و خوراک: آب جو با شکر است.

فصلی در خفقان — هرگاه این خفقان با دلائل گرمی باشد، درمانش:

فصد با سلیق دست چپ است و خوردن قرصهای کافور به آب ترنج و بعد از آرامش حرارت هلیله کابلی که پرورده به انگبین شده بخورد. و خوراک جوجه مرغ که به آب غوره پخته شده بخورد و زیر باج. و هرگاه با دلائل سردی باشد. درمانش مفرح گرم به شراب یا در نجویه بخورد و نوشیدن شراب سوسن و شراب ریحان و (آن شراب معتدل القوامی ست شفاف اشقرنگ لذیذ المطعم که مائل به شیرینی ست) و خوراک: فراریج پخته شده به زیر باج است و اگر دردهان معده سستی باشد قرصهای افشین بخورد و اگر این بیماری خفقان — یا استعراغ قوی یا اسراف در جماع باشد باید خوراک را تلطیف کرد.

فصلی در نفث خون — جوهری لغوی گفته: «و نفث مانند به نفح

است و آن کمتر از نف است» این سینا گفته: گاهی انسان تف کند که با آن خون دیده می شود این ممکن است از ناحیه حلق باشد و گاهی به طریق تنحنج بیرون آید که ممکن است از نای رئه باشد و گاهی سودایی برآید که باشد از مری بوده و دهانه معده و کبد باشد و گاهی این خون سیاه رنگی ست و این باید از پیرامون سینه و رئه باشد. درمانش: فصد با سلیق است و خوردن قرصهای کهرباء با آب ورق لسان الحمل یا به آب خرفه و خوردن گل ارمنی یا سرکه‌یی که آمیخته به آب سرد باشد یا به آب گل و ضماد کردن سینه به کندر و پیر سیاوشان و اقاقیا و روغن بادام. و خوراک: مزوره‌یی که از عدس و آب غوره ساخته شده باشد و آب سماق و تفنل به گل ارمنی تباشیر.

فصلی در ضعف معده — این سستی یا از بدی مزاج بارداست یا از

اجتماع بلغم در معده، هرگاه از سوا مزاج بارد باشد، درمانش: به چیزهای گرم است مانند: زنجبیل و دارفلل و نانخواه و مصطکی رومی از هر یکی از اینها ۵ درم معجون سازد و با انگبین ناب. و خوراک: اسفناج با فلفل و

دارچین ساخته باشند و هرگاه اجتماع بلغم باشد . درمانش: قی کردن بعد از خوراک با سکنجبین که در آن ترب و خردل خیسانیده باشند و برروی آن آب برگ ترب فشرده خورد ، پس ساعتی صبر کنند تا خوراکی که خورده منحل گردد و به این کار بلغم از وی قطع گردد سپس بر آن شربتتی از آب گرم نوشد و آنگاه قی کند .

فصلی در غش — این حالت غش یا بی هوشی پس از خوراک پدید

آید یا پیش از آن هرگاه بعد از خوراک ، باشد . درمانش: تقلیل خوراک و شراب میبد بنوشد و خوردن این نوشیدش را در هر ماهی دوبار به کار برد سپس جوارش ترنج و به ترش و میبه یعنی شراب به و انگور مطیب شده بنوشد باقرص عود و خوراک: فراریج و مرغ و بزغاله پخته شده خورد اینها را هنگامی خورد اگر معده وی سرد باشد و رب به خورد اگر از گرمی باشد هرگاه قبل از خوردن خوراک باشد درمانش: قی آوردن است با ترب و آب انگبین و خوردن رب انار که با نعناع ساخته شده باشد .

فصلی در مفض یا دل پیچک — سبب آن رطوبتتست که حرارت

توانا بر تحلیل آن نیست ، برای اندکی حرارت از آن یاد و قرقره در شکم پدید: درمانش: به این بیمار حوارش کمون و شراب ریحانی که آمیخته به آب باشد و در آن را زیانه ریخته باشند و هندو وی را بادستمال گرم شکم بند کنند و برای استخراج بادها وجشا به خاییدن کندرو کمون و برگ سداب درمان کنند .

فصل در قواق — که به فارسی سکسکه ولچک نیز گویند و آن حالتی

است که بر اثر اختلال معده به آدمی دست می دهد و آوازه های پی در پی بی اراده از گلویش بیرون می آید و علت آن اجتماع اجزای معده و گرفتگی

آنهاست به اسرها برای دفع چیز گزندآور حون دفع نگردد ناگزیر قواق پدید آید و این منشأش باید سبب حرکت بعد از خوردن است یا در حال تهی بودن معده از خوراک است، هرگاه پس از خوردن خوراک است که کشف می کند آن خوراکی که خورده گزندآور بود که به سنگینی آن دچار فواق شده، در این صورت حرکت برای این بیماری زیان دارد. درمانش آرامش است از حرکت و خاییدن نعناع و سنبر و مکیدن انار شیرین و به شیرین و هرگاه این حالت در زمان تهی بودن از خوراک باشد یا پس از استفراغ است یا تب تند یا چنین نبوده. پس هرگاه پس از استفراغ باشد بیمار شیر بنوشد و روغن بنفشه یا روغن بادام، و هرگاه پس از آن نباشد، درمانش: به حسب شیار و ایارج قیقرا یا سقی سنکجبین و جلنجبین کهنه با آب انیسون و مصطکی و تلطیف خوراک حاصل آید.

فصلی در هیضه و اسهال — هرگاه خوراک در معده تباه گردد و حالت

قی پدید آورد، این را در اصطلاح پزشکان گذشته هیضه نامند، علت آن سوء هضم و فساد غذا در معده است، زیرا قسم ناری آن بلندی خواهد و زمینی گرایش به پستی. درمانش: آنچه خوراک را سرازیر کند مانند آب نیم گرم و گلاب غوره و شراب ریباس. و اما اسهال، هر چه آبی باشد مختلف اللون بیرون آید و با آن تقطع نباشد دارویش مسهل است و شایسته است آنرا حبس سازند اگر سستی در بیمار پدید نیاید، و هرگاه با تقطع باشد و در شکم قراقر و بادها نباشد لیک با آن تشنگی باشد روش شکم را به دوغ گاو و نان خشک ساییده شده می خورانند، یا به آب سویق جو که به در آن پخته شده باشد و هرگاه با اسهال در شکم قراقر و بادها باشد لیک با آن تشنگی نباشد، درمانش، خوراندن (بزمرو) بوی داده که ساییده باشند و مصطکی این ساییده با آب انار و به.

فصلی در زحیر - و آن پیچش سختی دم بدم با بیرون آمدن رطوبت

بلغمی که دارای کف اندکی ست پس هرگاه با آن خونی نباشد روغن نسرين بنوشد تا اندازه سه درم مغز تخم شاهی بوی داده و مویز و خردل خورد و مغز گردو با نان و هرگاه با این اسهال خون باشد روغن گل بنوشد با سه درم تخم شامسفرای بوی داده و زردی تخم مرغ سرخ کرده بخورد و برنج کابلی و تلطیف خوراک است .

فصلی در قولنج - قولنج بیماری ست که عارض روده های درشت و

کلان می شود ، برای اجتماع غیرطبیعی ، این بیماری گاهی از بلغم لزجی پدید می آید یا باد غلیظی ، گاهی

کلان می شود ، برای اجتماع غیرطبیعی ، این بیماری گاهی از خشکی مدفوع از خوراک های خشک می شود ، برای اجتماع غیرطبیعی ، این بیماری گاهی از بلغم لزجی پدید می آید یا باد غلیظی باشد ، هرگاه از بلغم لزج یا باد غلیظ باشد درمانش سقی ایارج قیقرا با روغن خروع که به آب خیار چنبر و فایند سرخ باشد و پزند ، مقصود از خروع روغن بید انجیر است . و خوراک وی : آبگوشت است بی نان و هرگاه از خشکی باشد درمانش : آب انجیر است با خیارچنبر و فایند سفید و روغن کنجد و خوراک وی : خورش آش اسفناج که با گوشت پخته باشد .

فصلی در کرم متولد شده در شکم - نشانش زردی گونه و سیلان

رطوبت از دهان و درد شکم و حالت غثیان است یعنی بهم خوردگی دل ، درمانش : سقی ایارج مرکب از افستین و پیه حنظل و حب نیل و برنج کابلی و تلطیف خوراک است .

فصلی دراستسقا — سبب آن سردی کبد است . و انواع آن سه گونه

است : طبلی و آن چنان است که هرگاه شکم را بکوبی آوازی از آن بیرون آید مانند : آواز طبل . وزقی یا خیکی و آن چنان است که شکم از آن بیماری مانند خیک دمیده از باد می نماید و لحمی یا گوشتی آن چنان ست که شکم از آن ورم سستی کند که به انگشت متختم شود . درمانش : دراوائل کار از از دو نوع اول قی ست و در نوع سوم فصد است و اما اگر بعد از استحمام باشد اسهال طبیعت به هلیله زرد است و غاریقون و خیارچنبر و آب شاه تره و کاسنی بیابانی دربار دیگر .

فصلی در درد کبد — هرگاه با این درد سرخی رنگ و امتلاء بدن

باشد ، درمانش : فصد با سلیق است و سقی و عصیر کاستی با سکنجبین بزوری باید بر کبد صندل سفید با گلاب و کافور مالند و آب جو و سکنجبین توشد و خوراک وی آب غوره بآنان است و هرگاه با درد کبد سفیدی رنگ باشد و قاف تشنگی ، درمانش : خوردن امر و سیافی ست هرروزی یک درم به آب اصول حار و بزرو و روغن بادام تلخ . امروسیافی : معجونی ست برای ضعف جگر یعنی کبد و طحال و صلابت آنها و سده را می گشاید و بول را روان می سازد و خوراک وی : گنجشک و پرندگان بیابانی ست مانند : کبک و تیهو و دراج و کبوتر .

فصلی در درد طحال : و این بیماری یا با علامت سیاهی رنگ و

رنگین بول است ، پس درمانش آن فصدا سلیم از دست چپ و سقی عصیر برگ گلنارتر است و شاید بهتر از برگ کاسنی یا عنب الشعلب است ، هرگاه با برگ گلنار درمان کنند باید با سکنجبین بزوری باشد و هرگاه کمودت رنگ باشد یا سبزی آن و معده ضعیف باشد و هضم ردی و درمانش : سقی ایارج قیقرا تلطیف خوراک و ادرار بول به آب اصول و بزور و شراب کهنه و

ضمادطحال با نمک و جاروس که معرب کار سه‌که در برنج پیدا می‌شود .

فصلی در یرقان — هرگاه پوست بدن انسان و حدقه چشم زرد

گردد . پس خوردن خوراکیهای غلیظ در وی بس نباشد این یرقان خواهد بود هرگاه با آن حرارت باشد ، درمانش : سقی آب کاسنی و رازیانه است سپس طبخ هلیله زرد و خیارچنبر و فایند و غاریقون و خوراک : شوربای ترش است و هرگاه دلائل حرارت آشکار نباشد ، درمانش سقی حب غافت است . در شبهای متواتر و به‌گرمابه درآید و سرکه بو کند تا حدقه‌های وی از زردی پاک گردد .

مقاله هشتم در بیماریهای باقی اعضا

فصلی در درد کلیه‌ها — این درد یا از ورم است یا باد، یا شن یا ناتوانی

روح هریک از اینها به علاماتی شناخته می‌شود. هرگاه دردی در کلیه پدید آید در بول سرخی باشد. درمانش: فصد با سلیق است و سنفی سکنجبین با لعاب اسفرزه و خیارچنبر و مقشر تخم خیارمقشر هرگاه کفایت نکرد اسهال طبیعت نمود با آب فو اک و خیارچنبر و فایند سفید و هرگاه خون نباشد، آب فرفخ. بنوشد و گل ارمنی و دم الأخوین و کندر و خشخاش و تخم فرفخ استعمال کند، و هرگاه در بول رمل یعنی شن احساس کند، درمانش: تخم بطیخ و تخم رازیانه است و خوراکش: مزورۀ ماش و عدس است و هرگاه سل البول در بیمار پدید آید سویق جو به گلاب سرد بنوشد و ماهی تازه.

فصلی در بیماریهای مثانه — هرگاه در مثانه شن پدید آید،

درمانش: فایند به طبیح نانخواه و تخم کرفس و رازیانه و تخم خربزه با آب شکر است. و خوراک آب نخود با شوید و زیره و روغن گردو است و هرگاه در مجرای حالت تقطیر بول پدید آید و با آن دلائل سردی باشد، سنجرنیا و اطریقل و خندیقون به کار برد و در زمستان معجون بلادر و معجون فنجیوش.

خوراک: نان با گردو خورد و هرگاه با دلائل حرارت باشد: درمانش همان درمان کلیتین است که با دلائل حرارت گفته شد مثلاً "بیمار در خود سوزش و زردی رنگ بول احساس می کند."

فصلی در بیماریهای مقعد و نشیمن — در دو ضربان با آن از ورم

گرم پدید آید و درمانش: آنست که بیمار این مرض درآبی که بنفشه در آن پخته شده باشد با پوست خشخاش و جو مقشر کوبیده و برگ خطمی و برگ لوبیای بنشیند و ضماد نهادن به موضع مخصوص به زردی تخم مرغ و روغن گل. و اما بیماری با سور بیماری ست که اجسامی از فساد خوراکها حاصل می شود و در درون شیرج و خارج آن پدید آید. و آن منتهاالیه امعاء مستقیمه است که دم مقعد می باشد و هرگاه با سیلان خون و دلائل حرارت باشد، درمانش: سقی قرصهای کهرباء و قرصهای گلنار است و هرگاه با دلائل حرارت نباشد درمانش: سقی حب مقل و اطریفل است و خوراک شوربای چرب که با تره ساخته شده باشد.

فصلی در بیرون آمدن آب از ذکر — هرگاه حدوث سستی آن از

مواضع منی باشد (مقصود از مواضع منی خایه است که به سبب سستی ماسکه و شدت نیروی دافعه آب به زودی فرود آید) درمانش: معجون اطریفل است است با حلتیت پخته با بلادر به کار برند. خوراک: خوردن مسخات است و هرگاه بیرون آمدن آب از حدث منی باشد، درمانش: سقی بزور بارده به دوغ است و خوراک مبردات است.

فصلی در بیماریهای خایه — ورمی که در آن پدید آمده، درمانش:

در آغاز کار آن است که با سلیق را فصد کند و خایه را با صندل و کافور با گلاب بمالد، سپس اسهال طبیعت کند با قرصهای بنفشه و قرصهای برمکی و

موضع مخصوص را با آرد باقلا و پیه کلیه بز ضما د کند ، و خوراک : آب غوره با روغن بادام است .

فصلی در باد فتنق — سبب آن فرود آمدن برخی از روده ها است و باد های

غلیظ که به خایه فرود آید ، برای فراخی مجرای آن باید مجرای فتنق را دستمال بست ، بستن محکمی و متلزم شود به خوردن سنجرنیا و معجون فرونج .

فصلی در افراط طمث و ضعف باه — افراط طمث درمانش فصد با سلیق است و اسهال طبیعت به حسب اصطمخیقون و خوراک : ملینات است و زیر باج و اما ضعف باه و هرگاه محروم را عارض گردد . باید دوغ چرب بنوشد و شیر یا شکر و زردبین به کار برد و ماهی تازه برشته شده اش بخورد و هرگاه این بیماری که به شخص مبرود پدید آید ، زنجبیل مربی بخورد و خندبیل ، و سیراک : تخم مرغ نیم برشته با فلفل بخورد و گنجشک های برشته کرده و شراب کهنه بنوشد .

فصلی در نقرس و عرق النساء — و درد مفاصل و گوژپشتی — سبب این

بیماریها یکی ست و آن دونوع نزله است ، هرگاه این نزله در مفصل ابهام پای افتد نقرس نامند و هرگاه در مفصل درک افتد عرق النساء خوانند و هرگاه در مفاصل فقرات پشت پدید آید حد به یا کوژی گویند و هرگاه در مفصل مطلقا واقع شود درد مفاصل گفته اند . و این باد دلائل حرارت است . درمانش : در این صورت فصد قیفال باشد و سقی دوهلیلله پخته و سورنجان و سنای مکی و شاه تره و تلطیف ، خوراک در آن واجب است ، و احتراز جماع و غذا ، مزورات به آب نخود است و هرگاه باد دلائل برودت باشد . درمانش : در هر هفته بی دوبار قی کردن است : بعد از خوراک خوردن تا قطع بلغم کند ،

سپس حب اصطخیقون و به کار بردن حقنهء حار و خوراک: آب نخود با روغن بادام است.

فصلی در ددالی و داء الفیل: بیماری دوالی عبارت است از عروق غلاظی پیچیده که بر پشت ساق پدیدار آید سبب خون سوداوی در آن ریزد درمانش: آن است که ابتدا به فصد با سلیق کند، سپس اسهال طبیعت به آنچه سوداء خارج گردد. و اما داء الفیل یعنی بیماری فیل بیماری است که عضو در آن کلان گردد به سبب ماده غلیظی که در پای ریزد، درمانش: قی کردن بعد از زمانی، سپس اسهال طبیعت به حب سورنجان به مراتب متوالیه و تلطیف خوراک تا تندرستی باز گردد.

=====:

مقاله نهم

در بیماریهایی که به همه بدن عارض می شود

=====:

فصلی در سعه -- یعنی سیاه شدن صورت و غیر آن که در عرف

مردم ماه گرفتگی گویند . سبب آن تکاثف مادهٔ رطبه در ظاهر بدن و جهات است . درمانش : فصد از قیفال و عروق سر و تنقیهٔ بدن باد و هلیله اف تیمون و شاه تره است و اصلاح خوراک و مالیدن موضع این بیماری به روغن کنجد و موم عسل و خوراک و نان سفید و گوشت سبک است .

فصلی در بهق و برص و جذام -- و آن بیماری ست که سیاهی در

همه بدن پدیدار گردد درمانش : قی کردن با عصیر ترب رسکنجبین است و هرگاه کافی نبود شربت ایارج لوغاریا بنوشد یا از ایارج جالینوس و برسیاهی های بدن ذراریخ خیسیده در سرکه کهنه بمالد و تلطیف خوراک کند و همین داروها را در بیماری برص به کار برد و اما جذام یا خوره درمانش : فصد است . سپس اسهال به آنچه سوداء مره بعد اخری بیرون رود ، و هرشب به تریاق افاعی خیسیده در شراب به بدن خود بمالد و شیر بسیار بنوشد و هرروز به روغن بنفشه مسلط کند و روغن کدو و خوراک : شوربا است .

فصلی در حكه و جرب — هرگاه این بیماری خارش و جرب با دلائل

حرارت باشد ، درمانش: فصد از رگ اُكحل است و اسهال طبیعت است، به حب صبر و هلیله زرد و گل و مصطکی و خوراک: نان سفید با گوشت سبک مانند: گوشت مرغ . و از جماع کردن و شراب نوشیدن و از بسیاری حمام رفتن بعد از تنقیه بدن خودداری کند .

فصلی در شری و حصف — درمان شری با خوردن طبیح هلیله زرد

حاصل می شود و اخراج صفراء به نرمی و فصد در قسم سوی و ترک خوردن گوشتها و خوراک: عدس با سرکه است و اما حصف: سببش ملوحت عرق و اندکی اغتسال و از هوای حار پدید آید و درمانش: صفراء را اسهال آورند و جاهای سرد به سر برده و موضع بیماری را به تخم بطیخ مقرر ساییده شده با گلاب بمالند .

فصلی در حصبه و آبله و ثالول — علامت حصبه دانه هایی ست سرخ

پراکنده در بدن مانند دانه های جاورس و آبله دانه هایی است بزرگ سرخ مائل به سفیدی . درمان این دو فصد و حجامت است و سقی آب جو و آب انار می خوش با روغن گل و سقی سویق جو با گلاب سرد و بعد از تلپین طبیعت سقی آب جو با طباشیر محلوله به تخم حمص است: سپس آب انگور ثعلب با شکر . و اما ثالول: علامتش دانه هایی ست خرد سخت و محکم و مستدیر و آنرا انواعی ست برخی منکوس است و برخی به شکل میخ است با سر کلان . درمانش: خوردن طبیح افتیمون و سقی لوغاریا یا ایارج روفس است .

فصلی در ورم هاست . — هرگاه ورم در عضو مجاور به اعضای رئیسه

نباشد ، واجب است که ابتداء در درمانش به آنچه از آن ست کرد ، سپس در خلط محلات متدرجا" تا دقت انتهای آن . سپس اقتضاء به محلات هنگام

انحطاط. این ورم یا دموی یا صفراوی یا سوداوی یا بلغمی. علامت ورم دموی یا خوتی. سوزش و حرارت موضع مخصوص است و سرخی رنگ و ضربان و اما صفراوی علامتش: سوزش و زیادی حرارت ملمس است و درمان این دو نوع: فصد است، سپس اسهال طبیعت به طبیخ هلیله و آب فواکه است، این در صورتی ست که در بدن اخلاط غلیظی باشد. سپس با روغنهای مبرد آنجارا می مالند. و هرگاه این ورم سوداوی باشد، علامتش: صلابت موضع است و برودت ملمس و سیاهی رنگ، درمانش: اسهال طبیعت به آنچه سودا را بیرون آورد، و هرگاه بلغمی باشد علامتش: سستی ورم است تا اندازه که انگشت در آن فرو رود و سفیدرنگ است و ملمس سرد و درمانش: اسهال طبیعت به آنچه بلغم را بیرون می کند.

فصلی در سرطان و خنازیر — سرطان ورمی ست سخت که برای آن

ریشههایی ست بسیار به ریخت پاهای خرچنگ، تولدش از احتراق ماده صفراویست درمانش: فصد رگ از احکل و اسهال متواتر طبیعت به طبیخ افتمون و پرهیزکردن از خوراکیهای حاره که مولد سوداء است مانند: عدس و بادنجان و پنیر و گوشت ماهی و گاو و خوراک: گوشت بره و مرغ است و شراب کهنه. و خنازیر ورمی ست مانند: گوشت که بیش تر در گردن پدیدآید سببش سوء هضم و تخمه است و درمانش: تقلیل خوراک و ترک شام خوردن و تعدیل شرب باد سپس اسهال طبیعت به آنچه بلغم را خارج سازد و اصلاح مزاج دماغ با معجون های مقوی و مالیدن عضو معلول به محلات و متضجات تا بهبودی حاصل گردد.

فصلی در حمیات یا تبها — حمی حرارت غریبیهی ست که در دل

افروخته می شود، به واسطه روح و خون و شرابین در همه بدن پدید آید، و در آن افروخته گردد. اما زیان به افعال طبیعی نمی رساند و اجناس آن

سه است: حمی روز و حمی دق و حمی عفن. پس این حمی یا تب یا زمانش کوتاه است یا دراز و هرگاه کوتاه باشد آنرا تب روز گویند و هرگاه دراز باشد یا مادی ست یا مادی نیست، پس هرگاه مادی نباشد آنرا تب دق گویند که در برخی اعضای اصلی عارض می شود. و هرگاه این تب مادی باشد، ماده اش یا داخلی عروق است یا خارج از عروق، هرگاه داخل عروق باشد منقسم به سوی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی می شود و هرگاه خارج از عروق باشد قسمت به صفراوی و سوداوی و بلغمی باشد.

و اما حمی یوم یا تب روز، همان است که از نشستن در آفتاب یا

راه رفتن در ایام تابستان یا از خوراکیهای حاره یا از خشم سخت یا رنج یا تعب بسیار پدید آید. و نیز این تب از فکر کردن بسیار و بی خوابی در شب یا خشم و حرکت مفرط یا درد و رنج حاصل می شود، زیرا همه اینها موجب تب روز می شود. درمانش شربت های سرد مانند سکنجبین شکری و شراب صندل و شراب تمر هندی و ایوب بارده آمیخته با گلاب سرد شده با یخ است. و شایسته است که گرمابه معتدل رود پس از دور شدن تب با آب نیم گرم شست و شوی کند و خوراک را تلطیف کند در روزی یا دو روز.

و اما حمی دموی که تب مطبقه گویند، برای آنکه همیشه از بیمار

جدا نگردد و علت آن یا از عفونت خون است یا از بسیاری و غلیان آن؛ درمانش: فصد است و اخراج خون بسیار و تبرید مزاج به آب انار با شکر اندک و آب جو با انار ترش و هرگاه طبیعت خشک باشد آب اجاحی و عتاب و تمر هندی طبر زد بنوشد. و خوراک وی مزوره ماش مقشر و کدو با روغن بادام است، و هرگاه معتدل باشد. خوراک: عدس با ترشی و آب غرره با روغن بادام است.

واما حمی صفراوی که داخل عروق است آنرا تب محرقه گویند.

این به سبب اخلاط صفراوی که داخل عروق شده که در نواحی قلب است و دوری آن دشوار است و تب لازم نیز گویند. درمانش: فصد و اخراج خون به اندازه نیاز است و اسهال طبیعت به آب اجاصی و تمر هندی و شیرخشت و باید سحرگاهان مرتب قرص کافور خورد و آب جو را هنگام برآمدن آفتاب.

واما حمی صفراء یا تب صفراوی که خارج از عروق منقسم به خالص

و غیر خالص می شود آنست که مدتش به اندازه دوازده ساعت نمی شود و این تب دائر است و غیر خالص تبی است که نوبت آن دوازده ساعت است و این را شطر السعّب نامند. درمان هر دو نوع فصد است. و هرگاه در خون کثرتی پس از نضح یافت شود و قی کردن هنگام نوبه با آب فاتر و سکنجبین و اسهال طبیعت با آب فواکه و تمر هندی و خیارچنبر و مانند آنها و در روز آسایش به بیمار، روز آب جو دهند شبانگاه نیز.

واما تب بلغمی که درون عروق باشد، درمانش: فصد

است سپس اسهال طبیعت به آنچه - انغم را بیرون آورد، و مطبوخات و حبوبی که از ترید و غاریقون گرفته شده و از قی کردن در هر نوبه گزیری نیست و خوراک: آب جو است و اما تب بلغمی که خارج از عروق است، درمانش: تنقیه معده است به آب شربت و سکنجبین بزوری و جلنجبین و خوراک آب جو و آب نخود با روغن بادام.

و اما تب سوداوی خارج از عروق و داخل آن همان

ربع است، جز آنکه نخستین تب ربع دائره نامیده می- شود و درد بین ربع لازمه و وجود آن جدا " نادر است. واجب در آن فقط قوت رعایت گردد تا به منتهی رسد، زیرا آن از بیماریهای مزمنه

است ، هرگاه پزشک حاذق باشد و تدبیر مد اوایش درست برآید سالی می کشد تا به بودی حاصل گردد ، بسا که تا دوازده سال یا بیشتر به طول انجامد و نیاز به این تب به انضاج بیشتر از غیر آن است ، زیرا ترقیق خشک زمینی دشوارتر است از ترقیق رطبی ، و مادامیکه که علامات نضج آشکار نشده بیمار باید فراریج خورد و سقی روز نو به سکنجبین با آب فاتر است و بیمار را از خوراک پیش از توبه بازدارند و هرگاه آثار نضج در وی پدید آید واجب است سقی طبیخ هلیله سیاه و تمر هندی با خیارچنبر و ترنجبین و واجب است عنایت مصروف به ادرار بول وی گردد با آب کرفس و رازیانه و هرگاه مدت حدت تب سپری نشود ، به بیمار حب غافث دهند و خوراک فراریج باشد .

و اما تب مرکب چنانکه معلوم شده تبی ست که در آن دو خلط یا

بیشتر فراهم گردد و این ترکیب گاهی از اصناف داخله در اجناس به قاعده است مانند ترکیب تب دق یا تب عفونی و گاهی از اصناف متفقه در جنس قریب است چون ترکیب اصناف از تبهای عفونی مانند : تب غب یا بلغمی و گاهی از اصناف متفقه در نوع است مانند دو تب غمب و دو ربع و سه ربع : و ترکیب با ترکیب مداخله است و آن چنان است که یکی از این دو به دیگری درآید باید طریق مبادله مثلاً " یکی برود یکی بیاید یا به طریق مشارکت باشد که باهم بیایند و باهم بروند .

خلاصه این تب مرکب همان است که ادوار آن مختلف گردد و احوال محموم نیز مختلف گردد تا آنجا که این بیمار روزی بهتر است و روزی بدتر علامات و دلائل طبعا" نیز مختلف گردد به حسب عوارض ظاهری .

و اما تب دق نشانش آنست که پس تبهای متطاولة پدید آید و

علامتش : گداختگی گوشت : بدن است و سقوط نیروی بیمار و رقت صوت او و فرورفتگی دو چشمانش و سرخی دو گونه اش . هنگام خوردن درمانش : آن

است که بیمار ملزم به خوردن آب جو شود و هرروز به گرمابه رود و آسایش در هوای بارد و رطب و نشستن در آب فاتر و مالیدن روغن بنفشه به بدن و پیوسته به سینه خود دستمال تر شده به گلابی که در آن صندل و کافور سرد شده به یخ بگذارند و خوراک: ماهی بریان و پنیر تازه و کاهو و خیار و خیار زرد و این بیماری را درمانهای دیگریست که از نگارش دراین مختصر خودداری شد.

=====

مقاله دهم در نیروی خوردنیها و نوشیدنیهای متعارف

=====

فصلی در حبوب

(گندم) - حار و رطب در درجه اولی ست و قولی ست که

معتدل در رطوبت و یبوست است و بهتر آن تازه می باشد که مانده در صلابت و سستی ست و عظیم و خوب و سفید و از حبوب مانند برای انسان است (جو) بارد در درجه اول است؛ از حیث غذا و کمتر از گندم است و زودتر تحلیل می رود و آبش از جهت غذایی از سویقش بهتر است. (جاورس) بارد و درجه اول و یا بس است و آن معرب کاورس است، در درجه ثانیه است. و قابض و مجفف و دردها را تسکین می کند. سود آن بی نهایت است و بطیء الهضم (نخود) حار رطب است. در درجه اول است (عدس) بارد در درجه اول و یابس در درجه ثانیه است. (باقلا)؛ بارد یابس در درجه اول است. حلبه یا (شنبلیله) حار و در درجه ثانیه و یابس در درجه اولی ست.

(ماش)؛ بارد رطب در درجه اولی ست نیکو کیموس مخصوصا "

مقشر آن و این قریب از باقلاست اما کمتر است از آن از جهت نفخ و غذاء.

(لوبیا) حار و رطب است .

(برنج) : حار و قابض است در درجه اولی سمس یا

(کنجد) : حارلین است و در درجه اول .

(خشخاش) : بارد در درجه اولی ست و یابس در درجه ثانیه

و (تخم کتان) : حارلین است و قولی ست که حار در درجه اولی و معتدل که دریوست و رطوبت است و اما برای معده ردیست و نیکو است در آرامش درد .

(شاه دانه) : حار یابس درجه ثانیه است .

فصلی در گوشت‌ها و تخم‌ها

(گوشت گوسفند) : حار و رطب است مگر گوشت بز که بزرگوار است و بزرگوار است.

(گوشت گاو) : بزرگوار است و بزرگوار است.

(گوشت گوساله) : معتدل است.

(گوشت جانور بزرگ) : گرم‌تر است و خشک‌تر از گوشت‌های جانوران اهلی است.

(گوشت گنجشک‌ها) : حار و رطب است.

(گوشت پرندگان آبی) : ابر و رطب از گوشت‌های غیر خود از پرندگان است.

(گوشت ماهی تازه): بارد و رطب و سریع الهضم است .

و اما (تخم مرغ): زردی آن حار و سفیدی آن بارد است و تخم

هر مرغی مناسب با آن مرغ است از حرارت و برودت .

فصلی در لبنیات

هر شیری از سه جوهر مختلف فراهم شده و آن: آب و پنیر و چربی است. (قسم آبی) آن ملحق به اخلاط غلیظه است که روان کننده برای شکم است و (ماده پنیری) آن مولده برای خلط غلیظ و سدها در کبد است در کلی و مثانه و (چربی) آن نزدیک از اعتدال به حرارت و رطوبت است. و هر جانوری که مدت حمل آن نزدیکتر از حمل انسان باشد شیرش نیز بهتر خواهد بود. همه شیرها بارد و رطب است مگر شیر گاو که ابرد و رطب از شیر گوسفند است و حار و رطب است. کره: اقل حرارت از روغن است. (پنیر تازه): بارد است و (پنیر کهنه): حار و یابس و حریف حار یابس است.

فصلی در بقول یعنی سبزیها

(کراث) یا تره در آخر سوم است . و محلل برای نفخ است . و طبیعتش حار یا بس است . خوردن آن بعد از خوراک مانع از ترش شدن طعام می کند و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتاح سدهء جگر و مقوی کمر و قوهء هاضمه و منی قصبهء رئه است و آبش به اندازهء سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه است و بانگبین برای همهء بیماریهای بارد و رطب سینه و با ماء العسل جهت سموم سودمند است و مطبوخ آن با جو برای ریه و درد سینه مفید است و عصارهء خشک کردهء آن مسهل خون و به سرکه پروردن مفتاح شدهء جگر و سپرز و رافع قولنج .

(پیاز) : حار رطب است ، و در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک است و گویند : در چهارم گرم است و با رطوبت فضلی و مفتاح سده و مقوی

شهوت، مخصوصاً پخته آن که با گوشت چرب باشد و رافع گزند و هوای وبائی و طاعون و اختلاف آنها و مد ربول و حیض و شکننده سنگ در کلیه و مثانه. و روایت شده پیاز بخورید که سه سود بزرگ دارد گند دهان را خوشبو کند و لثه را استوار سازد و آب کمر را افزون گرداند و کار سپوختن را نیرو می بخشد.

(سیر): حاریابس است و در آخر سوم گرم و خشک است و گویند در چهارم گرم است و با رطوبت فضلی و محلل و مدر حیض و بول و عرق و مفتاح و جالی و جاذب و مخفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت آن مانند به حرارت غریزیست و ملطف و رقیق کننده خون و با قوه تریاقی و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن آنست و جهت گزیدن سگ دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریخی و نسیان و ربو و سپرز و بادهای تهیگاه و در مرطوبین محرک باه و مولد منی است و در محروبین مجفف آن و معطش.

(کاهو) بارد و رطب است، در آخر دوم سرد و در اول تر و شیرد آن نیم درم با سرکه و آب مسهل خلط مائی و مالیدن آن باروغن گل سرخ برای درد سر و اکلیل آن جهت قروح رطبه قرنیه و جلای چشم نافع است با شیر دختران خواب آور است و برای درد چشم و سفیدی آن و برص نافع است و آشامیدن و مالیدن آن به جهت زهر گزدم و رتیلا سودمند است و برگ و ساق آن در افعال مانند خشخاش مفید است. سرفهیی که از گرمی و خشکی باشد و دور سازد و با سرکه خوردن آن برای اشتها آوردن نافع است و بسیار خوردن آن مضر باه و مولد ریاخ است.

(اسفناج) : معتدل در حرارت و برودت است . بستانی آن معروف و

در آخر اول سرد و تررگویند معتدل است و ملین طبع و باقوه جالیه و رادعه و زود هضم تر و بی نفخ تر از سایر سبزیهاست و جهت همه بیماریهای سینه و التهاب و تبهای حار و درد شش و سل سودمند است و عصاره آن باشکر برای یرقان و سنگ دشواری بول نافع است و پخته آن برای درد سر و کمر درد و لذع اخلاط مراری خوب است و خام آن برای درد گلو و طاه و پخته آن با باقلا جهت نزلات حاره مجرب است .

(کرفس) : حار یا پس است : و مقوی و اشتها آور و از آن جهت که آهک

بسیار دارد از تحلیل رسوبات بدن بسیار مؤثر است و چون مواد مسموم را بیشتر از راه مسامات و به واسطه عمل تفریق خارج می کنند آنرا از دسته سبزیهای حار گفته اند . کرفس را برای املاحی مانند پتاسیم و سودیم و ویتامین = و ب و ث می باشد : چنانکه آب کرفس را روزی یک لیوان بیاشامند و تا یکماه ادامه دهند در درمان روماتیسم بسیار نافع است و شیرد برگ کرفس برای درمان تبهای مالاریا تجویز شده باین ترتیب که هر روز سه بار و هر باری ۲۰۰ گرم در فاصله معین خورده شود .

(ترخون) : که معرب آن طرخون است : حار یا پس است : در سوم گرم و

خشک مجفف و مقوی معده و مخدر و مقیر ذائقه و مشهپی و خوشبوکننده دهان و محلل بادها و اخلاط لزجه و مفتح سدها و مصلح هوای وبائی و طاعونیست و خاییدن آن جهت قلاع نافع است و بسیار خوردن آن محرق خون و قاطع باه است و مصلح آن سبزیهای بارد است و فحش سینه و مصلح آن انگبین است .

(نعناع): حار یا بسا است: لطیف‌ترین سبزیهاست و در همه افعال

قوی‌تر از پودنه و در آخر دوم گرم و خشک و به غایت مقوی معده و دل و قوه ماسکه و هاضمه و قم معده و مفرج و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارد بادهای معده و محرک باه و آروغ‌کشنده اقسام کرم شکم و آب آن با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن قواک و غثیان و قی و هیضه و مشهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و درد دل و جهت درد سینه و پهلوی نافع است.

(برگ چقدر): بارد و رطب است، و به عربی ورق السلق نامند، جرم

آن حابس طبع و مائی آن ملین و قلیل الغذاء و مفتوح و مقطع بلغم است و جهت رعشه و تحریک باه موافق بهترین اجزای آب برگ و ساقهای برگ بهتر از بیخ آن است. خوردن آن با سرکه و خردل که طبخ شده جهت رفع سده طحال و برای درد گرده و مثانه و امراض نشیمن نافع و آب آن با ادویه مسهله معین اخراج بلغم است و برای مفاصل و نقرس سودمند است.

(مرزه): گیاهی است از نوع بادرنجبویه، خام و پخته آن خورده

می‌شود، و به تازی صعتر نامند، در آخر دوم گرم و خشک. مجفف و محلل بلغم و ملطف اغذیه است: و خوردن با ماست برای دفع قولنج سوداوی مستمری از مجربات است.

(گشنیز): باک‌زبره: بارد و رطب است بری و بستانی آن مرکب القوی

است و نزد بقراط سردی و خشکی آن در دوم است و جالینوس و ابن سینا گرم دانسته‌اند، تازه آن با اندک حدت و قاطع باه و نعوظ است و سی مثقال از آب آن کشنده و هفت مثقال از آب آن با شکر مشهی و مذموم و مانع تخمه و صعود بخار به دماغ است مخصوصاً "باسماق و جرم آن مسکن صفراء و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع از لاق معده است.

(شاهی) یاترتیزگ: حاریابس است، و به عربی جرجیر نامند. مدر

شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصات و مولد منی و محرک جماع و ضاماد آن با زهره گاو جهت ازاله زخمها نافع است و خوردن آن ناشتا جهت رفع بدبوئی زیربغل سودمند است، مصلح و مورث و سده و مبخر مظلّم چشم و مصلحش کاسنی و سرکه است، و تخم آن در خواص مذکوره قویه است از آن و با آب گرم مقئی بلغم و با زرده تخم مرغ نیمرشته برای تحریک جماع مؤثر است.

(بازروج): حار و رطب است. شاید همان بادرنگوبه باشد گفته اند گیاهی

است خوشبوی از تیره پودنه و دارای شاخه های باریک و برگ های دنداندار و گل های بنفش. آنرا مانند سبزی می خورند. در طب نیز به کار می رود.

(شوید) یا شبت: حاریابس است: محلل و منضج و مدر بول و حیض

و ریشه و تخم آن در این فصل قوی تر و مسکن به معص. و مفتح سده و هاضم و با تریاقیه و جهت یرقان و بیماری های بلغمی به قواق و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منبع فساد خوراکیها و جهت بیماری های آلات تناسلی سودمند است و با غسل برای سموم و اعانت قی را آب مطبوخ آن و تخم آن مسکن معص، محلل نفخ اقطار بدن و رافع غثیانی که از جوشیدن طعام باشد.

(کاسنی) یا هندباء: بارد رطب است: مفتح سده ها و مقوی جگر و

مسکن حرارت و خون و تشنگی و صفراء و التهاب معده و موافق جگر حاره بارد و رافع سده آن و سقی مجاری بول و گرده و آب برگ آن با آب رازیانه بهترین ادویه یرقان سده پیست: چون آب آنرا بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تب های کهنه و تقویت معده و رفع تعفن رطوبات و

گل قند برای تب ربع نافع و چون با قدری رازیانه و کشوت بجوشانند اسهال آن زیاده می شود و مالیدن آن برای اورام حاره و درد چشم و با سرب ساییده و روغن گل سرخ برای سرطان سودمند است .

(ترب) و (برگ حب رشاد) : حاریابس است ، و در بول و بعد از خوراک هاضم و مخرج بادهای و محرک آروغ و با اندک تلپین و نیکوکننده رنگ صورت و مداومت خوردن آن باعث روپیدن موی که ریخته باشد و آب آن مفتاح سدها و معین قی خصوصا" با غسل و مطبوخ آن جهت سرفه مزمن و تلطیف غلیظ و احساس حیض و رفع ضرر و خطر مفید است و اکثرا آن مولد شپش است و گویند بعد از خوردن آن هرگاه گژدم بگزد در آن محسوس نگردد و آب آن کشنده گژدم است مالیدن آن بر بدن مانع نزدیکی حشرات است ، آب شاخه های آنرا که بدون برگ گرفته باشند به اندازه یکوقیه برای اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند مخصوصا" با سکنجبین و آب برگ آن به قدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زردآب و استسقاء نافع است . برگ حب رشاد شاید همان شاهی می باشد و الله اعلم .

(خرقه) یا بقله الحمقاء : باردی . و گویند در دوم تراست آب آن

مسکن حدث صفراء و خون وقاطع نزف الدم و نفث الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصات و ادرار کردن بول و حرقه آن و بواسیر و نواصیر و حرارت جگر و تبهای حاره و رنح حب القرع و درد مثانه و قرحه امعاء و تبرید دماغ و درد سر حار نافع وضاد آن با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب برای ثبور سرد با آرد جو برای مقدمه شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغ و جرب و خارش سودمند است .

(کدو) یا قرع ویقطین : سبز و زرد آن هر دو در دوم سرد و تر به عبارت

دیگر باردورطب است، ملین و مفتوح و مدربول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذاء آب مطبوع آن و آنچه به خمیر گرفته در آتش تون و تنور گذاشته باشند با غسل و اندکی نظرون مسهل به اعتدال صفراء است و برای اخراج صفرای سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و رمده و درد سری که از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد کرده و امعاء مفید است.

(پودینه) یا فودنج: حاریابس است. و گفته اند: در اول سوم گرم و

خشک است، و به غایت ملطف و مدر عرق و حیض و مسهل سوداء و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران و محلل بادها و برای استسقا و یرقان و اخراج شیمه و قواق و غشیان و تنقیه فضول معده و سینه و کزاز و سوزش معده و خارش جهت سرخ کردن عفو و رفع سپرز و جذام و آثار سیاهی پوست و بوی آن برای غش و اخراج جنین سودمند است.

(حماض): یا حماض جبلی یا حماض شهری یا حماض بستانی یا حماض

مائی یا حماض البقر نوعی سبزیست که ملوحتی داشته باشد و طبیعتش باردیابس است.

(شوٹ): حاریابس است، گیاهی ست مانند ریسمان باریک بی برگ

و ساق و مائل به زردی و تیرگی و بر خارها و گیاههای رود، در اول گرم و در دوم خشک، مفتوح سده احشاء و مدر بول و حیض و شمیر و عرق و مقوی معده و جگر و رافع فضلات متعفن و ملین طبع و جهت تبهای کهنه و یرقان نافع است.

(بلقه یمانی): نوعی سبزیست، طبیعتش: باردورطب است.

(بادنجان) : حاریابس است ، منقول است که بادنجان ، در درازا از

میان می برد و خود موجب دردی نمی شود ، بادنجان برای دفع اخلاط سپرز مفید است و در بیماری صفراء زبانی ندارد ، در خوراک شناسی گفته اند : بادنجان خوراکی ست که با اکثر امراض سازگار است ، معده را تقویت می کند صلبه های بدن را نرم می سازد و چون با سرکه آمیخته گردد مدربول است و پخته اش در طحال و اخلاطی که در آن جمع می شود بادنجان مدروملین و قلیل الغذاء و کثیر الفضول است طبعش گرم و خشک است و مصلح آن روغن برای کسانی که به بیماری قولنج گرفتار هستند زیان دارد ، کسانی که سوداوی و گرفتار به امراض پوستی و خارش پوست هستند از آن پرهیز کنند .

(لبلاب ربیعی) : بارد رطب است ، همه اقسام آن از کثیر و صغیر

شیردار است و مرکب القوی و نزد جالینوس در دوم سرد و خشک است و نزد ابو حیان بن ماسویه گرم است و آن مفتوح سده و ملین طبع و محلل و آب آن مسهل مره الصفراء است و چون بجوشانند تنقیح آن غالب و اسهال آن کمتر است و آب افشوده آن به عکس است و برگ کبیر سفید آن حبل المساکین نام دارد و جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و درد سر و بیماریهای سینه نافع است .

(لبلاب خریفی) : گفته اند طبعش حاریابس است و قطاع بلغم است .

و اما ریشه سبزیها : ترب حاریابس است و قطاع بلغم است .

(کلم) : مرکب القوی و با رطوبت غلیظه و قوه مفتحه و محلله و

مبھی و مدر بول و با خاصیت محلل و مولد سوداء و مضعف دماغ و مبخرو ردی الغذاء و مسدد و در سائر افعال مثل کرنب است . پختن آن در روغن

بادام و زیتون و ادویه لطیفه و مائیه آن مانع مستی و تخم آن مفسد منی است .

(زردک) : حاریا پسراست : مبہی و ملطف و مدربول و مفتوح سده جگر

و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر
در اخراج حصات و مربای آن به غایت مبہی و مقوی احشاء رحم و هاضمه و
پرورده آن به سرکه و نمک برای سپرزنیکو و مقوی معده و جگر بارد و برگ
آن برای آکله و جرم آن بطیء الحضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش
ادویه حاره هرگاه جزوی از آن باتخم شلغم در جوف ترب در زیر آتش طبخ
دهند برای اخراج سنگ گرده و مثانه و عسربول مجرب دانسته اند .

فصلی در میوه‌های تر و تازه

(انگور) حار و رطب و مسهل برای طبیعت است، اما حشو

و پوشش باردیابس در مرتبهٔ ثانیه است و آن جیدالغذاء است و مقوی بدن و گفته‌اند: انگور پی را محکم می‌کند، درد را دور می‌سازد و روح را با نشاط می‌گرداند. نقل است نوح یا پیامبر دیگری از غم به خدا نالید فرمان رسید که انگور بخور. انگور سه عمل سودمند و مؤثر دارد: مسهل و ملین معده است، پاک‌کنندهٔ خون و مغذی بدن است آب انگور نیروها را تجدید می‌کند. دوران خون را تحریک می‌سازد، ترشیدگی‌های معده را دور می‌گرداند. در بیماری‌های کبد و کلیه سودمند است.

انواع تب‌های مختلف را مداوا می‌کند، در بیماری سوء هاضمه و نفرس و امراض قلب و صفراء و باد‌های دردناک و بواسیر سودمند است. شدت وحدت بیماری سل و سرطان و گزند آنها می‌کاهد و دارای ویتامین الف و ب و ث است.

(انجیر) : حار و رطب است ، گفته اند : انجیر بوی دهان را دور می کند . بخارات جگر و معده را فرو می نشاند ، استخوان را محکم می کند و موی را می رویاند درد را نابود می سازد و عارضه بدی پدید نمی آورد تا نیازمند به درمان باشد .

انجیر دارای مواد خوراکی و مواد شکرست که فائده اش در بدن آشکار هاضمه را به وضع خوبی تحریک می کند ، افزارتن را منظم می سازد و بدن را نیرومند می گرداند و صورت را شاداب می کند . عضلات را به نشاط می آورد و چون هنگام شام خوردن خورده شود . گردش روده ها به نظم در می آورد و بدن را خرم می دهد . آنچه هم لذت بخش کام است و هم خوشر ده در طعام ، و هم در تندرستی بدن است و هم انبساط جان ، در معالجه کبد و تصفیه خون سودمند . در مورد سل و سرطان بسیار مفید است . انجیر گرم و تر و برای درد سینه و سینه و سرفه و بیماری سپرز نافع است لیک برای دیدگان و شکم و افراط آن زیان آور است و مصلح آن کرفس است .

انجیر سرشار از ویتامینهای آ ، ب ، ث و دارای مواد چربی آذینه قند ، آهن کلسیم است ، اگر در شیر بجوشانند جوشانده ایست که غرغره آن برای تورم لثه های دندان سودمند است . (انجیر) نیروی جماع را افزون گرداند تا زیان بیماری سفلیس را با خوردن انجیر و بادام و خودداری از چیزهای دیگر درمان می کردند . خشک آن التهابات ریوی و تهییجات مجاری ادرار را سودمند است .

(گردگان یا جوز) . مغز آن در دوم گرم و در اول خشک و بارطوبت

فضلیه و ملین طبع و محلل و مقوی جماع و مانع تخمه و خوردن ده مثقال آن که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند محرب است و بریان کرده آن با پوست جهت سرفه ای که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه آنرا چون ناشتا بجایند و بمالند جهت تشنج بارد و یابس اوتار ساق و قوبای کودکان و غانغزا

یا که ورمی ست مؤدی به مرکز عفو سودمند است . برای حمزه و غرب و التوای عصب و داء الثعلب و ورم پستان و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت است . و مخرج کرم معده و ضما د آن با نمک و عسل و پیاز برای گزیدن سگ هار و حمل مغز محرق آن با شراب برای منع ادرار حیض و خوردن مغز آن ناشتا باعث سهولت قی با انجیر و سداب قبل از سموم بخورند موجب عدم تأثیر سم و بعد از آن سبب رفع سم است و بسیار خوردن مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و ثبور دهان گردد و مصلحش آب انار است .

(خرمای تازه یارطب) حار و رطب است ، در خرما شفایی از سمومات

است و دردی از آن تولید نمی گردد ، هر که هنگام خفتن هفت دانه از آن بخورد کرمهای معده اش کشته می شود . در خرما سودهای بسیاریست . بدن را گرم و کوشا می کند زمین تن را بارور می سازد . اما مولد خون غلیظ است اگر آنرا شکافه میان آن شیر بریزند در مورد ضعف باه نافع است و آنرا تحریک می کند . در التهابات روده و معده سودمند است برای درمان سرفه خرما نارسیده و ترش در جریان خون و پیشگیری از اسهال و اصلاح لثه های دندان بسیار مؤثر است . خرما در بیماری سرطان اثر خوبی دارد متضمن ماده (مانگزیم) است که میان آن و درمان سرطان استواری برقرار است و نزد اهل تتبع تقریباً ثابت شده که خرما خوران کمتر به بیماری سرطان گرفتار می شوند . خرما کثیر الغذاء و دارای ویتامین : ب ، ث و قند و سلولز و مواد آلبوم بنوئیدی املاح معدنی ست و به سبب داشتن منیزیم ضد سرطان است .

(گلایی) مدرملین است ، درد مثانه و شکم را سبک می کند . گلایی در هر

صد گرم دارای ۱۰ ویتامین ب - ۲ و ۴۸ ویتامین ث . می باشد . اضافه بر آن مقدار زیاد دیگری از املاح مغذی مانند آهن و منگیز و اندکی کلروکلیسم وارد . برای بیماران قند بسیار نافع است ، ترشح بذاق دهان افزون می سازد

و سبب آسانی کارگوارش می‌شود. تا نن و املاح معدنی پتاسیم که در گلابی موجود است، اسید اوریک را به هر اندازه که زیاد باشد حل می‌کند به همین جهت برای آنان که گرفتار به رماتیسم و نقرس و درد مفاصل هستند بسیار مفید است و آنان که دچار فشار خون هستند هرگاه به طور مرتب گلابی بخورند خون ایشان تصفیه شده و نتایج گرانبهایی خواهند یافت.

(به): بارد و یابس است، شیرین آن دربرودت قریب به اعتدال و

در آخر اول تر و مدربول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و مالیدن آب آن که گرم استعمال کنند برای رفع تهیج اطراف و سوء القتیة مجرب است. و ترش آن در اول سرد و دردوم خشک و در تقویت معده و هم قوی تر از شیرین است و جرم هردو قابض و اکثار آن مهمل و بعد از غذا و حابس طبع حار المزاج است در خلای معده و بوییدن اقسام آن مفرح و مقوی قوت‌های حیوانی و نفسانی و خوردن آن برای تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و برانگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و فم آن و برای یرقان و درد سر مزمن و نزلات و منع صعود بخارات به دماغ و دل.

(آلوی): بارد و رطب و ملین طبیعت است، به تازی اجاص و به

فارسی آلو بخارانیزگویند اگر چه شامل اقسام آلوی زرد و سیاه و آلوجه و آلوی ترش جنگلی و شاهلو و آلوی سرخ است لیک مراد از آن آلوی سیاه بزرگ است. در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مهمل صفراء رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و برای تب‌های حار و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل آن در دو رطل آب به نصف رسد با قدری شکر مهمل خوبی و بی‌گزندا است و موافق سینه و مثل سایر ترشیها مضر به سعال نیست و چشیده آن مرطب معده و برای قی و غثیان حاره

مفید و غرغره به طبیح برگ و بیخ آن ورم لمعات و رفع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان مجرب است و مضر دماغ و مصلحش عُنَّاب است.

زردآلو: بارد و رطب است، و بهترین آن شیرین و پر آب و کم جرم

و خشک آن بهتر از تازه است و دردوم سرد و تر و مفتوح شده و ملین صلابات و شیرین آن ملین طبع محرورین است مادام که در معده فاسد نشود و برای تشنگی و التهاب معده و تسکین غلیان خون و صفراء نافع و رافع آروغ مخصوصا ترش آن و خیسانیده خشک آن چون صاحب تب حار و بارد از آن خورد آب گرم و غسل بعد از آن بنوشد و قی کند اخلاط کراشی و زنجاری دفع شده رفع تب گردد و از خمریات شمرده اند و هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود، از اینروى مداومت بر آن باعث برص دانسته اند و آن سریع التعمین و نفاخ و مولد آروغ ترش و مضر مبرودین و مصلحش شکر و انسیون است در جمیع امزجه و خوردن آن بر بالای طعام و خوردن آب به غایت مضر است.

(سیب): شیرین آن در اول گرم و دردوم سرد و خشک و ترش شیرین

آن که می خوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع آن مقوی دل و دماغ و جگر و برای خفقان و عمر النفس نافع است و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله به صفرائی که در معده باشد و اکثار خوردن آن تبهای مرکب و نسیان و مولد بادهایی است و مصلحش اغذیه لطیف است خوردن و بوییدن آن مفرح و مقوی قلب و دماغ و کبد است ضعف دهان و معده را درمان می کند. اشتهای خوراک آورده پخته آن سرفه را سبک و درمان می سازد. امراض پوستی را تخفیف می دهد. چشم را به خواب آشنا می گرداند. سیب در هر صد گرم دارای ۲۵ گرم ویتامین آ و ۱۵ ویتامین ب و ۲۰ ویتامین ث می باشد. خوردن سیب در ناشتا

در معالجه اسهال و وبای کودکان مؤثر است. سیب خوراک طبیعی و بهترین چیزی است که دندان را سالم و دهان را ضد عفونی میکند. در خطابیات گفته اند: سیب بخورید که حرارت را فرو می‌نشانند و درون شکم را خنک و تب را دور می‌سازد. و هرگاه مردم می‌دانستند که سیب چه خاصیتها دارد بیماران خود را به چیزی جز سیب درمان نمی‌کردند. تنها سیب است که از هر چیز خاصیتش زودتر به دل می‌رسد و آنرا خرم می‌گرداند: گرفتاران به تب سیب بخوراند زیرا چیزی برای ایشان بهتر از آن نیست.

خربزه: شیرین آن سرد و در دوم تر و شیرین آن به قدر شیرینی مائل به حرارت و بهترین آن شیرین کم آب نازک بی جرم است و بهترین. ناشیرین آن ملین است که خربزه گرمک نامند و مانند سایر اقسام سریع الاستحاله به خلط غالب معده و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت و برودت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتوح سده و جلای آن زیاده از سایر اقسام و مجموع خربزه مدربول و مخرج حصات و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و شیر و مجلل آنچه به آن رسد و مصلح حال کرده و قروح باطن و سریع الاستحاله به خلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش ناشنا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه است.

(هندوانه): در اول سرد و در آخر تر و مسکن حدت صفراء و خون و تشنگی و مدربول و ملین طبع و آب آن با غسل و زنجبیل برای قطع بلغم و با شیر برای امراض سوداوی و با تمر هندی برای صفراوی و جرب و خارش و با سکنجبین. برای تفتیح سده وادراربول و برقان و محرقه و اعانه به هضم و با شیر خشت و امثال آن برای تبهای حاره دافع خلط ردی الکیفیه که کم

مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش گل قند . و عسل و قند و امثال آن و در مزاجی که صفراء بسیار غالب باشد هندوانه برای لطافت مستحیل به صفرا می شود و در مبرودین موجب ضعف جماع می گردد .

توت سیاه: باردولین است ، شیرین آن را نبطی و ترش آنرا شامی

نامند و شیرین آن در اول گرم و در دوم تر و مدربول و ملین طبع و مولد خون صالح و مبهمی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انقباض شبیه به انجیر و مفتوح سدها و مصلح حال جگر و فساد سپرز و فربه کننده و مقوی پیه کلیه و برای آبله و حصه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله به خلط حاضر آن و مصلحش سکنجبین است و ترش آن در دوم و در اول خشک و قابض است و مصفی حدت خون و قانع

صفراء و رادع و مانع ریختن مواد به اعضاء و مواد حاره به حلق و زبان و مسکن عطش و اشتها آورنده و غرغره آب آن برای ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک آن برای قرحه امعاء و اسهال حار و رب آن نائب مناب آن و خشک آن مضر سینه و عصب و مصلحش عسل است . و توت سفید : معتدل الحرارة است .

(خیارزه): که به تازی قثاء گویند و به فارسی خیارزه است که خیار

دراز که خیارچنبرگویند . در آخردوم سرد و جوف آن مسکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ کلیه و مثانه و برای التهاب معده و جگر سفید . و تخم آن مدربول و مفتوح و جالی و قوی تر از تخم خیار و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و دیرهضم و خلطی که از آن پدید آید مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند خیار متعارف ، مصلحش عسل و مویز و رازیانه و خوردن برگ آن برای سگ دیوانه گزنده و خشک کرده آن برای اسهال صفراوی مفید است .

(خیارسیز): که به تازی قند نامند و به فارسی بالنگ و بادرنگ نیز گفته‌اند در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفراء و خون و التهاب احشاء و رافع تشنگی و مفتوح سدهء جگر و مدربول و مخرج حصات و غلیظ تر از قثاء و رافع ضعفی که از اسهال مفرط حاره بهمرسد و برای تبهای شدید و یرقان و درد سر نافع و آب آن تا چهل پنج مثقال با شکر مسهل مرء الصفرائی که در سده و امعاء باشد و آب خیار زرد ترش رسیده آن در اسهال قوی تر از آب نارسیده آن است.

مسوہ های خشگ

(عَنْاب) : معتدل الحرارة و غليظ است . سڀستان حار
به اعتدال است .

(بادام) شیرین حارولین است و قولی ست که رطب و در درجهء
دوم است .

(بادام تلخ) : حار و یابس و معتدل و در درجهء دوم است و بادام
شیرین فربه کننده و سودمند برای سرخه است .

(فندق) : معتدل الحرارة است .

(گرو) : حار و یابس است .

(هلوی خشگ) : معتدل الحرارة است .

(فرنجیک) : حار و یابس است .

(زردآلوی) خشک شیرین معتدل الحرارة و ترش آن : بارد است .

(فستق) : حار و یابی است .

(مویز) : حارلین است ،

(زیتون سیاه) : حاره یابس است و (زیتون سفید)

بارد و یابس است : زیتون بری و بستانی می باشد . بستانی را درخت بزرگش و برگش آبدارتر و سبزتر از بری بعد از چهار سال بار می دهد و گفته اند : تا هزار سال می ماند رسیده آن گرم به اعتدال با قبض و نارس آن سرد و به غایت خشک و سیاه گرم و خشک و سریع الاستحاله به سوداء و صفراء و مرضی معده و معشی و بهترین آن سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند با خوراک خورده شود نه قبل و بعد آن . در این وقت مقوی معده و دابغ آن و اشتها آورنده و حابس طبع و مبہی و مورث بی خوابی و لاغری و مصلحش گردکان و بادام و سرکه و روغنهایست و گویند مضرش ومداومت از آن محرق اخلاط و مصلحش شیرینی هاست و ضماد آن برای رفع سبوسه سرو ضماد نارس آن برای سوختگی آتش و مالیدن دانه آن با پیه و آرد گندم برای برص ناخن نافع است .

فصلی در گله‌ها

(گل سرخ) بهترین آن تمام شکفته است و آن مرکب القوی و در نزد بیشتر در اول سرد و در اول دوم خشک و نزد گروهی گرم و تر و نزد برخی معتدل و مفرح و مقوی دل و اعضاء و مسهل صفراء و بلغم رقیق و با قوت قابض و خشک آنرا قبض زیاده و مفتوح ما ساریقا و برای ضعف معده و جگر و کلیه و خفقان حار و غشی و برای رئه و رحم و نشیمن و مالیدن آن و قطور عصاره آن برای درد سر و چشم و گوش و مضمضه آن برای تقویت لثه و ضماد کوبیده آن برای اورام مراق . طوبیت معده نافع است . چغمینی آنرا بارد و قابض گفته .

(سوسن) : حار و یابس است . گل سوسن سفید با عطر قوی و غیر سوسن

آزاد است چه آن اسم فارسی زنبق است و قوت اقسام سوسن مرکب از حرارت محلله و زمینی لطیف و قوت مجفف و قابض است . و مدد حیض و در همه افعال مانند بیماریهای رحم و اندمال زخمها و رفع چرک آن و بواسیر و درد جگر و امراض شش و طحال و خنازیر از دیگر داروها ضعیف تر است ، بوی آن محلل ریاح دماغی و محرک شهوت زنان مؤثر است .

(نرجس): حارولین است: کشنده اقسام کرم شکم و محلل قوی و شرب پنج مطبوخ آن به غایت حقی مخصوصاً "یا عسل و سقی رحم و سقط جنین زنده و مرده و مخرج و هرچه در معده جمع باشد و التیام دهنده زخمای ظاهری و باطنی .

بنفشه: باژولین است ، و گفته اند: در اول سرد و دوم تراست . مسهل صفراء و مسکن عطش وحدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و لطیف و برای صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقه و مثانه و بول و درد کلیه و اجتناس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الرئه و صرع اطفال و نزلات نافع و چند روز مداومت کردن دو درم تا چهار درم با آب سرد برای دفع اسهال صفراوی برای گزیدن مجرب است و ایجاد خون معتدل کند و آرامش دهنده صداع دموی ست .

مرز نجوش: حارویا بسا است و در اول ازدوم است ، طبخ آن سودمند برای ابتدای استسقا و عسر بول و منی و برداشتن آن با خود حیض را گشاید و صداع را سودمند است و هم چنین شقیقه و لقوه و فالج را .

نماد که به فارسی سیسنبر گویند: در آخر دوم گرم و در اول آن خشک ، مفرح و مفتح و مقوی احشاء و روح دماغی و دل و مدربول و حیض و مخرج کرم شکم شربا و جنین مرده شربا و با قوه تریاقیه و رافع عفونات و محلل ریاح و برای دردمر مخصوصاً "با سرکه و روغن گل و بیماریهای بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل برای گزیدن کژدم و با سکنجبین برای گزیدن زنبور مجرب و طبخ آن برای رفع شیش و عرق بد بو و درد رحم و فواق و سنگ مثانه و با سرکه برای خون نافع و مضر رئه و مصلح آن گشنیز است .

نسترن: گلی ست خوشبوی، و بهرنگ سرخ یا سفید، خردتر از گل سرخ، در هر شاخه‌یی چندین گل شگفته می‌شود. درخت آن خاردار است و به تازی ورد احمر گفته‌اند. مائل به حرارت و خشکی است.

شاهسفرم: ریحان سبز مائل به زردی، ریزه برگ‌است و قسمی نیز بزرگ برگ سبزینه در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و مقوم و مفتاح سده، دماغی و بوی آن مانع و باورافع درد سر محرورین و مسافرین و گریزاننده هوام و برای خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره آن با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خاییدن آن برای قلاع و ضما د تر کرده آن با آب مبرد و مقوی اعضاء و تخم آن مقاوم سموم و معتدل جمیع امزجه و بوی داده آن قاطع اسهال و زحیر مزمن مخصوصاً که در گلاب جوشانیده باشند و ضما د آن بر چشم جاذب فساد آن است. خزلمی: حاریابس است.

خیری: معتدل در حرارت است در تحفه گفته: خیری نام یونانی

گل شب بوی فارسی ست. چه بوی آن در شب بیش‌تر ظاهر می‌شود در عراق عرب آنرا منتور نامند از جمله گل‌های خوشبو ست. سفید و سرخ و زرد و بنفش می‌باشد و مطلق آن مراد قسم زرد است و مراد از بری آن قسم سرخ و آن غیر از گل خزامی ست چنانکه گفته‌اند. مجموع آن در دوم گرم و خشک، و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق و سه درم از آب آن و به دستور از ساییدن آن در حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین زنده و تخم و بیخ همین اثر را دارد.

سفاح: نام تازی به فارسی سانیرک است و آن ثمر بی‌روح است و بیخ لقاح عبارت از بیروح سریانی و مذکور در کتب و قسم ماده آن به‌کش

عریض و مفروش بر زمین است مانند به برگ کاه و از آن خردتر مائل به سیاهی و ثقیل الراحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون کلان تر و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطر است و مائل به شیرینی و آن را لقاح الجن نامند ثمره آن سرد و تر و جوف بیخ آن عذیم القوه و آن مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و غلیان خون و صفراء و قابض و فربه کننده بدن است و منوم .

مخدر جلنار: معتدل در حرارت و یبوست .

یاسمین زرد: حار یابس است . و یاسمین سفید: معتدل است .

آس: با . دد قابض است . و گفته اند: قابض بودنش بیش تر از یبوست اسهال عرق را بند می کند هم چنین هر سیلانی را مالیدن آن در گرمابه سبب قوت بدن می شود و رطوبات غریبه را از پوست خشک می کند و برگ خشک آن گند بغل را دور می سازد .

باپونه: در جمیع اجزاء مانند اقحوان است مگر در گل که خردتر

از آن ست در دوم گرم و در آخر اول خشک و لطیف و محلل بی جذب و مفتاح و مدر بول و حیض و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باتریاقیت و برای تب بلغمی و سوداوی و مرکب و تنقیه و سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای رمد و ریاح گوش و درد جگر و احشاء و نشیمن و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه و تسکین دردها و ورم جگر و ربو و یرقان سودمند است .

کافور: بارد یابس است . صمغ درختی ست و اقسامی دارد ، درخت

آن در غایت بزرگی ست به حدی که صد سوار در زیر سایه آن درآید و همیشه سبز و چوب آن سفید و سبک و بدون شگوفه و بی ثمر است آبی که

هنگام قطع درخت از آن می چكد آب كافور نامند در غایت تنیدی رائه و غلیظ و مائل به سرخی و در سوم گرم و خشك و جالی چرك بدن و ظروف و جامه است رافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و كافور در سوم سرد و خشك و مفرح و قاطع نزف الدم است و رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحه، رئه و سل و دق و حرقة البول و جميع امراض حاره است .

فصلی در روغن‌ها

روغن کنجد: معتدل الحرارة و یبوست است .

روغن گردو: حار یابس است .

روغن بادام: معتدل الحرارة و ملین است .

روغن تخم کتان: حارویابس است ، روغن زیتون : حاریابس است .
روغن بنفشه : معتدل در سردی و رطوبت است .

روغن گل سرخ: بارد قابض یابس است .

روغن یاسمین ونسترن . حار و یابس است ،

روغن برگ بید: معتدل در حرارت و برودت است .

روغن خشخاش: سرد و مخدر است .

روغن شاهدانه: حار یابس است .

روغن خردل: حار یابس است .

روغن فستق: حار لین است .

روغن نیلوفر: بارد رطب است .

روغن مرزنجوش: حار یابس قابض است .

روغن سوسن: حار یابس است .

روغن نرجس: حار لین است .

فصلی در عطرها و بویهای خوش

مشگ - قوی الحرارة و الیبوست است و در آخر دوم است .
قلب و دماغ را معتدل و قوی می گرداند و همچنین دیسه را و
رطوبتها را خشک می سازد و سودا زدگان را دلاورکند و قلب را سودبخشد.

بخشد . عنبر : از مشگ از جهت حرارت و یبوست نرم تر است .

عود هندی : معتدل الحرارة : و الیبوسته است .

کافور : بارد و یابس به حد افراط است ، و بهترین آن عصفوری ست
سپس ریاحی سفید بزرگ : و آن مرکب از دوجوهر است یکی بارد و دیگری
یابس .

صندل : معتدل در برودت و یبوست است .

زعفران: حار یابس است .

قسط: حار یابس است .

قرنفل: حار لیبی است .

جوزدانه: حار یابس است .

سک: بار دیابس است .

سنبل: معتدل الحارارت یابس است .

سنا: حار لیبی است بهترین آن سنای مکی ست که حار لیبی در اول
است . و گفته اند: یابس است و زهرهٔ صفراء به سوداء و بلغم را سود
دهد و آسان کند .

قاقله: حار لیبی است .

فصلی در توانبل یا داروهایی که در خوراک ریزند

گشنیز: یابس و معتدل در حرارت و یبوست است .

زیره و سعر و کرو یا نانخواه و سیاه دانه و فلفل و دارچین و

زنجبیل و خولنجان و انجدان همه آینهها حارویابس است .

خردل: حار یابس است . و بلغم را پاک می کند ساق و مفصل و ترنجبین

بارد یابس است .

فصلی در رواصیر — مقصود از رواصیر سبزیهای پیست که در چیزهای

ترش مانند: آب غوره و سماق و آب سیب و ریواس و امثال اینها پخته شده باشد ،

سرکه بارد یابس است .

مری: حاریابس است .

ترشی سیر: که با سرکه پرورده شده . یاور هضم است و اندک حرارت
است و هم چنین است ترشی پیاز با سرکه ممکن حار لطیف و مدر برای بول
است ،

اشتر غاز: غلیظ است .

فصلی در انبذه‌ها و اشربه‌ها و ربها

نبیذ انگور: حار رطب است .

عتیق: حار یابس است .

نبیذ مویز: معتدل الحرارة و الرطوبت و نفاخ است .

نبیذ خرما و شیر: حار لین است . و اما اشربه و ربوب .

سکنجبین شکر ساده: بارد و نافع برای معده و دورکننده بلغم

است و سکنجبین که از اصول و تخم‌ها گرفته شده . اگر حرارت است . و سودمند برای معده است .

شراب بنفشه: معتدل در حرارت و برودت است .

رب به و سیب: سرد است و شکم را بند کند.

رب غوره: بارد و مسکن برای تشنگی ست.

آب انار شیرین: حار است و برای معده نیکو است و مسکن برای غش و حالت تشنگی ست و برنده صفراء است و حابس برای طبع است و نگام دارنده از قی ست و سودمند برای تبهای حاره است.

رب توت: بارد و رطب است و گشاینده برای طبیعت و نیکوست برای دفع حرارت و نافع برای خناق است.

فصلی در انبهها - چیزهایی است که در انگبین و غیره پرورش می دهند.

جلنجبین شکری: مقوی معده است و ملین و مسخن برای آن است و انگبین اقوی حرارت،

مربای بنفشه: معتدل الحرارت و البرودت و ملین شکم است.

زنجبیل مربی به انگبین: مسخن معده و کلیه و کبد و محلل بلغم و شکننده

بادها و برانگیزه شهوت و مربای هلبله کابلی با انگبین مقوی معده و نگاهدار جوانی ست و مربای سیب و به مقوی معده و قلب و گرم است و بندآورنده اسهال صراوی.

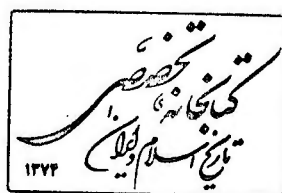
مربای ترنج: مسخن معده است.

فصلی در احوال طبیح — شورباها همه ملین است . شورباهای تهی

از توایل خشگ کننده است مرکب از آنها مانند زیرباج معتدل است و لبنیات بارده و آنچه از آنها معتدل گرفته مانند : آب غوره و آب انار و آب سماق و آب سیب قوت این آبها مانند عصاره اینهاست .

و اما حلوها : خیلی معین بر هضم است و آردی آنها : غلیظ و

مولد برای سده است .



خواص برخی از خوردنیها

زیتون — برای بیماران مرض قند و تنبلی کبد بسیار سودمند است .

زیتون — دارای مقادیر بسیاری چربی و مواد معدنی ست و برای آن فشار خون را کم می کند . خوردن روغن زیتون برای باز کردن رگهای تیره بسیار مؤثر است روغن زیتون را گرم کنند و بر جای نیش کژدم بمالند درد را تسکین می کند .

خرما — دارای گوگرد ، فسفر ، کلسیم ، منیزیم ، و مقداری زیاد آهن است . خوردن خرما سوء هاضمه را درمان می کند و غذای مقوی و نافع است برای کودکان بسیار مفید است . زیاد خرما خوردن تولید مرض سل می کند . خرما ضد سرطان است .

ریحان : سبزی خوشبوی ، اسپرغم ، یکی از سبزیهای خوردنی خوشبوی

که دارای ساقه نازک و برگهای درشت است و خام خورده می شود. طبیعت آن گرم و خشک بود در دروم و گویند سرد بود محروری مزاج را نافع بود خصوصاً چون گلاب بر روی زنند و چون برجایی که سوخته بود ضما د کنند نافع بود و قلاع را زائل گردانند. بوییدن و خوردن زکام را دفع کند. رعاف و بواسیر خونی را سودمند است و هرگاه اندازه‌یی از تخم آن را با شکر بسایند و به زیر بغل مالند بوی بغل را دور سازد. و به فارسی شاه سفرم نیز گویند.

جعفری: ضد اسهال و استقاء است، و در آن ویتامین ب و آ و

آهن و ورم دارد. جعفری آشنه‌آور است، و محلل و مدر است و خون را ضد عفونی و نافع می کند و اسان را از بیماری سرطان پیشگیری می کند.

گوجه فرنگی: دارای ویتامین‌های آ و ب و ث و و مقداری فسفر

و کلسیم و آهن می باشد. اسافه برویتامین، اسیدهای مختلف در آن هست. و برای بیماری نفرس، رماتیسم و چند بیماری دیگر مورد استفاده قرار می گیرد. خام آن هضمش دشوار است لیک آب پز آن آمیخته با کره سهل الهضم است. برای بیماران سرطان و رماتیسم منع کرده اند لیک در مورد راشی تیسم، سنگ کلیه و مثانه و کبد و ورم امعاء و به کاربردن آن جائز است. از عصاره گوجه فرنگی. مخلوط با آب کفرس، نوشابه‌یی مقوی می سازند. در گوجه فرنگی اسید مالیک، پتاس و کلسیم و اسید سیتریک و فسفات و آهن و شکر است برای دفع کم خونی مفید است و برای بیماران نفرس زیان دارد.

سیب زمینی: مقداری مواد هیدروکربنه دارد. فسفر کلسیم آهن

و ویتامین ب - و ث در آن به اندازه کم وجود دارد، سیب زمینی برای بیماران کلیه و بیماران قند گزند ندارد و برای بیماران کلیه و بیماریهای قلبی نیز سودمند است. برای تقویت قوه باه و مثانه مفید است. سیب زمینی

سرد و خنک و نفاخ است سرمه‌یی از سیب‌زمینی می‌سازند که برای چشم نافع است. برای بیماران باد مفاصل سودمند است. آب خام آن برای آن در مورد زخم معده تجویز شده. سیب‌زمینی هرگاه زیاد در آب بماند خطرناک است، زیرا در این صورت مکرپی بنام باسیلوس پروتوس در آن پیدا می‌شود که موجب مسموم شدن را فراهم می‌کند.

لوبیا: سبز آن، سرورآور و مفرح است. و دارای ویتامینهای ب

و ث و کارتی می‌باشد لوبیا دارای مقداری بسیار ویتامین B و F₂ و کلسیم و فسفر و آهن است.

نخود: دارای بسیاری ویتامین B و F₂ می‌باشد خون را صاف می‌کند.

برای گرفتگی آواز نافع است. کثیرالغذاء است. مولد نیروی و حرارت است. مدر است. تن را فربه می‌کند و محرک نیروی جماع است لیک هرگاه در خوردن آن افراط شود جهازها ضربه را مختل می‌گرداند مصلحتش خشخاش است.

شلغم: گرم و تر و مصلح آن نمک شیرینی است. نفاخ است و

برای سینه مفید می‌باشد. سرفه را دفع و قوه چشم را بسیار می‌کند. اشتها آور است و مدر و سنگ مثانه را می‌شکند. کثیرالغذاء است تن را فربه می‌سازد، برای بیماری سینه و کلیه مفید است. در شلغم فسفر و کلسیم و آهن و ویتامینهای B و C وجود دارد. و دارای قند طبیعی و نیازیوم نیز هست و برای تقویت کبد و اعصاب نیز سودمند است. شلغم آب‌پز شده سینه را نرم می‌کند و برای نیروی دیده نافع است. با آنکه قند دارد، برای بیماری قند سودمند است.

نارگیل: خون صالح تولید می‌کند، سینه را نرم می‌سازد، برای

بیماری فالج و دیوانگی ، مالیخولیا و تشنج اندامها مفید است . تن را فربه می‌کند وضعف را دورمی‌سازد با نبات اگر خورده‌شود برای نیروی چشم نافع است روغن آن برای هردردی خوب است ، و کثیرالغذاء و در تقویت نیروی باه اثر قوی دارد هضم نارگیل بر اثر روغنی که دارد آسان است . مالیخولیا و سستی دماغ را دور می‌کند و خاییدن آن بوی دهان را می‌برد .

موز: آرد موز برای کسانی که آلبومین درادرار دارند و نمی‌توانند

نان گندم بخورند نافع است موز دارای ویتامین A به مقدار بسیاری می‌باشد و هم‌چنین فسفر پتاس کلسیم ، آهن ، منیزی و مواد از ته و ویتامینهای C و B دارد . موز رسیده سرشار از ویتامینهای A و B و C و قند به مقدار هشتاد درصد تانت می‌باشد .

لیموی ترش: دارای ویتامین C به اندازه بسیار می‌باشد به هضم

خوراک یاری می‌باشد و مقوی کبد است ، لیموی ترش در بیماری‌های کبد و استسقاء مورد استفاده قرار می‌گیرد و اثر مخصوص در جوان نگاهداشتن شراین دارد و مانع سخت شدن آن می‌شود . از این روی لیمو ترش برای بیماران تصلب شراین مفید است . لیمو برای درمان رماتیسم نیز بکار می‌رود و این میوه ضد عفونی‌کننده بسیار قوی است برای رفع تشنگی و جلوگیری از قی نیز مفید است لیمو دارای آهن ، کلسیم فسفر و پتاسیم و چند اسید دیگر که معروف‌ترین آنها اسید اسکورنیک است می‌باشد .

آب لیمو: میکرب و با واسهال خونی را می‌کشد ، آب لیمو ضد گوشت‌های زیاد است که در گلو و مغز پیدا می‌شود . آب لیمو ضد کم‌خونی غلظت و رقت خون است آب لیمو ضد درد است و سر درد و کمر و دردهای کلیه شکم را تسکین می‌دهد . آب لیمو ضد تیفوس ، ضد سرخک ، ضد آبله‌مرغان ،

و مخملک است. آب لیمو ضد ترشی معده و سنگهای کبدی است. آب لیمو صفرا براست و ضد وحشت و دلتنگی است. آب لیمو ضد امراض کبد است برای تبها آب لیموی را جوشانیده برگهای سگانه، شلغم و کرفس را مخلوط کرده بخورند. آب لیمو ادرار را زیاد می‌کند و به این نحو دردهای کلیه و مثانه را درمان می‌سازد.

آب لیمو - بهترین داروی ضد خون دماغ است. برای آنان که اشتها ندارند دارویی بهتر از لیمو وجود ندارد، زیرا عمل‌ها ضمه را تحریک می‌کند. آب لیمو از ریختن موی سر منع می‌کند و موی را تقویت می‌کند برای این دو مقصود مالیدن آب لیمو برای مالیدن به سر مفید است زیرا عدم ترتیب حرکات قلب نتیجه بدی هضم و سموم کبد است. و برای این کار لازم است که آب لیمو را جرعه جرعه با نفس عمیق بنوشد. آب لیمو نور چشم را افزون می‌سازد. مخصوصاً "هرگاه قطره‌یی از آب لیمو را در چشم به چکانند.

لیمو شیرین : در اسرار خوراکیها گفته: بهترین ارمغان برای بیماران

لیمو شیرین است. سابق می‌پنداشتند که مرکبات ویتامین ث کمتری دارد و هرچه لیموی ترش باشد ویتامین آن بیشتر و منافعش زیاد است، البته شیرین ترش بهترین حافظ ویتامین ث است و از همین جهت میوه‌های ترش ویتامین ث بیشتر دارد و می‌تواند مدتی این ویتامین را نگاه دارد. آزمایشها نشان داده که لیموی شیرین که حاصل ایران دارای ویتامین ث بیشتر است و بیش از دو برابر لیموی ترش ویتامین ث دارد. این ویتامین در لیمو به صورتی است که بدون یاری ترشی حفظ می‌شود یعنی به صورت نمکی ثابت درآید و مدتی می‌تواند بماند، آزمایشها ثابت کرده که این میوه‌ها هرچه شیرین‌تر باشد ویتامین ث در آنها بیشتر است.

پرتقال: در باره خواص پرتقال بسیار نوشته‌اند، تا اندازه‌یی که

برخی از پزشکان گفته‌اند، آنرا داروی هردرد می‌دانند هرگاه کسی مرتب پرتقال بخورد بیمار نمی‌گردد قدر مسلم آنکه پرتقال سود بسیاری دارد. لیک درمان هر دردی نیست. از خواص پرتقال این ست که ترشی خون را متعادل نگاه می‌دارد و به این سبب از پیری ممانعت می‌کند. و به حفظ زیبایی یاری می‌کند، پرتقال مخصوصاً برای بانوان بسیار سودمند است. پرتقال از تیره لیمو است لیک املاح لیمویی آن کمتر است و نیز دارای ترشی‌های آلی مخصوصاً جوهر لیمو است.

نارنج: سرد و تر است. برای اعصاب و حلق مضر است، مصلحش

قند و عسل است. نارنج منقح است و معده و قلب را قوت می‌دهد صفراء و حرارت تن را دفع می‌کند، خفقان و وحشت را برطرف می‌سازد پوست نارنج جریان صفراء را زیاد می‌کند و در معالجه اسهال و اختلال روده و معده اثر قوی دارد پوست نارنج برای ساختن شربت و عطر مورد استفاده قرار می‌گیرد نارنج ویتامین ث به اندازه بسیار و ویتامین آ و ب به اندازه اندکی دارد. برگ نارنج با خلط نارنج برای تقویت قلب مفید است افرادی که از بیماری اعصاب ناراحت‌اند خلال نارنج با سنبل اللطیب به اندازه مساوی مانند چای دم‌کرده استکانی با نبات بنوشند.

ازگیل: برای درمان اسهال و اختلال روده نافع است و برای تنظیم

کار رودها و رفع التهاب آنها نیز سودمند است و از اینرو خوردن آن برای بیمار گرفتار به ورم روده بزرگ نیکوست. ازگیل به اندازه زیاد ویتامین ب و ث دارد و دارای قند، سلولوز، و اسید سیتریک نیز می‌باشد اسهال را بدون ایجاد عوارض سوء بعدی دور می‌کند.

=====

در مواردی چند از معالجات پزشکان
که خواندن آنها سلوتی ست بیمار
را و عبرتی ست هشیار را .

=====

حکایت ۱ شمس الدین محمد شهرزوری مؤلف تاریخ الحکماء گفته: نخستین کسی که پایه‌گذاری طب کرد بقراط اسقیلبوس اول بود، این دانش او را به تجربه حاصل شده بود، حکم او نیز به تجربه مقصور بود. تا زمان مینوس پزشک نامدار به تجربه بود و او تجربه را با قیاس قرین کرد، مدتی پزشکان به قیاس و تجربه عمل می‌کردند تا بر مانیدس پزشک آشکار شد و او تنها به قیاس عمل می‌کرد پس از مرگش میان شاگردانش اختلاف شد برخی تجربه را لازم دانسته و گروهی قیاس را، این اختلاف تا روزگار افلاطون ادامه داشت، او گفت: تجربه بی قیاس خطرناک است و قیاس بی تجربه مستلزم هلاک، بعدها گروهی الهام و خواب را نیز با تجربه و قیاس منضم ساختند.

حکایت ۲ حجاج بن یوسف ثقفی با پزشک خود از درد سر شکایت کرد، پزشک گفت: بیگاه خوراک خورده‌یی؟ گفت: آری، پزشک گفت: تا طشتی پر از آب گرم حاضر کنند و پای او را در آن نهاد، خواجه سرایی آن جا بود گفت: پای را با سر چه نسبت است؟ پزشک گفت: همان نسبت که خایه را بازنخدان چون خایه تو را کشیدند موی از زنخدان تو بیرون نیامد.

حکایت ۳ مردی که هزارپای به گوش او رفته بود نزد جالینوس آمد ، جالینوس او را به گرمابه‌یی برد و بی‌هوش کرد بعداً " کاسهء سر او را برداشت خواست که با آب هزار پا را از مغز او بردارد . دید پاهای خود را در مغز او سخت فرو برده متحیر ماند ، که چه کند ؟ حکیمی که در آن جا بود ، گفت : سر انبر را گرم کن آن گاه آن را برگیر چنان کرد هزارپای را هُورا برداشتند . بعد از متالجهء اندک بیمار تندرست شد .

حکایت ۴— مردی را که مخرج مدفوع بسته شده بود و ورم کرده نزد پزشک محمد زکریای رازی رفت او دستور داد دو مثقال سیماب بخورد فوراً " مجری گشاده گشت و آن ورم بهبود یافت : از او این علت پرسیدند گفت : رودهء او واژگون شده بود قوت سیماب او را به حالت طبیعی باز آورد .

حکایت ۵— گفتند: مانی مردی مبدع لیک پزشک حاذقی بود قاضی القضاات گفته : درهمسایگی من زنی دردی سخت در رحم وی پیدا شد چنان که از زندگی نومید شد مانی بعد از تفحص آنرا به خانهء تاریکی برد گروهی از زنان او را محکم گرفتند پزشک دست در فرج او برد بعد از لحظه‌یی— جانوری مانند عنکبوت از آن بیرون آورد زن تندرست شد علت را از او پرسیدند گفت : از زن پرسیدم چه گونه بیمار شده گفت : روزی از چاه آب برآوردم و در طشتی ریخته در آن نشستم بعداً " این بیماری عارض شد من دانستم جانوری که آنرا کاول گویند در آب بوده و آنجا رفته .

حکایت ۶- در مصر پزشک حادثی بود که نامش قطیع بود روزی

یکی از بزرگان مصر سخته کرد چندان که پزشکان معالجه کردند مؤثر نشد قطیع فرمود تا او را ده تازیانه زدند نبضش اندکی حرکت دوباره ده تازیانه زدند حرکت بیشتر شد هم چنین می زدند تا بیمار اظهار طعام کرد پرسیدند ترا چه شده بود؟ گفت: مرا خواب خوشی دست داده بود که هرگز چنان خواب ندیده بودم قطیع گفت: این گونه درمان را از اعراب بادیه دیده بودم که با سخته چنین می کردند.

حکایت ۷- مردی از مردم بغداد را بیماری استسقا عارض شد،

چندان که پزشکان معالجه کردند. تندرستی حاصل نشد روزی بر در سرای خود نشسته بود. ملخ بریان می فروختند، بیمار دو رطل از آن خرید و همه را سرور پس از چند ساعت اسهال عظیمی دراو پدید آمد چنان که دویست بار عمل کرد آن بیماری از او زائل شد. یکی از پزشکان علت تندرستی وی را پرسید. دو رطل ملخ بریان خوردم. پزشک پرسید از که خریدی، فروشنده را نشان داد از او پرسید از کجا صید کردی؟ گفت: در بیابانی پزشک آن جا رفت دید گیاه آن جا همه مازریون است. پزشک دریافت که ملخ ها از آن خورده بودند لاجرم آن خاصیت از آن ها ظاهر شده اگر مثقالی مازریون به مستسقی دهند همه مواد به اسهال دفع کند، اما در استعمال آن خطری عظیم باشد چون در ملخ سورت آن شکسته شده بود ناگزیر زیانی به آن مرد نرسید.

حکایت ۸- امیر نصر بن احمد سامانی به مرض فلج گرفتار شد، چندان

که پزشکان بخارا معالجه کردند اثر نکرد، محمد بن زکریای رازی را از ری خواستند امیر را به گرمابه برد و در صحن آن نشانید و داروهای ترتیب داد به او خورانید چون ساعتی در گذشت باشمشیر کشیده روی به امیر نهاد،

که تو مرا به زور از ری خواستی اگر ترا نکشم من پسر زکریا نیستم و شروع به تهدیدات از این قبیل کردن امیر از شدت خشم و بیم جان ناگاه از جای برخاست. محمد زکریا نیز از حمام فرار کرد، امیر تندرست از گرمایه بیرون رفت رازی را خواست گفتند به ری باز گشت، امیر نصر به فراست دریافت که غرض پزشک از آن، چه بود تا حرارت غریزی با حرارت غیرطبیعی مدد شد تا تندرست گردید.

حکایت ۹- الوائق بالله خلیفه عباسی اکول بود به بیماری، استسقا

گرفتار شد، پزشک حاذقی که ملازم وی بود فرمود تا تنوری را با چوب زیتون گرم کردند بعداً "اخگرهارا از آن بیرون آورد سپس خلیفه را در آن نشانید بدین تدبیر تندرست شد چون به خوردن آزمند بود بار دیگر بدان مرض دچار شد چون پزشک وی حاضر نبود تنور را گرم کردند او را در آن نشانیدند او بی تابی کرد بیرون آوردند پس از اندک زمان در گذشت.

حکایت ۱۰- جالینوس پزشک یونانی از جوانی زیباروی و تندخوی

سخنی پرسید، جوان پاسخ درشتی بدو داد جالینوس گفت: جامی زرین است که سرکه در آن است.

حکایت ۱۱- بقراط حکیم برای گروهی افاده می داد. یکی از آن

میان گفت: مردم این سخن را از تو نمی پذیرند، در پاسخ گفت: سخن در نفس الامر راست و درست باشد بر من لازم نیست که مردم را تکلیف به پذیرش آن کنم.

حکایت ۱۲- خواجه امام ابوبکر دقاق اعتقاد می داشت که طبیب

باید دین دار باشد تا معالجه وی مؤثر افتد. چنان گفته اند: روزی یکی

از بزرگان نیشابور را قولنج عارض شد چندان که دارو بداد به بود حاصل نشد بامداد برپام سرا رفت و سوره فاتحه‌الکتاب به‌خواند و به سوی بیمار دمید به فرمان خدای تندرست شد .

حکایت ۱۳- بختشوع مسیحی از پزشکان بغداد بود ، یکی از خویشان

مأمون خلیفه عباسی را مرض اسهال گرفت هرچه معالجه کرد تندرست نشد ، تا چنان شد که روزی پنجاه و شصت بار شکمش می‌رفت ، پس مسهل ساخت و به‌بیمار داد آن روز اسهال بیش‌تر شد بعداً " اسهال قطع شد و بیمار تندرست گردید ، علت را پرسیدند گفت : این اسهال از دماغ بود تا از دماغ فرود نیامدی اسهال بند نگشتی ، می‌ترسیدم که اگر مسهل دهم قوت به اسهال وفا نکند و هلاک شود در مسهل نادادن مرگ قطعی بود و در مسهل دادن مرگ و زندگی هردو امید بود ، مسهل دادن شایسته‌تر .

حکایت ۱۴- پزشک پادشاهی که در حرم سرا رفت و آمد می‌کرد ،

روزی کنیزکی به خدمت رسید ، خم شد تا خوانی گسترده دیگر نتوانست راست گردد پادشاه معالجت فوری خواست . پزشک ، دستور داد تا شلوار کنیزک در برابر شاه از پایش فرو کشند کنیزک از شدت انفعال حرکتی کرد باز راست شد چنان که آن باد غلیظ را تحلیل کرد .

حکایت ۱۵- جوانی ازدودمان زقرد نجف به نام سعدتومان عدوه ،

پیش من درس می‌خواند ، گویا شبی آتش‌دان افروخته در اطاق را بسته به خواب رفت . بامداد وی را مشرف به هلاک یافتند چون به عیادت وی رفتم میرزا ابوالحسن پزشک شیرازی را برای معالجه آورده بودند ، او چیزهای دور و دراز تجویز می‌کرد ، به پدرش گفتم : به پزشک بگوید تا به ران و کفل او دنبه گرم گوسفند نهند تا دود بخای که در درون او رفته چنین بیرون آید . موافقت کرد

هروقت دنبه‌یی که می‌نهادند، فشار می‌دادند پس از چند دقیقه سیاه می‌شد اندک اندک تندرست می‌شد از من پرسید چه‌گونه چنین دستور دادی؟ گفتم شیخ محمد سماوی قاضی نجف می‌گفت: در زادگاه خود شهرستان سماوه کسی بدین مرض گرفتار شد شیخ محمد رحیمه طبیب او را چنین معالجه کرد و بهبود یافت.

حکایت ۱۶ - هنگامی که ابوعلی سینا از امیر علاء الدوله بویهی

از همدان بگریخت، به بغداد متواری شد، روزی به کنار دجله بغداد مردی را دید که هنگامه گرفته و ادویه می‌فروخت و ادعای پزشکی می‌کرد او در آنجا ایستاده تفرج می‌کرد زنی قاروره بیمار بیاورد، او چون قاروره را نگاه کرد گفت: این بیمار جهود است باز نگاه کرد گفت: تو پرستارویی. گفت: آری دیگر باز نگاه کرده گفت: سرای این بیمار در سوی شرقی بغداد است. پرستار گفت: آری. باز نگاه کرده گفت: ای روزماست خورده گفت: آری مردم از دانش او سخت در شگفت بودند. ابو علی نیز در حیرت بود چندان که او از کار طبابت فارغ شد، پیش رفت و گفت: این‌ها را از کجا معلوم می‌کنی گفت: از آن‌جا که ترا نیز شناختم که ابو علی سینا هستی، گفت: این غریب‌تر از همه است الحاح و اصرار کرد. طبیب گفت: آن زن چون قاروره نشان داد غیابه آستینش دیدم دانستم که جهود است جامه‌هایش کهنه بود دانستم پرستار بیمار است و چون جهود پرستاری مسلمان نمی‌دانستم که خادمه او بیست، پاره‌یی ماست بر جامه او چکیده دیدم دانستم در آنجا ماست خورده‌اند، ناگزیر اندکی به بیمار داده باشند و خانه‌های جهودان در شرقی بغداد است ناچار آن‌جا باشد، ابو علی گفت: این‌ها مسلم باری مرا چگونه شناختی؟ گفت: امروز خبر رسید که ابو علی از علاء الدوله گریخته است. دانستم این‌جا آید و دانستم جز تو کسی را ذهن بدین بازی‌های من نرسد.

حکایت ۱۷- هنگامی که ابوعلی سینا به گرگان ساکن بود ، طبابت

می کرد اتفاقاً" یکی از نزدیکان قابوس وشمگیر پادشاه گرگان بیمار شد ، چندان که پزشکان او را معالجه می کردند شفا نمی یافت ، ابوعلی را بر سر او بردند ، او چون نبض و قاروره را ملاحظه کرد ، دریافت ، جوان بیمار عاشق است هرگاه از او پرسد ، اوحقیقت را نمی گوید ، کسی را خواست که محلات و کوچه های گرگان را بداند ، آوردند به او گفت : محلات و کوچه ها را نام برد او می گفت : ابوعلی نبض بیمار را گرفته بود ، بعداً" گفت : ساکنان کوچه های را نام برد او نام می برد ، آن گاه ابوعلی گفت : این جوان بر دختری در فلان کوچه به نام فلان عاشق و دواى او جووصال اونمی باشد ، چون قابوس این را شنید دختر را برای او عقد کرد ابوعلی را از خواص ساخت .

حکایت ۱۸- در زمان مؤلف کامل الصناعه پزشک عمادالدوله در

شیراز حمالی بود ، سالی پنج شش ماه او را درد سر گرفته بی قرارى شد به پزشک گفتند . او بفرمود تا حامل را در میدانی آوردند ، به کسی گفت : به اسبی سوار شود و دستار حامل را به گردنش افکند و به دیگری گفت : با موزه بر سر او زند چنان کردند بعد از ساعتی خونی بسیارگندیده از بینی حامل روان شد ، پس از آن مدتی در خواب شد بعداً" هیچگاه درد سر عارض او نشد .

حکایت ۱۹- یکی از خویشان علاءالدوله بوبهی را مرض مالیهولیا

گرفته بود و او را چنان صورت بسته بود که گاوی شده و چون گاوان بانگ می کرد و می گفت : مرا بکشید و از گوشت هَلیم سازید چون پزشکان از معالجه وی عاجز شدند . ابو علی سینا را نزد او بردند ابوعلی خود را چون قصابان آراست ، گفت : بیمار را بگویند که قصاب آمده تا او را بکشد ، چون به حیاط سرای رسید بیمار بانگ گاو کرد یعنی این جاست ، ابوعلی مانند قصابان

کارد را به فسان کشید و دست به پهلوی او نهاد و گفت: این گاو بسیار لاغر است هرگاه داروهایی که می‌دهم بخورد البته او را خواهم کشت بیمار به امید آن که هرگاه داروهای را بخورد خواهند او را کشت همه داروها را می‌خورد و اندک مدتی تندرست گردد.

حکایت ۲۰ - در روزگار ابی البرکات بغدادی مؤلف معتبر در بغداد

مردی به مرض مالیخولیا گرفتار شده بود و می‌گفت: خمری بی بزرگ بالای سر من نهادند چنان که از سگویی آن سر خود را کج گرفته بود. هرچند به او می‌گفتند: چنین نیست او باور نمی‌کرد به ابوالبرکات گفتند او خمری به او رساند که بیمار می‌گفت تراحم کرد با خود پنهانی به سرای او آورد به دست کسی داد و گفت: بر بالای بام رو هنگامی که اشارت کردم به کنار بیمار افک. چون ابوالبرکات نزد بیمار آمد به او گفت: تو چرا این خمره کلان بر سر خود گزیده ای؟ بیمار گفت: من می‌گویم اینان نمی‌پذیرند، آنگاه گفت: سر خود را فروگیر تا آن را بشکنم او چنان کرد. ابوالبرکات اشارت کرد که بیفکن ناکاه خمره از بالا به زیر افتاد و بشکست به بیمار گفت: راضی شدی تصدیق کرد بعداً "داروهایی داد تا کاملاً" تندرست شد.

حکایت ۲۱ - مردی در بغداد به مرض سرفه گرفتار شده بود، نزد

ابی البرکات پزشک رفت: ابوالبرکات گفت: هرگاه ترا سرفه گرفت در دستمال حریری بلغم سینه خود را در آن بیفکن او چنان کرد، اتفاقاً در سرای او مطب ابوالبرکات درخت نارنجی بود به بیمار گفت: برخیز نارنجی بکن و به بیمار سخت بیمناک شد که چگونه با وجود سرفه نارنج ترش بخورد پزشک گفت: هرگاه خواهی تندرست گردی گزیری از آنچه می‌گویم نیست نارنجی بخور و فردا آمده گفت: دوش تا صبح از شدت سرفه به خواب نرفتم، پزشک گفت: بر خیز یک نارنجی بکن و بخور بیمار امتناع کرد، گفت: چاره جزاین

نیست باز فردا آمد و از بیماری سخت شکایت کرد. گفت: یک نارنج دیگر بخور بیمار یکی دیگر بخور چون روز بعد آمد پرسید چگونه‌یی گفت: دوس به سلامت خفتم و سرفه نکردم. سلومند که علت سرفه خلط بلغمی بسیار بوده نه چیز دیگر.

حکایت ۲۲- یکی از خویشان خلیفه عباسی در بغداد از بسیاری فربه‌یی سخت ناراحت شده بود خلیفه از پزشک خاص خود متالجه وی را خواست پزشک پنهانی چیزی به خلیفه گفت: و او نیز پذیرفت و چون بیمار نزد پزشک آمد، بعد از معاینه گفت: ای مرد اگر وصیتی داری به کن چون تا چهل روز دیگر زنده نخواهی ماند بیمار را اندوه سختی روی داد چنان که از خوردن و آشامیدن باز ماند هر روز بدن او می‌گذاخت تا چنان لاغر شد که اسباب تعجب بینندگان شد چون روز چهارم رسید خلیفه به بیمار گفت: پزشک به من گفت: بهترین چاره برای لاغری تو ترس و تهدید است تو البته نخواهی مرد غرض حاصل شد.

حکایت ۲۳- روزی پزشک خلیفه هارون الرشید عباسی دیر به خدمت

رسید، خلیفه او را عتاب کرد. پزشک گفت: هرگاه خلیفه بر عمش که تا نماز خفتن در گذرد اندوه‌گین شود بهتر است از عتاب بامن، خلیفه از این سخن ناراحت شد با پزشک خود با گروه دیگری از پزشکان به عیادت مریض رفتند همه حکم کردند که وی در گذشته لیک پزشک هندی نبض وی را بگیرد و گفت البته زنده است چندین سال دیگر بخواهد زیست، پزشکان به خلیفه گفتند: او مردی ست هندی چندان وفوفی از طبابت ندارد. همه حکم به مرگ وی کردند پزشک هندی سوزنی خواست به انگشت سبابه وی فرو برد ناگاه مرده زنده شده دست خود را فرا کشیده برخاست و بنشست. خلیفه از او پرسید یا عم چگونه‌یی؟ گفت: مرا خوابی بسیار خوش در ربنده بود

ناگاه سگی انگشت ابهام مرا گزید سخت که از درد آن از خواب برخاستم . همه در شگفت شدند .

حکایت ۲۴- گروهی از خمره‌یی باده‌گساری می‌کردند بعداً از درخت

سیبی که سیب‌های درشتی داشت . بسیار خوردند بعداً یکی از ایشان که سیب نخورده بود هلاک شد ، پزشکی آوردند و گفتند : ما همه از این خمره نوشیدیم و تندرست ماندیم چرا او بنوشید و بمرد . پزشک خمره را کاوش کرد ماری در آن مرده یافت ، گفت : شما چون بعد از نوشیدن سیب خوردید دفع مسمومیت کرد . او چون نخورد بمرد .

حکایت ۲۵- کودکی در بازی کردن میخی را که در دهانش بود

ناگاه فرو برد ، پدر و مادر وی را نزد پزشکی بردند گفت : بد او سیب‌زمینی پخته دهند به اندازه‌یی که سیر گردد پس از بیست و چهار ساعت در مدفوع وی ملاحظه کنند میخ دفع خواهد شد بی‌گزندی چنین گردید .

حکایت ۲۶- جوانی با تیغی بازی می‌کرد ناگاه تیغ بر رگی از دستش

برخورد کرد ، هرچه خواستند خون را بند آرند بند نیامد حکیمی گفت : پسته‌یی را شکسته کاسدی از آن را بر جای خون فشار دهید تا بند گردد سپس روی آن را ببندید ، خون بند آید ، آنگاه گفت آنرا بر مکنند تا پوست پسته خود بیفتد .

حکایت ۲۷- در روزگار ملک شاه سلجوقی در هرات فیلسوفی بود

که او را ادیب اسماعیل می‌گفتند : معاش او از راه طبابت بود روزی از بازار کشتارگران گذر می‌کرد . قصابی را دید که گوسفندی را پوست می‌کند و از دنبه آن می‌خورد ، پزشک به بقالی که در کنار قصاب دکان داشت

پنهانی گفت: اگر این قصاب روزی به سگته در گذرد مرا آگاه گردان. روزی بقال از سرای قصاب رد می شد دید صدای گریه و زاری می آید. به او گفتند. قصاب به مرگ سگته در گذشت. پزشک را گزارش داد به سرای قصاب آمد و پرده از روی وی برداشت و با عصایی که در دست داشت کف پای مرده را می زد تا به حرکت آمد دوباره چندان زد تا برخاست و بنشست. آن گاه داروهای بداد اگر چه زمین گیر شد اما سالها بعد از آن بزیست.

حکایت ۲۸- خواجه عبدالله انصاری که شیخ الاسلام هرات بود،

با این پزشک دشمنی می کرد و بارها آثار وی را سوخته بود زیرا میان مردم هرات مشهور شده بود که ادیب اسماعیل مرده را زنده می کند و این اعتقاد برای مردم عوام از راه دین درست نبود اتفاقاً زمانی شیخ الاسلام بیمار شد و در میان مرض قواق پدید آمد چندان که پزشکان معالجه کردند تندرست نشد، قاروره^۱ وی را نزد ادیب اسماعیل بردند به نام دیگری چون نگاه کرد گفت: این قاروره^۲ شیخ الاسلام^۳ به او بگویید دانش باید آموخت و کتاب دانایان را نباید سوخت. سپس نسخه بی برای او نوشت بر آن عمل کردند رست شد.

حکایت ۲۹- فضل بن یحیی برمکی را بر سینه اندکی برص پدید آمد،

از دیدار آن رنجور شد و هرگاه نیازمند به گرمابه شدی شیا هنگام رفتی، فضل حکیم جاثلیق را به درمان خواست او هر چه معالجه کرد تندرست نشد، روزی به فضل گفت: شنیده ام میان تو و پدر نقاری هست او را خوشدل کن تا من معالجه دیگری کنم، فضل چنان کرد: حکیم دوباره همان داروهای سابق بکار برد شفا یافت.

حکایت ۳۰- در شهر اسکندریه مردی را سردست درد گرفت چنان

که بی آرام گردید، جالینوس مرهم فرستاد که سرکتف او نهند چنان کردند، بیمار تندرست شد، علت پرسیدند، گفت: آن عصب که بر سر دست درد می کرد مخرج آن از سرکتف بود من اصل را درمان کردم فرع طبعا" بهبود یافت.

حکایت ۳۱- نظامی عروضی سمرقندی گفته: در سال ۵۴۷ هجری

در شهر هرات بودم، مردی دختر خود را نزد من برای معالجه آورد و می گفت: هنگام عادت خون بسیار می رود چندان که بی حس می گردد. پس دست به نبض نهادم قوی یافتم و رنگ و روی هم بر جای و ازامور عشره بیشتر موجود چون: امتلاء قوت، مزاج، سخنه، سن، فصل، هوا، بلد، عادت، اعراض ملائمه، و صناعیت، فصادی را گفتم: تا از هر دو دست او رگ باسلیق بگشود. خون فاسد همی ریخت پس به امساک و تسریع درم سنگی هزار خون برگرفتم، بیمار بی هوش افتاد، دستور دادم تا آتش افروختند و کباب همی کردند تا خانه از بخار کباب پر شد و به دماغ او رفت، بعدا" شربت بدو دادم و مفرحی ساختم او را در هفته بی معالجت کردم خون به های باز آمد و آن علت برای همیشه از او زائل شد.

حکایت ۳۲- جوانی از بغداد به ری آمد در راه او را علتی حادث

گشت که خون زیاد از گلویش می رفت محمد بن زکریا نبضش را بدید و در قاروره تأمل کرد: پرسید در راه آب از کجا می آشامیدی؟ گفت: از آب گیرها بز شک چنان دریافت که موجب این شاید زالویی باشد که در آب بوده و در معده اش رسیده پس بفرمود تا جل و زع بیاوردند و به بیمار گفت: هر اندازه توانی از آن بخور چون بسیار خورد بهقی افتاد پزشک نگاه می کرد زالویی بزرگ در میان جل و زع موجود است آن بیمار پس از اندک زمانی تندرست گردید.

حکایت ۳۳- در بغداد جوانی ناآدم در معده وی دردی سخت

پدید آمد چنان که نزدیک به هلاک رسید پزشکی علت آن را پرسید، گفت: در انبار آناری انارها را با دندان می‌کندم و می‌خوردم ناگاه این درد دل از آن زمان پدید آمد، پزشک پنهانی شوربایی از گوشت توله سگ ساخت، فرمان داد تا بخورد به حد افراط پس از فقساعی که از سیب آمیخته بود بداد آن آگاه گفت: هیچ دانی گوشت این شوربا از چه بود؛ بیمار گفت: ندانم، گوشت سگ بود به شنیدن آن به قی کردن افتاد. پزشک به دقت در قی می‌نگریست، کهنه‌یی به اندازه خرمایی در آن دید بعداً "بیمار تندرست گردید."

حکایت ۳۴- جوانی برزگر ناگاه آلت او ورم کرد و دردی سخت

در آن پدید آمد و نزد پزشکی رفت، او به جوان گفت: هرگاه حقیقت را نگویی بسا که هلاک شوی بیمار گفت: هنگامی شهوت بر من غالب شد با چهارپایی درآویختم از آن روز به این بیماری گرفتار شدم، پزشک دستور داد وی را سخت بگرفتند، پس ذکر او را به سر انگشتان بمالید تا به آن جایی رسید که انگشت برجایی نهاد که بیمار از شدت درد فریاد می‌کرد بالا ذکر را به بسمانی سخت بست و ذکر را به دست می‌مالید تا آن گاه که دانه جو بزرگ شده و آماس کرده از سوراخ ذکر بیرون آمد پس از آن چرک و خونا به آمد، مرهمی به آن نهاد به اندک زمانی شفا یافت.

حکایت ۳۵- مردی از اهل کوفه با قافله حجاز به مکه می‌رفت در

اثنای مسافرت به مرض استسقا دچار شد او را در یکی از احیای عرب افکندند خود رفتند راه زنانی که قافله را لخت کرده بودند، مارهای کلان صید کرده سرو ته آن‌ها را می‌زدند و بر آتش بریان کرده می‌خوردند، مستقی از ایشان خوردنی خواست مار کلانی بدو دادند چون همه را خورد خواب عظیم بر

او چهره شد، پس از بیدار شدن مدت یک شبانه روز دویست بار شکمش می‌رفت چنان که نزدیک به هلاک شد اما بعد از لحظه‌یی اسهال قطع شد، در خود قوتی به راه رفتن یافت و آن بیماری استسقا به صحت مبدل شد.

حکایت ۳۶- یکی از بزرگان روزگار خلیفه هارون الرشید عباسی

در بغداد به مرگ مفاجات یا سکت در گذشت، چون وصیتی نکرده بود خویشان - وی یکی از پزشکان را آوردند او بعد از ملاحظه مرده گفت: تدبیری می‌کنم شاید چند دقیقه‌یی زنده شود لیک دوباره خواهد مرد، دستور داد تا موسیقی‌دان ماهری آوردند او راهی از راهای موسیقی را گفت: تا بنوازد اومی نواخت و پزشک به دقت نبض بیمار را گرفته بود اتفاقاً به حرکت آمد و بنشست فوراً وابستگانش از اموال و مستغلاتش پرسیدند وی می‌گفت و آنان یادداشت می‌کردند ناگاه افتاد و دیگر برخاست.

حکایت ۳۷- گفته‌اند مردی به بیماری صعبی گرفتار شد هرچه

پزشکان درمان کردند مؤثر نشد تا یکی از ایشان گفت: داروی تو چیز نیست که در اختیار ما نیست بیمار از شدت نومیدی سر به بیابان نهاد و از فرط خستگی کنار پیشه‌یی به خواب رفت چون بیدار شد کاسه‌ی سری را دید که در آن اندکی شیر است بی‌آن که احتیاط کند این شیر از کجاست همه را خورد اتفاقاً آثار تندرستی در خود احساس کرد، چون به شهر باز گشت نزد آن پزشک رفت، پزشک در شکفت شد پرسید چه کردی که تندرست شدی واقعه را گفت: پزشک گفت: تو نیازمند به شیر مخصوصی و در کاسه‌ی سر مخصوصی دوا می‌توانی بود و بدان رسیدی.

حکایت ۳۸- جبرئیل یحشیشوع که از پزشکان خلیفه هارون الرشید

بود، گفت: خلیفه در خوردن اسراف می‌کرد، روزی قوت ساقط شد و به بستر

افتاد دستور دادم تا وی را حجامت کنند دیگران گفتند او مرده است چگونه مرده را حجامت کنند تا سرانجام موافقت شد، چون حجامت تمام شد اندک اندک به حرکت آمد و به سخن گفتن برآمد و آن بیماری از میان رفت.

حکایت ۳۹- روزی ابوالحسن حمدانی که در علوم یونانی بقراط

زمان خود بود به سرای سید محمد که از اشراف آن روزگار بود رفت وی را تنگ نفس عارض شده بود دستوری داد سید گفت: فصد کردن چگونه است حکیم گفت: اگرچه فصد تندرستی آرد اما مناسب نیست پس وی ابوموسی- پزشک درآمد چون نبض وقاروره را ملاحظه کرد دستور فصد داد، سید گفت: ابوالحسن تجویز نکرد، ابوموسی گفت: وی بهتر می داند بعد از آن برخی از پزشکان حاضر شدند و در باب فصد مبالغه کردند ناگزیر فصد کرد و به خواب رفت ابوالحسن آخر روز نزد سید آمد وی را در کمال آسایش یافت، گفت: فصد کرده‌ی؟ خواست انکار کند: ابوالحسن گفت: این آرامش جز از فصد نتواند بود. سید تصدیق کرد، ابوالحسن گفت: تراتب ربع عارض می گردد اگر حکمای سلف چون بقراط و جالینوس جمع شوند تا شصت نوبت نگیرد ازاله آن ممکن نخواهد بود و چنین شد که او گفته بود.

حکایت ۴۰- یکی از اشراف آن زمان را غلامی بود که مدار خدمت

وی بر او بود و آن شریف خواست که ارکان دولت را مهمانی کند ناگاه غلام را تبی عارض شد، ابوالحسن حکیم را حاضر ساخت و نگرانی خود را اظهار کرد گفت: می خواهم نوعی کنی که فردا غلام به سر پا ایستاده به خدمت قیام کند، حکیم گفت: بیماری او هیچ تشویش ندارد درتداوی شتاب مکن کماگر قیام کند، سال دیگر که به همین روز رسد بمیرد وی را تبی عارض می شود که هیچ پزشکی درمان نتواند کرد لیک آن شریف اعتنا به سخن وی نکرد. او را درمان کردند تندرست شد اما سال دیگر بیمار شده روز هفتم چنان افتاد

که دیگر برنخاست .

حکایت ۴۱ - در روزگار سلطان محمد خدا بنده در خولنجان قمشه

دختری را به وقت بلوغ زهار درد گرنشبع از چند روز آلت مردی و خایه‌بی از او بیرون آمده مردی شد و نیز در بغداد شخصی محمد نام را دختری بود که در حالت زفاف از قوت و طول شوهر از او آلت رجولیت پیدا شده زن خواست و او را فرزندان شدند و نیز مردی را دختری بود چهار ساله روزی آن دختر برخود حرکتی عقیف کرد که موضع مهبل را بشکافت و از آن ذکر و خایه‌بی بدرآمد چنان که آلت مردی ظاهر شد این معنی را با حکمای وقت بگفتند ایشان انکار این را نکردند و گفتند: این امور از طبیعت بعید نیست .

حکایت ۴۲ - صاعد بن محمد کاشغری گفت دختر نجم‌الدین حفص

که از علمای کاٹ خوارزم بود فرزندی زایید که سرش چون آدمی و بدنش مانند بدن مار بود و دوماه زنده ماند و نزد مادر آمدی و شیر خوردی بعداً " در برکه آب‌ی رفتی سرانجام به فتوای فقها وی را کشتند ،

حکایت ۴۳ - در کاظمین مردی بود به نام امین سلمانی که در بازار

استرابادی دکان سلمانی داشت و گاه‌گاهی قروح و جروح را مباشرت می‌کرد . مرحمی می‌نهاد ، می‌گفت : روزی بیماری نزد من آمد که درد گلو داشت از من معالجه خواست ، دیدم کار از عهده من خارج است چون عجز و لابه بسیار کرد متأثر شدم او را به بغداد نزد دکتر مسیحی بردم او گفت : گلو وی باید عمل شود و این عمل خطر هلاک وی هست و راه دیگری ندا د ، باید مدتی در بیمارستان بستری شود چون از شفای مرض نومید شد ، نمازی گزارد و از آفریدگار تندرستی خواست ، امین سلمانی گفت . روز دیگر او را تندرست یافتم و از آن قرحه بر بدن وی اثری ندیدم در گشت شدم ، او را دو باره

نزد پزشک مسیحی به بغداد بردم ، چون وی را ملاحظه کرد بسیار در تعجب شد و گفت : این معجزهٔ مسیح است .

حکایت ۴۴ — شیخ محمد حسین قمشه‌یی که از فقهای نجف بود ، کتاب وسائل را تصحیح کرده بود ، فرزندش شیخ ابراهیم که در بازار بهبهانی‌های نجف برابر کوچهٔ صد تومانی دکانی داشت از پدرش نقل کرد که هنگامی که در مشهد تحصیل می‌کرد زمانی برشانه و بازویش دردی عارض شد چنان که او را بی‌قرار ساخته بود ، نزد پزشکی رفت ، چون دید گفت : این مرض شقاق قلوب است و چارهٔ آن جز بریدن نیست . از روی اخلاص به آفریدگار روی آورد ، در خواب دید کسی به او گفت : شانهٔ تو خوب شده برخیز . چون بیدار شد اثری از بیماری نبود فقط سر ناخن ابهام وی شکافی مانده بود با وجود پنجاه یا شصت سال بسته نشده بود .

حکایت ۴۵ — گویند مردی به نام میرزا مهدی رنگونی هندی که کر

و لال بود به سامرا آوردند تا از امامین تندرستی وی را خواسته باشند او را شبی در آن جا نهاده وی عجز و لابه می‌کرد ناگاه دهان وی باز شد ، شیخنا الاستاد محمد تهرانی می‌گفت : او را نزد میرزا حسن شیرازی آوردند وی حمد و سوره را خواند چون تازه زبانش گشوده شده بود به زحمت می‌خواند و الله أعلم .

حکایت ۴۶ — مردی خفته بود ناگاه ماری در دهان وی رفت دانایی

این را دید ، چون بیدار شد به او چیزی نگفت : لیک او را مجبور کرد تا از درخت سیبی که آن جا بود بسیار بخورد آن مرد چندان خورد که دیگر نتوان است تناول کند بعداً " ریسمانی به گردن وی افکند و او را به هرسو می‌کشید مرد مار خواره بی‌تاب شده ناگاه شروع به قی کردن کرد و او می‌نگریست دید آن مار در میان قی ، افتاده .

حکایت ۴۷- درتواریخ برامکه نوشته اند که یکی از ایشان شاید فضل

بن یحیی برمکی باشد به دردگلوئی دچار شد آپاس کرده چنان که راه نفس کشیدن براو دشوار شده بود پزشکان گفته بودند: هرگاه این دمل که درگلوئی ویست سر باز نکند هلاک می شود و هرچه کردند باز نشد، شبی واقعه خنده آوری پیش آمد و فضل نگریست چنان که از شدت قهقهه خودداری نتوانست گردن ناگاه آن دمل در درون گلوئی از شدت خنده ترکید و آن بیماری بهبود یافت. خنده برهردرد بی درمان دواست.

حکایت ۴۸- در نجف یکی شمرد را عارضه یی رخ داد که خون از

بینی او می رفت هر چند پزشکان مداوا می کردند بند نمی آید مرحوم استاد میرزا علی سمنانی پزشک را به بالین او آوردند بعد از ملاحظه و تقدیم شرایط گفت: یخ آوردند و سروی را در یخ نهفت بعد از داروهایی که خون را بند می کند تدبیر کرد چنان که ظرف هفته از آن بیماری برای همیشه اثری نماند.

حکایت ۴۹- حکیمی در کشور شام نابینا شد به او گفتند: حکیم

حاذقی در هندوستان است که نابینا را بینا می سازد، چون نزد وی رفت او گفت: گویا روز گرمی بر مار مرده یی که در شوره زاری افتاده بود شاشیده بخاری که از آن بلند شده ترا کور کرده بعداً دارویی حاضر کرد و در چشم او کشید بینا شد، حکیم شامی به کشور خود مراجعت کرد و به امتحان آن ادعا برآمد ماری پیدا کرد بکشت و در شورستان افکند بعد از مدتی روزگرمی بر آن بول کرد نابینا شد دوباره به هند رفت در راه به غلام خود گفت: هرگاه که حکیم میل در چشم من کشد آنرا از دست او بردم در دهان من انداز او نیز چنین کرد حکیم مذکور از طعم و بوی آن نودونه دویه را حدس زد یک داروی دیگر که صد تمام شود به خاطرش نرسید آخر بعد از ترکیب آنها خود را معالجه کرد.

حکایت ۵۰ - خلیفه هارون الرشید عباسی گفتند: پزشکی منکه نام

در هند است که در شفای مرض ید بیضا می کند او را بهری آورد روزی حکیم هندی از میدان ری می گذشت دید که شخصی هنگامه گرفته دارویی به دست دارد و می گوید: این فلان مرض را درمان است: حکیم را تعجب گرفت به خلیفه گفت: من نمی دانستم مسلمانان خون یکدیگر را مباح می دانند، زیرا داروی مذکور منافعی امراضی ست که او نام می برد، خلیفه او را از طبابت منع و زجر کرد.

حکایت ۵۱ - در کتب تواریخ نوشته اند: زمانی در قوم بنی اسرائیل

مرض وبا پدید آمد، مردم نزد پیامبر زمان خود رفتند و از او خواستند تا از آفریدگار بخواهد که آن بیماری برطرف شود او نیز دعا کرد بعداً ملهم شد به بنی اسرائیل بگوی برای خدای تعالی مذبح قربانی کنسیه را مضاعف کنند، ایشان نیز چنان کردند اتفاقاً بیماری بیشتر شد، مردم به پیامبر شکایت کردند که با وجود مضاعف ساختن چرا بیشتر شد، پیامبر ملهم شد که ایشان مضاعف کردن را نمی دانند و مذبح را دوبرابر کردند. لاجرم نزد حکیمی رفتند و از او کیفیت مضاعف کردن سطوح را خواستند. او گفت: هرگاه سطحی را خواستیم مضاعف سازیم. باید آن عدد را سه برابر کنیم مثال سه را خواستیم مضاعف کنیم سه برابر آن را بر آن افزودیم ۱۲ شد زیرا سطح دارای دو بعد است چون چنین کردند وبا از ایشان زایل شد.

حکایت ۵۲ - نوشتند زمانی در نیشابور مرض وبا آشکار شد هر روز

صدها خلق می مردند، پیرزالی را دختری بود، به آرزوی آن که شوهر نکرده خواهد مرد مادرش شبی دست و پای او را حنا بست، اتفاقاً مادر و دختر هر دو سالم ماندند، و وبا نگرفتند از پزشکان سراین مطلب را خواستند ایشان گفتند: حنا دافع مرض وبا است چون مردم این را شنیدند در حنا بستن و

خضاب کردن افراط کردند، چنان که در اندک زمانی وبا از بین ایشان رخت برپست، یکی از سنن اسلام حنا بستن و خضاب کردن است.

حکایت ۵۳- میرزا محمود خلیلی تهرانی از پزشکان نجف بود،

روزی او را بر سر زن بارداری بردند که به حالت اغمی و بی‌هوشی افتاده بود، از او بیماریش را پرسید، گفت: گویا چیزی درون مرا مالش می‌دهد، از مالش آن بی‌قرار می‌شوم، پزشک به دقت شکم او را رسیدگی کرد، آنگاه گفت: سوزنی آوردند در جای معین آن را فرو برد اگرچه باردار فریادی سخت کرد لیک دیگر آن عارضه دست نداد. علت پرسیدند گفت: جنین دست فرادل باردار می‌برد بدین تدبیر دستش کوتاه شد.

حکایت ۵۴- ابن جوزی گفته در سال ۴۷۴ هجری در شهر واسط

عراق زنی جذام گرفت و هرروز شدت می‌کرد تا چنان که شوهر و پسر آن زن از او فرار کردند شوهرش، هرروز نان و آبی نزد وی می‌آورد و از دورا فکنده فرار می‌کرد، شبی آن زن با آفریدگار به دعا کردن و زاری نمودن پرداخت چون به خواب رفت گوید: کسی را دید که به او گفت: برخیز تو تندرست شده‌یی چون بیدار شد در خود امارات تندرستی اندک‌اندک مشاهده می‌کرد، و نفرت به الفت مبدل شد.

حکایت ۵۵- لبیب عابد که غلام رومی و از آن مردمی لشگری

بود گفته: روزی ماری را که به سوراخی می‌رفت از راه بی‌باکی و غرور جوانی دنبالش را بگرفتم ناگاه مار سر باز پس کرد و دست مرا زخم زد، بدان جهت یک دست من شل شد و از کار افتاد بعد از مدتی دست دیگر من نیز از کار افتاد بعد از زمانی هردوپای من سپس بینایی از من دور شد، شبی به آفریدگار از این حالت سخت نالیدم، چون بیدار شدم بینایی خود باز یافتم و همه

اعضایم سالم گشته بود خدای را سپاس گفتم .

حکایت ۵۶- ابوالفرج کاتب که معروف به بغا بود گفته: وقتی در

حلب بیمار گشتم چنان که هفت اندام من از کار افتاد و سه سال به این شیوه بستری بودم مرا دوستی که او را ابوالفتوح ابی دارم می گفتند که به عیادت من می آمد ، روزی به من گفت: دوش در خواب دیدم که به رقه رفته بودم به گورستانی که شهداء حضرت علی به خاک اندراند کسی را دیدم که مردم از او سؤال ها می کنند پرسیدم ، گفتند . عمار بن یاسر است ، کنار گور وی رفتم دیدم با حالت زخم و خون بود از او پرسیدم ابوالفرج عبدالواحد بن نصر مخزومی معروف به بغا را می شناسی؟ گفت: آری گفتم: از این بیماری تندرست می شود؟ گفت آری! یک پسر جوان توبه زودی به همین علت خواهد مرد ، و چون این بشارت به بغا دادم ظرف همان هفته تندرست شد و فرزندم به همان بیماری در گذشت .

حکایت ۵۷- مؤلف مرآت الخیال امیر شیر علی گفت: زمانی مرا

خارش و درد صعبی در کف پا عارض گشت ، چندان که نزد اطبا و جراحان رفتم سودی ندیدم شبی کسی را در خواب دیدم که گفت: مرهمی به آن نه تا تندرست شوی ، چون بیدار شدم اجزای آن دوا را که گفته بود فراهم کردم و آن را مرهم ساخته به جای خارش نهادم ظرف یک هفته صحت کامل حاصل شد .

حکایت ۵۸- از جالینوس پزشک حکایت کرده اند که گفته بود مرا

در میان حجاب کبد ورمی پدید آمد هر علاجی که می دانستم کردم تندرست نشدم ، شبی در خواب دیدم کسی به من گفت: رگی در میان خنصر و بنصر از دست چپ است آن را بگشای تا شفا یابی چون بیدار شدم ، رگ زنی را

فرمودم تا آن را بگشاد آن مقدار خون که گفته بود بگرفتم شفا حاصل شد.

حکایت ۵۹- میرزا هادی داروفروش نجف فرزند محمدجعفر عطار

سامره‌یی به سنگ مثانه گرفتار شده بود هرچند نزد پزشکان نجف مراجعه کرد نتیجه‌یی نگرفت ناگزیر شبی دوگانه‌یی به درگاه یگانه‌نهادم و تندرستی آن را خواستم. بامدادان هرگاه بول می‌کردم مانند خاکشیر ریگه‌هایی ریز سرخ رنگ با ادرار از او دفع می‌شد تا اندک اندک شفای کامل حاصل شد. در روزگار ما میرزاهادی بزرگ‌ترین داروفروش بزرگ نجف بود به‌شیوه دارو فروشان جدید.

حکایت ۶۰- اگرچه پزشکان گاه‌گاهی در معالجات اسقام و تدبیرات

اجسام یدببضا می‌کنند البته نباید فریفته‌شد، بنگر به ابی البرکات بغدادی مؤلف کتاب معتبر در علوم عقلیه با آن که در روزگار خود در طبابت و اسرار آن یگانه روزگار بود. در پایان عمر خود روزگار از او برگشت و کور شد و گردید و به برص گرفتار شد و جذام دشوار در او پدید آمد چنان که از معالجه باز ماند. وصیت کرد بر سنگ مزارش چنین نویسند: این گور او حد الزمان ابی البرکات، خداوند عبر و مؤلف کتاب معتبر است فسبحان من لا یغلیه غالب ولا ینجو من قضائه مستحیل و لاهارب فנסأل الله فی حیاتنا العافیه و خاتمه خیر فی العاقبه.

این کتاب روز ۲۸ خرداد ۱۳۴۰ خورشیدی در تهران در مدرسه دینی خان مروی علیه‌الرحمه حجره ۴۱ به دست مؤلف آن: مرتضی مدرس گیلانی فرزند استاد امام مفتی جعفری شیخ شعبان بن مهدی عبدالواهاب نجفی گیلانی قدس سره دبیر دبیرستانهای تهران پایان یافت. نشانی: تهران - خیابان گرگان - ایستگاه روشنایی - کوچه دشتگرد خانه شماره

فهرست اعلام کتاب ده مقاله در طب یونانی

- ۱ - ابوبکر اخوینی بخارایی - (متوفی حدود ۳۷۰ هـ) او ابوبکر یا ابو حکیم ربیع بن احمد اخوینی بخارایی پزشک بود که در کتاب چهار مقاله به غلط او را اجوینی ، شاید اخوین نام روستایی از بخارا بوده ، او از پزشکان روزگار سامانیان بود و آثاری در طب یونانی داشته از آن جمله کتاب هدایة المتعلمین در طب که زمانی مورد افاده و استفاده بود ، نظامی عروضی دانشجویان طب را به خواندن این کتاب تشویق می کرده گویا نسخه‌هایی دیگر از آن در کتابخانه شهر آکسفورد از بلاد انگلستان موجود است .
- ۲ - ابوبکر دقاق نیشابوری - (متوفی حدود ۵۵۰ هـ) او نجیب‌الدین ابوبکر پزشک نیشابور است از فقهاء و اطباء نیشابور بوده ، برخی لقب او را بهاء‌الدین نوشتند گویند بر بیماران خجسته قدم بود .
- ۳ - ابوالبرکات بغدادی - (متوفی حدود ۵۵۳ هـ) او ابوالبرکات هبة‌الدین علی بن ملکان بلدی مشهور به ابن ملکان بغدادی از مشهوران در طب و فلسفه قرن ششم هجری در بغداد بود و ملقب به اوحد الزمان او را در طبابت نوا در بسیار است . حدود سال مذکور در بغداد در گذشت .

اصلاً یهودی بود گویند بعداً مسلمان شد. از آثارش: کتاب ۱- اختصار التشریح جالینوس ۲- کتاب امین الأرواح ۳- کتاب قراباذین ۴- کتابی در عقل و ماهیت آن . ۵- کتاب المعتبر در فلسفه که در هندوستان به چاپ رسیده.

۴- ابوالحسن حمدانی طبیب بغدادی - (متوفی ۴۹۵ هـ) او ابوالحسن سعید بن هبة الدین حسین طبیب از اکابر بزرگان معقولات و فلسفه و طب بود از او نوادری در معالجات نقل کرده‌اند در بغداد در بیمارستان عضدی متصدی معالجات بود به سال مذکور در آن جا درگذشت از آثارش: ۱- کتاب الاقناع در طب بسیار مفصل . ۲- خلق الانسان ۳- کتاب المغنی در طب مختصر ۴- کتاب الیرقان .

۵- ابوسهل طبیب مسیحی - (متوفی ۴۰۱ هـ) او ابوسهل عیسی بن یحی جرجانی نصرانی از افاضل اطبای روزگار خود بود و در خوارزم نزد ملوک خوارزم شاهی بسیار مورد توجه بود. ابن سینا در طب از شاگردان او بود ابوریحان بیرونی از او استفاده می‌کرده به سال مذکور درگذشت از آثارش: ۱- کتاب اختصار مجسطی ۲- کتاب اظهار حکمة الله فی خلق الانسان ۳- کتاب صد باب در طب ۴- کتاب فی مبادئ الهندسه ۵- کتاب رسوم الحركات فی الاشیاء ذوات الوضع ۶- کتاب سکون الارض و حرکتها ۷- کتاب التوسط بین ارسطو و جالینوس فی المحرك الاول ۸- کتاب فی دلالة الفظ علی المعنی ۹- کتاب فی سبب برد ایام العجوز ۱۰- کتاب فی علته التربیه التي تستحل فی احکام النجوم ۱۱- کتاب فی آداب صحبة الملوك ۱۲- کتاب فی قوانین الاله ۱۳- کتاب فی دستور الخط ۱۴- کتاب فی العزلیات السحقیه ۱۵- الرسالة الترجیه، او خوش نگار و در بغداد تحصیل کرده بود ۱۶- کتاب فی علم الطبیعی ۱۷- کتاب الطب الکلی مقالتان ۱۸- کتاب الجدری ۱۹- کتاب التعبير الرؤیا باسم الکتابه ۲۰- کتاب البواء .

۶- ابن سینای بلخی - (۴۲۸ هـ) او شرف‌الملک حسین بن عبدالله

بن سینای بلخی بخارایی مکنی بهابی علی و ملقب به شیخ الرئيس وابن سینا
از بزرگترین فلاسفه و اطباء اسلام است. ابن سینا از ابی عبدالله ثابلی
مازندرانی و ابی سهل مسیحی و گوشیارگیلانی منجم و محمود مساح و اسماعیل
زاهد استفاده علمی کرده مدتی وزارت دیلمیان کرده به سال مذکور در همدان
درگذشت گور او را مکرر زیارت کرده ام از آثارش ۱- کتاب الاجوبه عن
المسائل العشرة ۲- کتاب أربع مسائل ۳- کتاب أرجوزة فی المجربات
النجومیة ۴- کتاب الاشارات ۵- کتاب الأفعال والانفعالات ۶- کتاب الاکسیر
الابیض ۷- کتاب الاکسیر الأحمر ۸- کتاب الأوسط ۹- کتاب البرالاتم .
۱۰- کتاب تدارک الأنواع ۱۱- کتاب تدبیر الجند ۱۲- کتاب التفسیر الدخان
۱۳- کتاب تفسیر الاخلاص ۱۴- کتاب تفسیر الاعلی ۱۵- کتاب تفسیر الفلق
۱۶- کتاب تفسیر الناس ۱۷- کتاب جوابات ابی ریحان البیرونی ۱۸- کتاب
جوابات ابی سعید ابی الخیر . ۱۹- کتاب الحاصل والمحصل فی الفلسفه
۲۰- مجلد ۲۰- کتاب الحکمة العرشیه ۲۱- کتاب الحکمة المشرقیه ۲۲- کتاب
الخطب التوحیدیة ۲۳- کتاب دانش نامه ۲۴- کتاب اجرام علویه ۲۵-
کتاب اخلاق ۲۶- کتاب ادویه ۲۷- کتاب أسباب الحدوث ۲۸- کتاب
أسباب الوعد ۲۹- کتاب أسرار ماهیت ۳۰- کتاب أقسام الحکمه ۳۱-
تدبیر المسافرين ۳۲- کتاب تدبیر المنزل ۳۳- کتاب موجودات ۳۴-
کتاب تقسیم الموجودات ۳۵- کتاب تقسیم النفوس ۳۶- کتاب جواب ابی
سعید فی الانتاج ۳۷- کتاب الجوهر والعرض ۳۸- کتاب جوهریة النفس
۳۹- کتاب حدود الأشياء ۴۰- کتاب الطبيعات ۴۱- کتاب رفع المحضرات
۴۲- کتاب الزاویة ۴۳- کتاب السحر ۴۴- کتاب الطبيعات ۴۵- کتاب
الطلسمات ۴۶- کتاب سکنجبین ۴۷- کتاب الطیر ۴۸- کتاب العروض ۴۹-
کتاب العشق ۵۰- کتاب العهد ۵۱- کتاب حی بن یقظان ۵۲- کتاب قولنج
۵۳- کتاب القوى ۵۴- کتاب المعانی ۵۵- کتاب المقایره ۵۶- کتابه الممالک
۵۷- کتاب النبض ۵۸- کتاب شرح النفس ۵۹- کتاب الشفاء ۶۰- کتاب شفاء

الاسقام ۱- کتاب عیون الحکمه ۲- کتاب الفصول فی النفس ۳- کتاب
فصول الحیاة ۴- کتاب القانون فی الطب ۵- کتاب القصيدة العينية ۶-
کتاب العقیده المزدوجه ۷- کتاب الارصاد ۸- کتاب الانفاق ۹- کتاب
الارصاد ۸- کتاب الانصاف ۹- کتاب المبدء والمعاد ۱۰- کتاب لسان
العرب ۱۱- کتاب المدخل الی صناعة الموسيقى ۱۲- کتاب فی احکام النجوم
۱۳- کتاب ارثماطیقي ۱۴- کتاب تحصیل السعاده ۱۵- کتاب خواص خط
الاستواء ۱۶- کتاب قضا وقدر ۱۷- کتاب قواى طبیعه ۱۸- کتاب کیفیة الرصد
۱۹- کتاب لانهایه ۲۰- کتاب مخارج الحروف ۲۱- کتاب سندباد ۲۲-
کتاب حیاة الأرض ۲۳- کتاب ملائکه ۲۴- کتاب المناظرات ۲۵- کتاب
منافع الأعضاء ۲۶- کتاب الموسيقى ۲۷- کتاب الوجدان الصغیر ۲۸- کتاب
الحوجز الكبير ۲۹- کتاب النجاة ۳۰- کتاب الحدود .

۷- ابن مندویه اصفهانی - (متوفی ۴۱۰ هـ) او ابن مندویه احمد بن
عبدالرحمان بن مندویه طبیب اصفهانی مکنی به ابی علی . آثارش: ۱-
کتاب الاغذیه ۲- کتاب الجامع لکبیر ۳- کتاب الجامع المختلفه فی طب
که ده مقاله است ۴- کتاب کافی یا قانون صیغه ۵- کتاب المدخل الی-
الطب ۶- کتاب المغیث در طب ۷- کتاب نهایة الاختیار در طب .

۸- ابو حیان بن ماسویه - (متوفی ۲۴۳ هـ) او یحیی یا یوحنا بن ماسویه
سریانی مکنی به ابی زکریا از اطباء قرن سوم هجریست در بغداد به فرمان
خلیفه هارون الرشید کتابهایی از یونانی به عربی ترجمه کرده از آثارش: ۱-
کتاب جواهر الکام ۲- کتاب دفع ضرر الاغذیه ۳- کتاب علاج النباء الملاتی
لا یحبلی ۴- کتاب المشجر الصغیر ۵- کتاب المشجر الكبير .

۹- احمد بن فرج طبیب - (متوفی حدود ۳۰۰ هـ) ظاهر او از اطباء
سده سوم هجری بود از او ترجمه‌هایی در کتابی دیده بودم فعلا در نظرم
نیست و گویا آثاری نیز داشته .

۱۰- ارسطو یونانی - (۲۸۴-۳۲۲ ق م) مشهور به معلم اول رئیس

فلاسفه مشاء بیست سال نزد افلاطون یونانی درس خواند هنوز آراء او در مدارس قدیم اسلامی تدریس می شود. از آثارش: ۱- کتاب المرآة: ۲- کتاب الوجیا ۳- کتاب قول الحکماء در موسیقی ۴- کتاب اختصار اخلاق ۵- کتاب ثلاث مقالات ۶- کتابی در عدل ۷- کتابی در ریاضت و ادب ۸- کتاب شرف طبیبی ۹- کتابی در شعراء ۱۰- کتابی در ملک ۱۱- کتابی در حیز ۱۲- کتاب بار خوطی سه مقاله ۱۳- کتابی در خطوط ۱۴- کتابی در صفت عدل ۱۵- کتابی در تباین و اخلاق ۱۶- کتابی در عشق ۱۷- کتابی در صور ۱۸- کتابی در قول افلاطون ۱۹- کتابی در لذت ۲۰- کتابی در حرکات ۲۱- کتابی در حیل ۲۲- کتابی در صناعت شعر ۲۳- کتابی در روح ۲۴- کتابی در مسائل ۲۵- کتابی در نیل مصر ۲۶- کتابی در حیوان ۲۷- کتابی در جوامع صناعات ۲۸- کتابی در محبت ۲۹- کتابی و مقاله‌یی در منطق ۳۰- کتابی در تدبیر بدن ۳۱- کتابی در خطابه ۳۲- کتابی در امور عامه ۳۳- کتابی در کون و فساد ۳۴- کتابی در آثار علویه ۳۵- کتابی در نفس ۳۶- کتابی در حس و محسوس ۳۷- کتابی در بیداری و خواب ۳۸- کتابی در حرکت حیوان ۳۹- کتابی در طبائع حیوان ۴۰- کتابی در اعضاء ۴۱- کتابی در وجود حیوان ۴۲- کتابی در حرکات حیوان ۴۳- کتابی در عمرهای حیوان ۴۴- کتابی در زندگی و مرگ ۴۵- کتابی در گیاه ۴۶- کتابی در ما بعد الطبیعه ۴۷- کتابی در مسائل ماده ۴۸- کتابی در مسائل طبیعی ۴۹- کتابی در اقسام زمان و نفس ۵۰- کتابی در قسمت افلاطون ۵۱- کتابی در قسمت شروط ۵۲- کتابی در مناقضه طبیعی ۵۳- کتابی در موضوعات عشقی ۵۴- کتابی در موضوعات طبیعی ۵۵- کتابی در ثبت موضوعات ۵۶- کتابی در حدود.

۱۱- اسماعیل جرجانی طبیب - (متوفی ۵۳۱هـ) اوزین الدین ابوابراهیم اسماعیل بن حسن بن احمد بن محمد الحسینی الجرجانی متوفی به مرو به سال مذکور از اطباء نامی دربار پادشاهان خوارزم شاهیان بود. از آثارش:

۱- کتاب ذخیره خوارزم شاهی در طب ۲- کتاب اغراض الطب ۳- کتاب خفی علائی در طب فارسی که در ۵۲۱ هجری نگاشته ۴- کتاب یادگار در طب مختصر.

۱۲- اسماعیل هراتی طبیب - (متوفی در حدود ۵۰۰ هـ) او حکیم هرات بود در حالاتش نگاشته اند که: او حکیمی ادیب فاضل صاحب اشعار دلاویز و لطایف ذوق آمیز بود در حکمت و سایر علوم تصانیف بسیار داشت، کتب ابونصر فارابی را درس می گفت و به تصانیف ابی علی سینا توجهی نمی کرد. روزی خطیب هرات با او منازعه کرد و گفت: ترا در روز آدینه میان دو خطبه نفرین کنم، حکیم گفت: مرا از تو باکی نیست، تو درهمه عمر خود هر آدینه گفته‌ی الهم اصلح فلان بن فلان خدای او را اصلاح نکرد و مستجاب نگردانید.

۱۳- اسقلیبوس طبیب یونانی - (متوفی حدود ۶۰۰ ق م) از بزرگان اطبای یونان بود. برخی مدعی شده اند که وی نخستین کسی بود که مسائل طبیعی را تحریر کرد بعداً بقراط مطالب آنرا تکمیل کرد.

۱۴- افلاطون فیلسوف یونانی - (۴۳۰ - ۳۴۷ ق م) او افلاطون بن ارسطوی یکی از بزرگان حکمای پندگانه یونان است. وی از شاگردان فیثاغورس یونانی و سقراط بود. شاگردان بسیاری تربیت کرد از همه مشهورتر ارسطو بود. از آثارش: ۱- کتاب السیاسة ۲- کتاب النوامیس ۳- کتاب الجبر در فلسفه ۴- کتاب درشجاعه ۵- کتاب ارسطو در فلسفه ۶- کتاب خرمیذس در عفت ۷- کتابی در جمیل ۸- کتاب اتودیمس در حکمت ۹- کتاب اقناه ۱۰- کتاب غورجیاس ۱۱- کتاب اثوقول ۱۲- کتاب اسین ۱۳- کتاب قاذن ۱۴- کتاب قریطن ۱۵- کتاب ثالطلیطس ۱۶- کتاب قیلرطوخن ۱۷- کتاب قراطولی ۱۸- کتاب سوفطس ۱۹- کتاب طیمارس ۲۰- کتاب فرماینس ۲۱- کتاب حدوس ۲۲- کتاب مائز ۲۳- کتاب جینس ۲۴- کتاب ابرخیس ۲۵- کتاب مانکسانس ۲۶- کتاب اطلیطموس ۲۷- کتاب طیمائوس سه مقاله ۲۸-

کتاب مناسبات ۲۹- کتاب توحید ۳۰- کتابی در عقل و نفس و جوهر و عرض ۳۱- کتاب الحس و اللذة ۳۲- کتاب مصنطن ۳- کتاب تأدیب نوجوانان ۳۴- کتاب اصول هندسه.

۱۵- امان الله مازندرانی - متوفی (حدود ۱۳۹۵ هـ) او علامه شیخ امان الله مازندرانی در نجف در مدرسه سید محمد کاظم یزدی حجره داشت و از شاگردان شیخ ضیاء الدین عراقی و شیخ محمد حسین نائینی بود در علوم دین و طب یونانی افاده می داد مکرر در مدرسه سید یزدی با وی ملاقات اتفاق می افتاد.

۱۶- برمائیدس فیلسوف یونانی - (متوفی حدود ۲۰۰ ق م) از فلاسفه یونان و دانایان آن بود.

۱۷- بقراط طبیب یونانی - (متوفی ۱۵۰ ق م) او بقراط ایراقلیس از شاگردان اسقلیبوس دوم است چون اسقلیبوس مرد از او سه شاگرد ماند و ایشان: ما نحارئیس و وارخن و بقراط چون این دو درگذشتند نوبت به بقراط رسید. ۹۵ سال عمر کرد پس از مرگش از او سه فرزند ماند و ایشان ثالسوس دراقمن، مایا ارسیا و از آثارش: ۱- کتاب عهد بقراط به تفسیر جالینوس ۲- کتاب فصول به تفسیر جالینوس در هفت مقاله ۳- کتاب تقدمه معرفت ۴- کتاب الامراض الحاده به تفسیر جالینوس ۵- کتاب الکسر به تفسیر جالینوس ۶- کتاب ابیه پمپا ۷- کتاب الاخلاط به تفسیر جالینوس ۸- کتاب قاطیطون ۹- کتاب الحاد و الهوا به تفسیر جالینوس ۱۰- کتاب طبیعة الانسان.

۱۸- ثابت بن قره حرانی (۲۲۱-۲۸۸ هـ) او ابوالحسن ثابت بن قره بن مروان بن ثابت حرانی مردی دانا و مترجم بود و بیشمارش صیرفی بردین صابه بود. از آثارش: ۱- کتاب حساب الأهلہ ۲- کتابی در سال شمسی. ۳- کتابی در استخراج مسائل هندسی ۴- کتابی در اعداد ۵- کتاب شکل قطاع ۶- کتابی در حجت منسوب به سقراط ۷- کتاب ابطال الحركة در

فلک البروج ۸- کتابی در حصی متولد در مثانه ۹- کتاب درد مفاصل ونقرس
۱۰- کتابی در سببی که آب دریاها شور شده ۱۱- کتابی در سفیدی که
در بدن پیدا می شود ۱۲- کتابی به دانق ۱۳- کتابی در جوامع ۱۴-
کتابی در جدری و حصیه.

۱۹- جاثلیق طبیب - (متوفی ۲۰۰ هـ) او ابوالفرج جاثلیق طبیب
بغدادی استاد حکمای عصر خود بود اصلا از فارس بود به درخواست فضل
بن سهل برمکی به بغداد رفت او را تصانیف بسیاری در انواع علوم هست
ویژه در منطق لیک ابن سینا آثار او را نکوهش کرده و گفته: راستی این است
که تصانیف او را به فروشنده باز پس دهند و نرخش نیز بر وی گذارند.
معاذینش این سخن ها را حمل بر حسد ابن سینا کرده اند. جاثلیق خود را
از فرزندان فولوسم که خواهرزاده جالینوس حکیم بود می دانسته. از گفتار
اوست: بخیل هر اندازه که از مال خود بخل کند از عرض خود همان اندازه
سختاوت کند.

۲۰- جالینوس طبیب یونانی - (متوفی ۶۶۵ ق م) جالینوس از بزرگان
طب یونان بود وی از شاگردان ارمینس رومی بود. و قولی ست که در ۵۱۴
از تاریخ اسکندری می زیسته شاید این نظر درست تر باشد اسکندر افرودیسی
به جالینوس رأس البقل می گفت یعنی سراسر برای بزرگی سرش و نیز گفت ماند
میان روزگار مسیح او ۵۷ سال بود. از آثارش: ۱- کتاب الفرق ۲- کتاب
الصناعة ۳- کتابی در نبض ۴- کتابی به اغلوqn طبیب ۵- کتاب پنج مقاله
در تشریح ۶- کتاب اسطقصات ۷- کتاب المزاج ۸- کتاب القوی الطبیعه
۹- کتاب العلل و الاعراض ۱۰- کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنه ۱۱-
کتاب النبض الکبیر ۱۲- کتاب الحمایات ۱۳- کتاب البحران ۱۴- ایام
بحران ۱۵- کتاب تدبیر الامحاء ۱۶- کتاب حیلۃ البرد ۱۷- کتاب التشریح
الکبیر ۱۸- کتاب اختلاف التشریح ۱۹- کتاب التشریح الحيوان الميت
۲۰- کتاب التشریح الحيوان الحي ۲۱- کتابی در علم بقراط در تشریح

۲۲- کتاب علم ارسطو در تشریح ۲۳- کتاب التشریح الرحم ۲۴- کتاب
 حرکات صدرورثه ۲۵- کتاب علل النفس ۲۶- کتاب الصوت ۲۷- کتاب حركة
 الفصل ۲۸- کتاب الحاجة الى النبض ۲۹- کتاب الحاجة الى النفس ۳۰-
 کتاب الحادات ۳۱- کتاب بقراط و فلاتن ۳۲- کتاب الحركات المجهوله
 ۳۳- کتاب الامتلاء ۳۴- کتاب منافع الاعضاء ۳۵- کتاب افضل الحياة ۳۶-
 کتاب حص البول ۳۷- کتاب سوء المزاج ۳۸- کتاب الادوية المفردة ۳۹-
 کتاب الاورام ۴۰- کتاب المنی ۴۱- کتاب المولود هفت ماهه ۴۲- کتاب
 المره الوداء ۴۳- رواءة النفس ۴۴- کتاب القدمته المعرفة ۴۵- کتاب الفصد
 ۴۶- کتاب الذبول ۴۷- کتاب صفات لصیبي بصرع ۴۸- قوى الاغذیه ۴۹-
 کتاب التدبیر الملطف ۵۰- کتاب الکیموس ۵۱- کتاب ارسطراطس ۵۲- کتاب
 تدبیر بقراط برای امراض حاده ۵۳- کتاب ترکیب الادویه ۵۴- کتاب الادویته
 القابله لا الادواء ۵۵- کتاب التریاق ۵۶- کتاب الی ثراسابولوس ۵۷-
 کتاب الرياضة بالکرمه الصغیره ۵۸- کتاب الرياضة بالکرة الکبیره ۵۹- کتابی
 در طبیب فاضل فیلسوف است ۶۰- کتاب کتب بقراط الصحیه ۶۱- کتاب
 کتب بقراط الصحیحه ۶۲- کتاب البحث علی تعلم الطب ۶۳- کتاب مخفته
 الطیب ۶۴- کتاب ما یعتقده رأیا ۶۵- کتاب البرهان ۶۶- کتاب تعریف
 المرء عیوب نفسه ۶۷- کتاب الاخلاق ۶۸- کتاب انتفاع الاخبار باعدادهم
 ۶۹- کتاب ما ذکره فلاتن ۷۰- فی ان قوى النفس تابعته المزاج البدن ۷۱-
 کتاب المدخل الی النطق ۷۲- کتاب المحرک الاول لایتحرك ۷۳- کتاب
 عدد المقاییس ۷۴- کتاب تفسیر الثانی من کتب ارسطو.

۲۱- میرزا علی بن یحیی شمع طبیب - (متوفی ۱۳۱۳ هـ) او میرزا علی بن
 یحیی شمع جورجیس جندی شاپوری بود او و پدرش هردو از پزشکان دربار
 هارون الرشید خلیفه عباسی بودند. ظاهراً آثار ی در طب و داروشناسی
 داشته.

۲۲- جمیل خلیلی طبیب - (متوفی ۱۳۸۰ هـ) او میرزا جمیل فوزند

میرزا جواد قفقازی طبیب بود پدرش طبابت می‌کرد از قفقاز به نجف آمده مشغول طبابت شد و از دودمان میرزا خلیل تهرانی زنی گرفت از این جهت فرزندش میرزا جمیل طبیب به خلیلی مشهور شده میرزا جمیل را فرزندش بود به نام خلیل که در دبستان علوی دیده‌بودم او بعدها دکتر در طبابت شد. میرزا جمیل خانمی از پدرم را از برادرم اجاره کرده به مدت های طولانی بعداً آنرا به اسم خود ثبت کرد لا غفر الله له و لا بارک فی نسله.

۲۳ - چغمینی طبیب - (متوفی ۷۴۵ هـ) او محمود بن محمد بن عمر چغمینی خوارزمی از بزرگان دانایان هیأت و ریاضی و طب بود. از آثارش: کتاب الملخص که در فن هیأت و نجوم ست و بسیاری از دانایان اسلام بر آن شرحها نوشته‌اند از آن جمله سید شریف جرجانی و فاضل رومی مشهور است و از کتب درسی در مدارس قدیم است کتاب قانون چه در طب که خلاصه‌ی فهرست وار از کتاب قانون ابن سینا است این کتاب ده مقاله در ترجمه و شرح آن ست چغمینی یا چگنی روستایی از روستای خوارزم است.

۲۴ - حسین حکیمی تبریزی طبیب - (حدود ۱۳۹۰) اوسید حسین تبریزی حکیمی از اطبای نجف بود شرح اسباب نفیسی را تدریس می‌کرد میرزا محمد خلیلی و سید ابوالحسن شیرازی شرح اسباب را نزدا خوانده بودند. او در آخر طبابت نمی‌کرد به سال مذکور در نجف در گذشت.

۲۵ - حنین بن اسحاق - طبیب (متوفی ۲۶۰ هـ) او ابوزید حنین بن اسحاق عبادی از نصاری حیره عراق بود در طب و لغت یونانی و سریانی و عربی ورزیده بود در کثورها می‌گردید و کتب قدیمه را تحصیل میکرد او روز سه شنبه ششم صفر از سال مذکور در بغداد در گذشت از آثارش: غیر از آن چه به عربی ترجمه کرده ۱- کتاب احکام الاعراب ۲- کتاب المسائل در طب برای متعلمین ۳- کتاب الحمام ۴- کتاب اللبن ۵- کتاب الاغذیه ۶- کتاب علاج العین ۷- کتاب تقاسیم علل العین ۸- کتاب اختیار ادویه علل العین ۹- کتاب علاج امراض العین بالحديد ۱۰- کتاب آلات الغذاء ۱۱-

کتاب الانسان و بالته ۱۲- کتاب الباه ۱۳- کتاب تدبیر الناقه ۱۴- کتاب معرفة اوجاع المعده و علاجها ۱۵- کتاب فی المدد الجز ۱۶- کتابی در سبب شوری آب دریا ۱۷- کتاب الالوان ۱۸- کتابی در بول ۱۹- کتاب المولودین در هشت ماه ۲۰- کتاب التریاق ۲۱- کتاب العین ثلاث مقالات ۲۲- کتاب ذکر ما ترحم من الکتب ۲۳- کتاب تاطاغورباس ۲۴- کتاب الطفوری فی قرص الورد ۲۵- کتاب القرچ و تولد ۲۶- کتاب الاجال ۲۷- کتاب تولد الناریین الحجرین ۲۸- کتاب تولد الحماه ۲۹- کتاب اختیار الادویه المحرقه ۳۰- کتاب الی ابن المنجم در استخراج اندازه کتب جالینوس، نخستین باری که با حنین بن اسحاق آشنا شدم زمانی بود که اقلیدس در هندسه را می خواندم در سال ۱۳۵۵ هجری.

۲۶- حکیم مؤمن تنکابنی (۳۸۴ ه) او علی بن محمد زمان حسینی تنکابنی دیلمی از اطبای دربار شاه سلیمان صفوی بود از آثارش: کتاب تحفه المؤمنین در معرفة الادویه داروها که مراجعین طب یونانی از آن بسیار استفاده می کنند.

۲۷- علی بن عباس اهوازی طبیب - (متوفی ۳۸۴ ه) او علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی از مشاهیر اطبای عصر خود بود و پزشک خاص پادشاه عضدالدوله دیلمی او را آثاری در طب بود لیک آن چه از آن ها مشهورتر است کتاب کامل الصناعه که به عربی نگاشته مکرر چاپ شده این کتاب را ملکی نیز گویند چون آنرا به فرمان عضدالدوله تألیف کرده بود.

۲۸- علی خان همدانی طبیب - (متوفی ۱۳۲۵ ه) او میرزا علی خان بن زین العابدین همدانی ساکن تهران مشهور به دکتر علی خان از استادان دارالفنون تهران بود او را آثاریست از آن جمله کتاب هایی که از فرانسه به فارسی ترجمه کرده کتابی ست به نام جواهرالتشریح که آنرا به هفت مقاله مرتب ساخته یکم استخوان دوم مفاصل سوم عضلات چهارم جهازخون پنجم احشاء ششم حواس هفتم اعصاب - چهارمجله از آن در یک مجلد و سه

دیگر در مجلدی و حجمی تا حدود هزار صفحه می شود .

۲۹- علی سمنانی طبیب - (۱۳۹۶-۱۳۶۳ هـ) او علی بن محمد سمنانی طبیب ملقب به ناصح بود از معاصرین اطبای نجف بود پدرش را آخر عمر به ری منتقل شد میرزا علی در آن جا متولد گردیده در سال ۱۳۰۳ هجری به نجف مهاجرت کرد نزد استاد اسماعیل جراح و میرزا علی ترک و شیخ یحیی نوری که در طب یونانی استاد بود تحصیل کرد بعداً " نزد استاد علی هزار جریبی مازندرانی که مدرس مدرسه سلیمیه در نجف تشریح خوانده بعداً " در سال ۱۳۳۶ هجری به تهران رفت و در آن جا از محضر میرزا خلیل طبیب ملقب به سلطان الاطباء درس خواند سپس به نجف مراجعه کرد . مطبی داشت در سال مذکور در گذشت . نگارنده کتاب قانون چه و اندکی اسباب را نزد وی خوانده بود و او را فرزندی بود به نام محمد که با هم در مدرسه درس می خواندیم پس از مرگش آثارش را استاد شیخ قاسم محیی الدین آل ابی جامع همه را در حراج خرید و آن ها از این قرار است : ۱- کتاب مجمع العلاج در چهار مجلد در طب یونانی ۲- کتاب دوم آن در امراض دماغ تا امراض بینی است ۳- کتاب سوم در امراض لب تا امراض معده است ۴- کتاب چهارم در امراض کبد است تا امراض رحم ۵- کتاب پنجم در امراض مفاصل است تا حمیات .

۳۰- عنصر المعالی دیلمی - (متوفی ۴۶۲ هـ) او قابوس بن اسکندر بن قابوس ملقب به عنصر المعالی بن و شمگیر بن مرد اویج بن زیاد دیلمی از دانایان و شاهزادگان گیلان بود در علوم نجوم و طب فاضل و استاد بود از او کتابی مانده به نام قابوس نامه که شامل چهل و چهار باب است در نصایح و اندرز برای پسر خود گیلان شاه نگاشته بود .

۳۱- فتح الله استرآبادی - (متوفی حدود ۱۳۷۴ هـ) او شیخ فتح الله استرآبادی از فضلاء نجف بود در علوم دین از شاگردان امام علامه محمد کاظم خراسانی بود وی در جوانی به مشهد رفت و در آن جا به تحصیل پرداخت

سبب سلاقه پیدا کرد نزد ضیاء الاطبای خراسانی به خواندن کتب طبّی مشغول شد بعدا به نجف مهاجرت کرد اما به طبابت نمی پرداخت لیک خصوصی کتاب شرح اسباب را تدریس می کرد تا مسیح السلطنه طبیب به نجف آمد و شیخ را تشویق کرد که به مباشرت بیماران پردازد! او نیز مطبّی گشود مشغول معالجه و نسخه نویسی امراض شد بعدا "به کاظمین رفت گویا همان جا در گذشت ظاهرا" از وی فرزندی مانده باشد چنان که گاهگاهی که ملاقات می شد می گفت چیزهایی در طب نگاشته.

۳۲- مانی طبیب - (متوفی حدود ۳۰۰ هـ) مردی طبیب و در فن آن حاذق بود گویند پیروی اسلام نبود شاید از پیروان زردشت بود و الله اعلم.

۳۳- محمد زکریای رازی - (۲۲۹-۳۲۰ هـ) او ابوبکر محمد بن زکریای رازی ملقب به جالینوس العرب از بزرگترین دانایان اسلام. از ری به بغداد رفت مدتی ریاست طبای آنجا بود سپس باز به ری باز گردید و به سال مذکور درگذشت نقل است دانش طب معدوم بود جالینوس آن را زنده کرد. پراکنده بود محمد زکریای رازی آن را جمع کرد ناقص بود ابن سینا آن را کامل کرد و می گفت: تا می توانی بیمار را با خوراک درمان کنی دارو مده تا با داروی مفرد معالجه می شود داروی مرکب مده. از آثارش ۱- کتاب البرهان دومقاله ۲- کتابی در خلقت انسان ۳- کتاب سمع الکیان ۴- کتاب المدخل الی المنطق ۵- کتاب جمله معانی قاطیقوریاس ۶- کتاب جمله معانی آنا لوطیقا الاولى ۷- کتاب هیأه العالم ۸- کتاب الرد علی بن استقل بفصول الهندسه ۹- کتاب للذمه مقاله ۱۰- کتاب فی سبب قتل ریح المسموم اکثر الحیوان مقاله ۱۱- کتاب فی ماجری بینة و بین سیس المنانی ۱۲- کتاب فی الخریف و الربیع ۱۳- کتاب فی الفرق بین الروءیا المنذره و بین سائر انواع روءیا ۱۴- کتاب الکشکوک علی جالینوس ۱۵- کتاب کیفیات الابعار ۱۶- کتاب البید علی الناشی ۱۷- کتاب فی ان صناعة الکیمیا ۱۸- کتاب الباه مقاله ۱۹- کتاب المنصوری فی الطب الی منصور بن اسماعیل دمقاله

٢٥- کتاب الحادی الجامع ٢١- کتاب فی استدراک مابقی از کتب جالینوس
 ٢٢- کتاب فی ان الطین المستقل ٢٣- کتاب فی أن الحمیه المفرطه ٢٤-
 کتاب فی الاسباب الممیله ٢٥- کتاب ما یقدم من الفواکه ٢٦- کتاب علی
 احمد بن الطیب ٢٧- کتاب الرد علی المسمعی ٢٨- کتاب الرد علی جریر
 الطیب الشامی ٢٩- کتاب فی نقص ٣٠- کتاب انابوا الی فروریوس ٣١-
 کتاب فی الخلاء و الملاء و هما الزمان و المكان ٣٢- کتاب الصغیر فی العلم
 آلهی ٣٣- کتاب الهیولی المطلقه و الجزئیة ٣٤- الی ابی القاسم بلخی
 ٣٥- کتاب الرد الی ابی القاسم بلخی ٣٦- کتاب الجدری و الحصیه ٣٧-
 کتاب الحصى فی الکلی و المثانه ٣٨- کتاب الی من لایحضره طیب ٣٩-
 کتاب الادویه الموجوده بكل مکان ٤٠- کتاب الطب الملکوکى ٤١- کتاب
 التقیع ٤٢- کتاب اختصار کتاب النبض الکبیر لجالینوس ٤٣- کتاب الرد
 علی الجاحظ فی نقص الطب ٤٤- کتاب مناقضه الجاحظ فی کتابه فی فضیله
 الکلام ٤٥- کتاب فی الفالج ٤٦- کتاب اللقوة ٤٧- کتاب هیأه الکبد ٤٨-
 کتاب النقرس و عرق المحدثی ٤٩- کتاب هیأه العین ٥٠- کتاب الاثنین
 ٥١- کتاب هیأه القلب ٥٢- کتاب هیأه الساخ ٥٣- کتاب ارجاع المفاصل
 ٥٤- کتاب قرا باذین ٥٥- کتاب الانتقاد و التحریر بر معتزله ٥٦- کتاب
 الخيار المر ٥٧- کتاب کیفیة الاغتذاء ٥٨- کتاب ابدال الادویه ٥٩- کتاب
 خواص الاشیاء ٦٠- کتاب الهیولی الکبیر ٦١- کتاب سبب وقوف الارض
 وسط الفلک ٦٢- کتاب سبب تحرك الفلک علی الاستداره ٦٣- کتاب نقص
 الطب الردجانی علی بن الیمان ٦٤- کتاب فی انه لایمکن ان یکون العالم
 لم یزل علی مثال ما نشاهده ٦٥- کتاب فی ان الحرکه لیست مرئیة بل
 معلومه ٦٦- کتاب فی ان الجسم یتحرک من ذاته و آن که مبداء طبیعه آن ست
 ٦٧- کتاب فی الشکوک علی برقس ٦٨- کتاب التقسیم الامراض و اسبابه او
 علاجها ٦٩- کتاب تفسیر گناه لوطرخوس ٧٠- کتاب نقضا علی سهیل
 البلیخی فی ما نافع به من اللذه ٧١- کتاب فی العلّه الّتی لها یحدث الورم

- من الزكام ٧٢- كتاب في التلطف في ابصال العليل الى بعض شهواته ٧٣-
 كتاب العله في خلق السباع والحوام ٧٤- كتاب على بن اليمان في نفقه
 ٧٥- كتاب نقص كتاب التدبير ٧٦- كتاب النقص على المكيال في الامامه
 ٧٧- كتاب اختصار كتاب حيله البرء لجالينوس ٧٨- كتاب تلخيصه لكتاب
 العلل والاعراض ٧٩- كتاب تلخيصه لكتاب المواضع الألهه ٨٠- كتاب
 كتاب نقص نقص البلخي للعلم الا لاهي ٨١- كتاب في القطر المريخ ٨٢-
 كتاب في ان جواهر لاجسام ٨٣- كتاب في سيره الفاضله ٨٤- كتاب في
 وجوب الادعيه ٨٥- كتاب في الاشقاق على اهله التحصيل من المتكلمين
 والفلسفيين ٨٦- كتاب الحاصل في العلم الالاهي ٨٧- كتاب في العلم
 الالاهي لطبيعه ٨٨- كتاب دفع مضار الاغذيه ٨٨- كتاب على سهيل
 البلخي في تبعيث المعاد ٩٠- كتاب في عله جذب حجرالمقناطيس ٩١-
 كتاب في ان النبض ليست بجسم ٩٢- كتاب النبض الكبير ٩٣- كتاب في
 النبض صغير ٩٤- كتاب ميزان العقل ٩٥- كتاب في السكر ٩٦- كتاب
 القولنج ٩٧- كتاب السكنجيين ٩٨- كتاب تفسير كتاب جالينوس لفصول
 بقراط ٩٩- كتاب الفصول مسمى به مرشد ١٠٠- كتاب الابينه وعلاج آن
 ١٠١- كتاب نقض كتاب الوجود منصور بن طلحه ١٠٢- كتاب في ما يرد به
 اظهار ما يدعى من عيوب الانبياء ١٠٣- في ان للعالم خالقا حكيما ١٠٤-
 كتاب در آثار الامام الفاضل المعصوم ١٠٥- كتاب في الاوهام والحركات
 والعشق ١٠٦- كتاب في استفراغ المحمومين قبل النصح ١٠٧- كتاب الامام
 والمأموم والمحققين ١٠٨- كتاب خواص الفلاسفة ١٠٩- كتاب شروط النظر
 ١١٠- كتاب الاراء الطبيعه ١١١- كتاب ترتيب اكل الفواكه ١١٢- كتاب
 خطأ غرض الطبيب ١١٣- كتاب ما يعرض در صناعه الطب ١١٤- كتاب
 السيرة الفاضله اشعاره في العلم الا لاهي ١١٥- كتاب الاثنيين لجابر الى
 الشعر ١١٦- كتاب قصيده في المنطقيات ١١٧- كتاب قصيده في العظام اليو
 ثاينه ١١٨- رساله في التعري والتدثر ١١٩- رساله في التركيب ١٢٠-

رساله فی الخیر و کیف یساق الیه و علامه الحق فیسه ۱۲۱- رساله فی ما یلحق منا یقطع من البدن صفر ۱۲۲- رسالته فی تبرید الماء علی الثلج و تبرید الماء ۱۲۳- رساله فی المنطق ۱۲۴- رساله فی تعطیش السمک و العله فییه ۱۲۵- رساله فی کیفیه الجود ۱۲۶- فی العله لها لایوجد شراب یفعل فعل الشراب الصحیح بالبدن ۱۲۷- رساله فی غروب الشمس و الکواکب ۱۲۸- رساله فی أنه لایتصور لمن لاریاضته له بالبرهان ان الارض کرید ۱۲۹- رسالته فی نسخ ظن من توهم ان الکواکب لیست فی نهایه الاستداره ۱۳۰- رساله فی البحث عن الارض ۱۳۱- رساله فی تثبیت الاستحاله ۱۳۲- رساله فی العطش ۱۳۳- رساله فی العاده فانها تحول طبیعتہ ۱۳۴- رساله فی العله من أجلها تقتضی لنوا ظرفی نور و تتبع فی الظلمه ۱۳۵- رساله فی العله التي زعم بعض الجهال ۱۳۶- رساله فی اطعمه المرضی ۱۳۷- کتاب ما استدركه من الفصل فی الکلام بحدوث الاجسام ۱۳۸- کتاب فی أن العله الیسیره ۱۳۹- رساله فی العلل المشکله ۱۴۰- کتاب فی التي یذم لها بعض الناس ۱۴۱- رسالته فی أن الطیب الحاذق لیس هو من قدر علی ابراء العلل ۱۴۲- رسالته فی العلل القائله ۱۴۳- رسالته أن الصانع فی أن المستغرق بصاعه معدوم ۱۴۴- کتاب المشجر فی الطب ۱۴۵- رساله فی العله من اجلها ۱۴۶- رسالته فی طیب ۱۴۷- مقاله ما یمکن أن یمتدک فی أحكام النجوم .

۳۴- محمد خلیلی طبیب تهرانی - (متولد ۱۳۲۰- ۱۳۹۵ هـ) وی از دودمان میرزا خلیل تهرانی ست از اطباء نجف و نویسندگان آن ست نزد سید حسین تبریزی حکیمی شرح اسباب و دیگر کتب را خوانده مطبش کنار مرقد مرحوم آیه الله میرزا حسین میرزا خلیل تهرانی ست آناری دارد از آن جمله کتاب معجم الاطباء مطبوع کتاب طب الصادق مطبوع ترجمه به فارسی نیز شده دیوان شعر عربی و فنی شرح قصیده عینیہ ابن سینای نگارنده را گرفت مطابقه می کرد قطعهیی در وصفش گفته در سال مذکور در گذشته .

۳۵ - محمود نفیسی طبیب - (متوفی حدود ۱۳۹۰ هـ) او میرزا محمود فرزند غلام علی نفیسی بود پدرش فخرالاطباء از تهران به نجف آمد. و مطبی گشود در طبابت مردم بدو اقبال داشتند. میرزا حسن نفیسی نجفی اصفهانی داماد وی بود فخرالاطباء در نجف حدود ۱۳۵۰ در گذشت پسرش میرزا محمود در مدرسه علوی ایرانیان در نجف تدریس می کرد ضمناً "طبابت نیز می کرد بعداً به تهران مراجعت کرد از حیات وممات او خبری ندارم گویند به سال مذکور در گذشت -

۳۶ - مسیح السلطنه تهرانی طبیب - (متوفی حدود ۱۳۴۹ هـ) او مسیح السلطنه تهرانی از اطبای تهران بود بعداً حدود سال های ۱۳۴۳ هجری به نجف آمد و مطبی داشت معالجاتش مورد توجه شد از او ترجمهائی در کتاب معجم الحکماء نوشته ام فعلاً " زیر دست نیست در سال مذکور در نجف در گذشت وصی وی آیت الله الامام محمد حسین نائینی بود او را در رواق حضرت علی دفن کردند وی سبب شد که مرحوم طبیب حاذق شیخ فتح الله استرآبادی به طبابت مشغول شد لیک بعداً " میان ایشان محبت و وداد به دشمنی و شقاق مبدل شد. ظاهراً " چیزهایی نوشته بود ندانستم به دست چه کسانی افتاد.

۳۷ - منکه طبیب هندی - (متوفی حدود ۱۸۰ هـ) نقل است به هارون الرشید خلیفه عباسی گفتند در هندوستان پزشکی ست در معالجه اسقام و درمان اجسام ید بیضا می کند لاجرم او را از هندوستان طلبید وی پزشک دربار خلیفه شد و از او معالجات نادره ای آشکار شد چنان اطبای دیگر بر او حسد می بردند هرگاه صحت داشته او همان کسی ست که در محضر امام جعفر بن محمد مباحثه کرده و به اعتقاد راوی اظهار عجز کرده معالجه وی در دربار هارون الرشید او را مشهور کرد.

۳۸ - مدرس گیلانی - (مولود ۱۲۹۹ شمسی) مترجم و شارح این کتاب: مرتضی گیلانی فرزند استاد امام مفتی جعفری شیخ شعبان بن مهدی بن

عبدالوهاب نجفی گیلانی و سبط علامه قاضی انصاری قدس سرها متولد در نجف به سال مذکور. خطیب نجف در تاریخ میلاد وی گفته: فی یوم میلاد الفتی مرتضی: هنأت شعبانا با سعادته. فالیمین مسطور بتأریخه. و الخیر مفرون بمیلاده. بعد تحصیلاتش برفقه‌ها و علمای نجف از آن جمله مفتی شیخ علی مرندی و امام شیخ محمد حسین کاشف‌العطاء و شیخ محمد کاظم شیرازی و حکیم صدرالدین بادکوبی و طبیب شیخ علی سمنانی و منجم شیخ حبیب الله ذوالفنون والسید ابوالقاسم ریاضی اصفهانی و شیخ قاسم محیی‌الدین ابی جامع و شیخ موسی دُعیبیل و شیخ محمد سماوی و سید هاشم آل عطه نجفی و سید محمد جواد طباطبائی تبریزی و سید احمد تبریزی ست و در سال ۱۳۷۵ هجری به ایران مهاجرت کرد و در تهران ساکن شد و در دبیرستان های تهران مشغول تدریس شد و تاکنون حدود دوهزار دانش‌آموز از پسر و دختر بر وی تلمذ کرده‌اند و از بسیاری دانش‌نامه افتاء و اجتهاد دارد

آثارش: ۱- کتاب فقه مذاهب ۲- کتاب تحریر المکاسب مطبوع. ۳- کتاب تحریر الرسائل مطبوع ۴- کتاب التلخیص در فقه ۵- کتاب توضیح المسائل ۶- کتاب دلائل الأحکام در فقه ۷- کتاب ثلاث مقالات در هندسه ۸- کتاب شرح مدخل در نجوم ۹- کتاب اسطرلاب ۱۰- کتاب قبله الآفاق ۱۱- کتاب حواشی بر اقلیدس ۱۲- کتاب اصول الهیاء ۱۳- کتاب ترجمه جبر خوارزمی ۱۴- کتاب شرح جبر الخلاصه ۱۵- ترجمه کتاب لمعه ۱۶- کتاب مفهوم المشتق ۱۷- کتاب عدم مسئولیه الصغیر ۱۸- کتاب أجویه المنشور ۱۹- کتابی در اثبات مقدمه ۲۰- کتاب ترجمه لاضرر و لاضرار ۲۱- کتاب أجویه طباطبائی ۲۲- کتاب فلسفه و منطق مطبوع ۲۳- کتاب مدخل الزیج ۲۴- کتاب تقویم ۱۲ سال مطبوع ۲۵- کتاب تاریخ نجف دو مجلد ۲۶- کتاب الرقاع والمقالات فارسی ۲۷- کتاب الرقاع والمقالات عربی ۲۸- کتاب فلسفه صدرالدین ۲۹- کتاب دستور فارسی مطبوع ۳۰- کتاب دستور فارسی مطبوع ۳۱- کتاب لغات کلیده مطبوع ۳۲-

- کتاب لغات المتشابه مطبوع ۳۳- کتاب النحو والصرف مطبوع ۳۴- کتاب شرح لامیه العجم ۳۵- کتاب شرح عینیة ابن سینا ۳۶- کتاب شرح لامیه العرب ۳۷- فلسفه قدیم مط ۳۸- کتاب شرح میمیه فرزددق ۳۹- کتاب شرح رباعی افضل الدین ۴۰- کتاب شرعیات مطبوع ۴۱- کتاب اخلاق گیلانی مطبوع ۴۲- کتاب معجم الحکماء در تراجم ۴۳- کتاب حکمه الاسرار مطبوع ۴۴- کتاب ترجمه ابن الندیم ۴۵- کتاب العروض و القافیه مطبوع ۴۶- کتاب عروض وقافیه فارسی مطبوع ۴۷- کتاب حاشیه بر برخی مواضع اسفار ۴۸- کتاب مبادی الهندسه ۵۰- کتاب فرهنگ فارسی مدرس مطبوع ۵۱- کتاب منهج البلاغه ۵۲- کتاب ترجمه فقه اکبر امام ابی حنیفه ۵۳- کتاب لغت نامه هفت اورنگ ۵۴- کتاب ابناء البلاد ۵۵- کتاب تعلیمات مدنی مطبوع ۵۶- کتاب تقویم ۵۰ سال ۵۷- کتاب دیوان گیلانی عربی مطبوع ۵۸- کتاب غزالی با شما سخن می گوید مطبوع ۵۹- کتاب کلید القرآن ۶۰- کتاب لغات فارسی دبستان مطبوع ۶۱- کتاب ترجمه مبادی الفلسفه ۶۲- کتاب جزوه قافیه مطبوع ۶۳- کتاب دیوان فارسی ۵۰۰ بیت مدرس گیلانی ۶۴- لغات القرآن ۶۵- کتاب ترجمه خصال صدوق ۶۶- کتاب مختصری در فقه امام شافعی رض ۶۷- کتاب فقه اکبر امام شافعی ۶۸- کتاب شرح جبر طوسی ۶۹- کتاب شرح هندسه طوسی ۷۰- کتاب معجم الشعرا فارسی ۷۱- کتاب معجم الشعرا عربی ۷۲- کتاب حد غروب نزد جعفری ۷۳- کتاب حکومت و ورود ۷۴- کتاب قضا و قدر ۷۵- کتاب صرف عربی ۷۶- کتاب تاریخ اشاعره والمعتزله در اسلام ۷۷- کتاب شعرشناسی ۷۸- کتاب خودآموز صرف ۷۹- کتاب التجوید قرآن ۸۰- کتاب شأن نزول القرآن ۸۱- کتاب معارف القرآن ۸۲- کتاب حساب و هندسه ۸۳- کتاب اخلاق غزالی مطبوع ۸۴- کتاب دمقاله در طب یونانی مطبوع ۸۵- کتاب درحق و ملک ۸۶- کتاب ترجمه قرآن ۸۷- کتاب شرح واجب الاعتقاد ۸۸- کتاب ترجمه باب هادی عشر ۸۹- کتاب اصول الفقه ۹۰- کتاب المعانی والبیان فارسی ۹۱- کتاب

شرح ابیات الهادی ۹۲- کتاب منطق ارسطو ۹۳- کتاب فلسفه ما بعد الطبیعه
 ۹۴- کتاب شرح الفی ابن مالک ۹۵- کتاب ترجمه پدایه النهایه در سه
 ۹۶- کتاب تاریخ اعراب و اصولی ۹۷- کتاب تقویم سال ۱۳۶۰ شمسی ۹۸-
 تصحیح تاریخ نگارستان مطبوع ۹۹- تصحیح هفت اورنگ جامی مطبوع ۱۰۰-
 دیوان فوق الدین یزدی با تصحیح و مقدمه ۱۰۱- کتاب پندنامه غزالی
 مطبوع ۱۰۱- جمع دیوان عربی سعدی با مقدمه مفصل ۱۰۳- کتاب علم
 ۱۰۴- کتاب حکمة المشاء ۱۰۵- کتاب پیشگویی از راه سحر و جادو

ان ... ان تكون ...
 و اذا ...
 او ...
 يضع ...
 کر منصفا فی السرو الاربهار
 انصاف من منشار
 فی نصف السمره فی المقدار
 ویصب للآخر الی النجار

۱۰۸- نظامی عروضی (متوفی حدود ۵۶۰ هـ) از ابوالحسن
 نظام الدین احمد بن علی سمرقندی عروضی از شعرا و اشعار و سخنان
 زمان مورد بود به سال ... از آثار ... ۱- کتاب چهار مقاله
 یا مجلس النوادر که در دبیری و شاعر و منجمی و طبابت است ۲- کتاب
 ویس و رامین که منظومیهایی است ۳- کتاب دیوان شعر از اوست:

دلی دارم که در فرمان من نیست تو پنداری که آن دل زان من نیست
 مرا مادر دعا کرده است گویی که از تو دور بادا هرچه جویی
 بسا کاخی که محمودش بنا کرد که از رفعت همی با مه مرا کرد
 نبینی زان همه یک خشت برپای مدیح عنصری مانده است بر جای
 ۴۹- نفیس بن عوض کرمانی - (متوفی حدود ۸۵۰ هـ) او حکیم برهان
 الدین نفیس بن عوض کرمانی از مشهورترین اطباء میانه قرن نهم هجری است
 چون در معالجات ید بیضا می کرد سلطان الغ بیک بن شاه رخ بن امیر تیمور
 گورکان او را به سمرقند دعوت کرد او نیز مدتی در آن جا ساکن شد بعد از
 مرگ سلطان الغ بیک به کرمان مراجعت کرد ظاهرا "حدود سال مذکور در

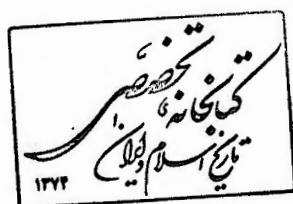
آن جا درگذشت آثارش: ۱. کتاب سمومات ۲. کتاب شرح الاسباب و العلامات که کتاب عربی اسباب و علامات نام محمد بن علی بن عمر سمرقندی را که از مهمترین کتاب های طبی آن روزگار بود شرحی مبسوط به عربی نوشته و مطالب آنرا مفصلاً شرح و توضیح داده در سال هشتصد و بیست هفتم هجری به پایان رسانید و آن را به نام سلطان الغبیک اهدا کرد کتاب شرح موجز القانون عربی علی بن ابی الحزم قرشی واصل کتاب موجز بهترین مصنفات مختصر یا مطول طبی و در رشته خود بی نظیر است همین شرح نیز که عربی و به شرح نفیسی معروف است و بهترین شروح آن کتاب بوده و در اول ذیحجه سال هشت صد و چهل یکم هجری در سمرقند از نگارش آن فراغت یافت و در ایران و هندوستان مکرر با شرح اسباب فوق به چاپ رسیده این شرح اسباب از کتاب های درسی در مدارس قدیمه به عنوان طب یونانی تدریس می شده.

۴۰ - نیلی طبیب نیشابوری - (متوفی ۴۴۰ هـ) او ابوسهل سعید بن عبدالعزیز نیلی مصری از اطباء حاذق نیشابور بود و در علم طب آثار نفیسی دارد به سال مذکور درگذشت از آثارش: ۱. کتاب اختصار المسائل حنین ۲. کتاب تلخیص شرح جالینوس برای کتاب فصول بقراط برخی وی را از مردم نیشابور با اصفهان گفته اند نظامی عروضی دانش یار طب را به آثار وی تشویق رده است از شعر اوست:

یامقدار الغذار والخذو القد	سد بنفسی وما اراها کثیرا
ومعیری من سقم عینیه سقا	دمت معنی به و دمت معیرا
اسقنی الراح شق لوعقه قلب	افرغت فی الحشا استحالت سرورا
هی فی الناس حمزه فاذا ما	افرغت فی الحشا استحالت سرورا

۴۱ - یوحنا بن ماسویه طبیب - (متوفی ۲۶۰ هـ) او ابو زکریا یحیی بن ماسویه مردی فاضل و طبیب و مقدم نزد ملوک بود و دارای مصنفاست خدمت مأمون و معتصم و الواثق و متوکل را دریافته بود. از آثارش: ۱ - کتاب الکمال و التمام ۲ - کتاب الکامل ۳ - کتاب الحمام ۴ - کتاب دفع

ضرر اغذیه ۵- کتاب الاسهال ۶- کتاب علاج الصداع ۷- کتاب السدرو
 الدوار ۸- کتاب لم امتنع الاطباء من علاج الحوامل در برخی از ماههای
 حمل ایشان ۹- کتاب مخته الطیب ۱۰- کتاب مجسته العروق ۱۱- کتاب
 الصوت والبحریه ۱۲- کتاب ماء الشعر ۱۳- کتاب الفصد والحجامه ۱۴-
 کتاب المرء السوداء ۱۵- کتاب علاج النساء یعنی زنانی که آبستن نمی شوند
 ۱۶- کتاب السواک السنونات ۱۷- کتاب اصلاح الادویه المسهله ۱۸- کتاب
 الحیات مشجر ۱۹- کتاب القولنج.



جدول ارزش انواع غذاها از نظر ویتامین ها ، آ و ب و ث

ویتامین C	ویتامین B	ویتامین A	غذا
۱	۱	*	آب انگور
۱۱۱	۱۱	۱	آب لیمو
۱۱۱	۱۱	۱	آب نارنج
—	— تا ۱	—	آرد سفید گندم
—	۱۱	۱	آرد گندم کامل
۱	۱۱۱	۱۱۱	اسفناج پخته
۱۱۱	۱۱۱	۱۱۱	اسفناج خام
۱	۱ تا ۱۱	۱	انگور
*	۱۱	۱	بادام
*	۱۱	۱	بادام زمینی
*	۱	۱	بادنجان
*	۱۱۱	۱	باقلا
—	۱۱	۱	برنج کامل
۱۱۱	۱۱	۱	پرتقال
*	۱	۱ تا ۱۱۱	پنیر
۱	۱	— تا ۱	پیاز
۱ تا ۱۷	۱۱	۱	تخم ماهی
۱ تا ۱۷	۱ تا ۱	۱۱۱	تخم مرغ
			سیب زمینی یکساعت
۱	۱۱	۱	جوشیده

جدول ارزش انواع غذاها از نظر ویتامین‌ها، آ و ب و ث

ویتامین C	ویتامین B	ویتامین A	غذا
I	*	*	شاه توت
II	II	- تا I	شلغم
γ I	I	III	شیر تازه
-	II	III	شیر خشک
γ I	II	I	شیر بی سرشیر
I	III	II	قلوه
-	-	-	قند
III	III	I تا III	کاهو
*	*	II	کدو
-	-	III	کره
-	I	-	کشمش
-	II	I	کلم پخته
II	II	III	کلم خام
I	III	II	گل کلم
*	II	I	گردو
*	II		گرمک طالبی
-	II	I	کلوگز (قند میوه)
*	I	- تا I	ترب - تربچه
II	-	-	تمشک
I	II	I تا III	جگر

جدول ارزش انواع غذاها از نظر ویتامین ها ، آ و ب و ث

ویتامین C	ویتامین B	ویتامین A	غذا
۷۱	۱۱	۱۱	جگر گاو
۷۱	۱۱	۱	جو کامل
—	—	۱۱	چربی گاو
—	—	۱	چربی گوسفند
*	۱	۱	چربی ماهی
۱	۱	۱	چغندر
۱۷	۱۱	۱	خامه
۷	۱۱۱	—	خمیرمایه
*	۱	*	خیار
—	۱۱	۱	ذرت
۱۱	۱	۱۱	زردالو
۱۷	۱۱۱	۱۱۱	سرشیر
۱۱	۱ تا ۱۱	۱	سیب
۱ تا ۱	*	*	سیب قوطی شده کمپوت
			سیب زمینی ۱۵ دقیقه
۱۱	۱۱	۱	جوشیده
۱۱۱	۱۱	۱۱	گوچه فرنگی
—	۱۱	— تا ۱	گوشت خوک
—	۱۱	— تا ۱	گوشت ران خوک
۱ تا ۱	۱۱	۱	گوشت گاو

جدول ارزش انواع غذاها از نظر ویتامین‌ها، آ و ب و ث

ویتامین C	ویتامین B	ویتامین A	عذا
—	۱۱۱	۱۱۱	گوشت گوسفند لحم
*	۱	— تا ۱	گوشت لحم ماهی
*	۱۱۱	۱	لوبیا
—	—	۱۱	لوبیای سبز تازه
۱	۱۱۱	*	مارچوبه
*	۱۱	۱	مغز
۱۱	۱ تا ۱۱	۱ تا ۱۱	موز
*	۱۱	۱۱	نارگیل
—	—	۷	نان سفید با آب پخته شده
— تا ۱۱	—	—	نان سفید با شیر پخته شده
۷ ۱	—	۱	نان سیاه با آب پخته شده
— تا ۱	۱	۱۱	نان سیاه با شیر پخته شده
*	—	۱	نان شیرینی
۱۱	۱ تا ۱۱۱	۱	نخود سبز
۱	۱	۱	هلو — شفتالو
۱۱	۱ تا ۱۱	۱	هویج پخته
۱۱		۱۱۱	هویج خام
*			هویج فرنگی

علامت اختصاری ویتامینها

عالی	=	
خوب	=	
دارد	=	
غیر قابل تخمین	=	-
متغیر	=	∇
نامعلوم	=	?
فقدان یا غیر کافی	=	*

نقل از کتاب ویتامینها

مآخذ ده مقاله در طب یونانی

- کتاب فهرست مؤلف ابوالفرج محمد بن اسحاق ندیم بغدادی (۲۹۷ - ۳۸۵ هـ) .
- کتاب اخبارالعلماء مؤلف: جمال الدین ابی الحسن علی القفطی (متوفی ۶۴۶ هـ) .
- کتاب تحفه مؤلف حکیم مؤمن تنکابنی (متوفی ۱۱۰۵ هـ)
- کتاب شرح اسباب مؤلف: نفیس بن عوض کرمانی (متوفی ۸۵۰ هـ) .
- کتاب اسرار خوراکی ها مؤلف: دکتر غیاث الدین جزائری معاصر .
- کتاب طبیعی کلاس ششم دبیرستان که در برنامه ۲۰ سال پیش بوده .
- کتاب یادداشت های سعید نفیسی کرمانی معاصر .
- کتاب مجمع النوادر مؤلف: ابوالحسن نظام الدین احمد بن عمر سمرقندی (متوفی ۵۶۰ هـ) .
- کتاب ریحانة الادب مؤلف: میرزا محمد علی تبریزی معاصر .
- کتاب قابوس نامه مؤلف: قابوس بن اسکندر عنصرالمعالی گیلانی (متوفی ۴۶۲ هـ) .
- کتاب معجم الحکماء مؤلف: مرتضی مدرس گیلانی .
- کتاب تاریخ نگارستان . مؤلف: قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی (۹۰۰ - ۹۷۵ هـ) . به تصحیح مدرس گیلانی

فهرست مطالب ده مقاله در طب یونانی

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۳	رئه و قلب	۳	مقدمه ^۶ ناشر
۴۳	تشریح حجاب سینه	۵	تعریف طب
۴۳	فصلی در کبد و مراره و طحال	۶	موضوع طب
		۶	فائده طب
۴۴	تشریح باقی اعضای مرکب	۶	خواننده ^۶ طب یونانی
۴۴	یادداشت از خصال صدوق	۱۷	وصیت سقراط یونانی
۴۵	امام جعفر بن محمد	۲۰	کتاب قانون چه
۴۸	طرز تشکیل سیاه رگ	۲۳	شروح قانون
۴۹	سیاه رگهای عمده ^۶ بدن	۲۶	مقاله یکم در امور طبیعی
۵۱	استخوان بندی انسان	۲۷	ارکان و امزجه
۵۱	دفع صفرا	۲۹	اخلاط در انسان
۵۲	برش عرضی قفس سینه	۳۲	اعضاء مرکب و بسیط
۵۳	استخوانهای دست و پا	۳۳	قوای انسانی
۵۴	نمایش گردش خون	۳۵	بقایای امور طبیعی
۵۵	شکل دل	۳۷	مقاله دوم در تشریح
۵۶	دستگاه دفع ادرار	۳۹	در استخوانها
۵۷	گردش کوچک خون	۴۰	اعضای مفرده
۵۸	حفرات بینی	۴۲	در تشریح برخی از اعضاء

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۷۸	الوان بول‌ها	۵۹	مقاله سوم احوال انسان
۷۹	قوام بول و بوی آن	۶۱	تندرستی و بیماری
۸۰	صفای بول و تیرگی آن	۶۲	اسباب ضروری
۸۰	رسوب بول	۶۳	مأکول و مشروب
۸۳	مقاله پنجم — در تدبیر	۶۵	خواب و بیداری
۸۵	خوردنی و آشامیدنی	۶۵	حرکت و سکون
۸۶	در ورزش و مالش	۶۵	استفراغ و اجتناس
۸۶	در گرمابه	۶۶	احداث نفسانی
۸۷	خواب و بیداری	۶۶	اسباب بیماری
۸۷	تدبیر بر حسب فصول	۶۸	نشانه‌های ذلالت‌کننده
۸۸	تدبیر آبستان	۶۹	علامات داله بر بدن
۸۹	تدبیر کودکان و جوانان	۷۱	مقاله چهارم در نبض و تفسره
۸۹	درمان بیماران	۷۳	بساط نبض
۹۲	فصد و حجامت	۷۳	جنس یکم — فقدان انبساط
۹۲	قی و اسهال و حقنه	۷۴	جنس دوم — چگونگی فوع
۹۵	مقاله ششم بیماریهای سر	۷۵	جنس سوم — زمان حرکت
۹۷	در صداع یا درد سر	۷۵	جنس چهارم — زمان سکون
۹۸	در سر سام و علت آن	۷۵	جنس پنجم — قوام آلت
۹۸	مالخولیا و سبب آن	۷۵	جنس ششم مقدار حرکت
۹۹	در بیماری صرع	۷۶	جنس هفتم چگونگی جرم
۹۹	سبب سکت	۷۶	جنس هشتم — وزن حرکت
۱۰۰	فالج و لقوه و رعشه	۷۶	جنس نهم — از استواء
۱۰۰	در بیماری زکام	۷۶	جنس دهم — از انتظام
۱۰۰	درد چشم	۷۷	انواع مرکب از نبض

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۱۵	مقاله هشتم - در باقی اعضا	۱۰۱	ضعف بینایی و اشک
۱۱۷	بیماری کلیه ها و درمانش	۱۰۱	درد گوش
۱۱۷	بیماری مثانه و درمانش	۱۰۲	بیماری بینی
۱۱۸	بیماری نشیمن و درمانش	۱۰۲	درد دندان و لثه
۱۱۸	روان شدن آب از ذکر	۱۰۲	بیماری خناق و لهات
۱۱۸	بیماری حضیتین	۱۰۵	مقاله هفتم در بیماریها
۱۱۹	بیماری بادفتق و درمانش	۱۰۷	سرفه
۱۱۹	افراط طمث و ضعف باه	۱۰۷	ذات الرئه
۱۱۹	نقرس و عرق نساء مفاصل	۱۰۸	سل و ذات الجنب
۱۲۰	درد دالی و داء الفیل	۱۰۸	تنگی نفس و سبب آن
۱۲۱	مقاله نهم - بیماریهای بدن	۱۰۹	در خفقان
۱۲۳	بیماری سیاهی صورت	۱۰۹	در نفث خون
۱۲۳	بهق و برص و جذام	۱۰۹	ضعف معده
۱۲۴	در حكه و جرب	۱۱۰	در بیماری غش
۱۲۴	شری و حصف	۱۱۰	در بیماری دل پیچک
۱۲۴	حصبه و آبله و ثالول	۱۱۰	در قواق یا سکسکه
۱۲۴	ورمهای مختلف	۱۱۱	هیضه و اسهال
۱۲۵	سرطان و خنازیر	۱۱۲	بیماری قولنج
۱۲۵	حمیات با تبها	۱۱۲	زحیر یا پیچش شکم
۱۲۶	حمی یا تب روز، تب مطبقه	۱۱۲	بکرم معده و درمان آن
۱۳۱	مقاله دهم - نیروی خوردنیها	۱۱۳	درد کبد
۱۳۳	حبوب گندم	۱۱۳	بیماری استسقاء
۱۳۵	گوشتها و تخمها	۱۱۳	بیماری طحال یا سپرز
۱۳۷	لبنیات	۱۱۴	بیماری یرقان و درمانش

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
سبزی‌ها و خواص آنها	۱۳۸	حماض	۱۴۴
پیاز	۱۳۸	شوٹ	۱۴۴
سیر	۱۳۹	بلقهٔ یمانی	۱۴۴
کاهو	۱۳۹	بادبخان	۱۴۵
اسفناج	۱۴۰	لبلاب ربیعی و لبلاب خریفی	۱۴۵
کرفس	۱۴۰	کلم	۱۴۵
ترخون	۱۴۰	زردک	۱۴۶
نعناع	۱۴۱	میوه‌ها و خواص آنها	۱۴۷
برگ چغندر	۱۴۱	انگور	۱۴۷
مرزه	۱۴۱	انجیر	۱۴۸
گشنیز	۱۴۱	گردو	۱۴۸
شاهی	۱۴۲	خرمای تازه	۱۴۹
بازروج	۱۴۲	کلابی	۱۴۹
شوید	۱۴۲	به	۱۵۰
کاسنی	۱۴۲	آلوی	۱۵۰
ترب	۱۴۳	زردآلوی	۱۵۱
خرفه	۱۴۳	سیب	۱۵۱
کدوی سبز و زرد	۱۴۳	خربزه	۱۵۲
پودینه	۱۴۴	هندوانه	۱۵۲
		توت سیاه	۱۵۳
		خیار زه با چیز	۱۵۳
		خیار سبز	۱۵۴
		میوه‌های خشک	۱۵۵

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۷۹	حکایت ۱ - شمس الدین	۱۵۶	زردآلوی خشک
۱۷۹	حکایت ۲ - حجاج بن یوسف	۱۵۷	سوسن
۱۸۰	حکایت ۳ - مردی با هزارپا	۱۵۸	نرجس
۱۸۰	حکایت ۴ - مردی مخرج بسته	۱۵۸	بنفشه
۱۸۰	حکایت ۵ - مانی طبیب	۱۵۸	مرزنجوش
۱۸۱	حکایت ۶ - پزشک مصری	۱۵۸	تمام باسببز
۱۸۱	حکایت ۷ - مردی بغدادی	۱۵۹	نسترن
۱۸۱	حکایت ۸ - ابرنصر سامانی	۱۵۹	شاهسفرم
۱۸۲	حکایت ۹ - الواثق بالله	۱۵۹	خزملی
۱۸۲	حکایت ۱۰ - جالینوس پزشک	۱۵۹	خبری
۱۸۲	حکایت ۱۱ - بقراط حکیم	۱۵۹	سفاح
۱۸۳	حکایت ۱۲ - خواجه امام ابوبکر	۱۶۰	مخدر جلناز
۱۸۳	حکایت ۱۳ - بختشوع	۱۶۰	باسمین زرد
۱۸۳	حکایت ۱۴ - پزشک و کنیزک	۱۶۰	باپونه
۱۸۳	حکایت ۱۵ - جوانی از دودمان	۱۶۰	کافور
۱۸۴	حکایت ۱۶ - ابوعلی سینا	۱۶۲	روغن‌ها
۱۸۵	حکایت ۱۷ - ابوعلی در گرگان	۱۶۴	عطرها
۱۸۵	حکایت ۱۸ - مؤلف کامل الصناعه	۱۶۶	توابل
۱۸۵	حکایت ۱۹ - خویش‌علاء الدوله	۱۶۸	ابنده‌ها
۱۸۶	حکایت ۲۰ - ابوالبرکات بغدادی	۱۷۱	طبیخ
۱۸۶	حکایت ۲۱ - مرد بغدادی	۱۷۱	خواص برخی خوردنیها
۱۸۷	حکایت ۲۲ - یکی از خویشان خلیفه	۱۷۷	حکایات پزشکی
۱۸۷	حکایت ۲۳ - پزشک خلیفه		
۱۸۸	حکایت ۲۴ - گروهی باده‌گساز		

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
حکایت ۲۵- کودکی در بازی	۱۸۸	حکایت ۴۷- فضل برمکی	۱۹۶
حکایت ۲۶- جوان و تیغ	۱۸۸	حکایت ۴۸- جوان بیمار	۱۹۶
حکایت ۲۷- فیلسوف هراتی	۱۸۸	حکایت ۴۹- حکیم شامی	۱۹۶
حکایت ۲۸- خواجه عبدالله		حکایت ۵۰- هارون الرشید	۱۹۷
انصاری	۱۸۹	حکایت ۵۱- قوم بنی اسرائیل	۱۹۷
حکایت ۲۹- فضل بن یحیی		حکایت ۵۲- مرض وبا	۱۹۷
برمکی	۱۸۹	حکایت ۵۳- میرزا محمود	
حکایت ۳۰- بیمار و جالینوس	۱۸۹	خلیلی	۱۹۸
حکایت ۳۱- نظامی عروضی	۱۹۰	حکایت ۵۴- ابن جوزی	۱۹۸
حکایت ۳۲- جوانی بغدادی	۱۹۰	حکایت ۵۵- لبیب عابد	۱۹۸
حکایت ۳۳- جوان بغدادی	۱۹۱	حکایت ۵۶- ابوالفرج کاتب	۱۹۹
حکایت ۳۴- جوان برزگر	۱۹۱	حکایت ۵۷- مؤلف مرات الخیال	۱۹۹
حکایت ۳۵- مرد کوفی	۱۹۱	حکایت ۵۸- جالینوس پزشک	۱۹۹
حکایت ۳۶- یکی از بزرگان	۱۹۲	حکایت ۵۹- میرزا هادی	۲۰۰
حکایت ۳۷- بیماری معیی	۱۹۲	حکایت ۶۰- ابوالبرکات بغدادی	
حکایت ۳۸- جبرئیل	۱۹۲	بغدادی	۲۰۰
حکایت ۳۹- ابوالحسن حمدانی	۱۹۳	اعلام کتاب	۲۰۱
حکایت ۴۰- یکی از اشراف	۱۹۳	ابوبکر اخوینی طبیب	۲۰۱
حکایت ۴۱- دختری در قمشه	۱۹۴	ابوبکر دقاق طبیب	۲۰۱
حکایت ۴۲- صاعد بن محمد	۱۹۴	ابوالبرکات طبیب	۲۰۱
حکایت ۴۳- امین سلمانی	۱۹۴	ابوالحسن حمدانی طبیب	۲۰۲
حکایت ۴۴- شیخ قمشه‌یی	۱۹۵	ابوسهل طبیب مسیحی	۲۰۲
حکایت ۴۵- مرد رنگونی	۱۹۵	ابن سینای طبیب بلخی	۲۰۲
حکایت ۴۶- مرد خفته	۱۹۵	ابن مندویه طبیب اصفهانی	۲۰۴

<u>عنوان</u>	<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>	<u>صفحه</u>
ابوحیان طبیب	۲۰۴	حکیم مؤءمن طبیب تنکابنی	۲۱۱
احمد بن فرج طبیب	۲۰۴	علی بن عباس طبیب اهوازی	۲۱۱
ارسطو فیلسوف یونانی	۲۰۴	علی خان طبیب همدانی	۲۱۱
اسماعیل طبیب جرجانی	۲۰۵	علی طبیب سمنانی	۲۱۲
اسماعیل طبیب هراتی	۲۰۶	عنصر المعالی دیلمی	۲۱۲
اسقلبیوس طبیب یونانی	۲۰۶	شیخ فتح اله طبیب استرآبادی	۲۱۲
افلاطون فیلسوف یونانی	۲۰۶	مانی طبیب	۲۱۳
شیخ امان اله مازندرانی	۲۰۷	محمد زکریای طبیب رازی	۲۱۳
برمایدس فیلسوف یونانی	۲۰۷	محمد طبیب خلیلی	۲۱۶
بقراط طبیب یونانی	۲۰۷	محمود نفیسی طبیب	۲۱۷
ثابت طبیب حرّاتی	۲۰۷	مسیح السلطنه طبیب تهرانی	۲۱۷
جاثلیق طبیب فارسی	۲۰۸	متکه طبیب هندی	۲۱۷
جالینوس طبیب یونانی	۲۰۸	مدرس گیلانی	۲۱۷
جبرئیل بن یختیشوع طبیب	۲۰۹	نظامی طبیب سمرقندی	۲۲۰
میرزا جمیل طبیب خلیلی	۲۰۹	نفیس طبیب کرمانی	۲۲۰
چغمینی طبیب خوارزمی	۲۱۰	نیلی طبیب نیشابوری	۲۲۱
سید حسین حکیمی طبیب		بوحنابن ماسویه طبیب	۲۳۱
تبریزی	۲۱۰	ارزش غذاها	
حنین بن اسحاق طبیب	۲۱۰	فهرست مطالب	۲۲۹

کتابهای زیر را منتشر کردیم .

طب و بهداشت از امام علی بن موسی الرضا

تألیف نصیرالدین امیرصادقی

بدون طبیب زندگی کنیم

تألیف محمد میرزا عبدالرحیم

نسخه‌های حکیم باشی

تألیف محمد میرزا عبدالرحیم

قصص قرآن و تاریخ پیامبران

تألیف سید محمد صفی

قرآن بر فراز آسمانها

تألیف محمد مقیمی

فاتح خیبر

تألیف محمد مقیمی

سخنان محمد ، با مقدمه مهاتما گاندی

تألیف علامه سهروردی

منشور مقدس ولایت

تألیف محمد مقیمی

جذبه ولایت

تألیف جمال الدین علامه حلی

یوسف صدیق

تألیف محمد باقر بهودی

معجزه قرآن مبارزه با فلسفه شرک

تألیف محمد باقر بهودی